برحسب امر حضرت حجة الاسلام مدّ ظله العالى

مجدداً این رساله شریفه را ملاحظه نموده بعض

مسائل مهمه تقلید وکثیری از مسائل عبادات

بران اضافه نموده و بنظر مبارك

رسانیده امضا فرمودند الاثم

ابوالقاسم الحسيني

الاصفهاني

طبعت في مطبعة دار السلام « بغداد »

١٣٢٩

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رساله شریفه که جناب مستطاب نخبة العلماء الاتقیاء الاعلام اقای معظم سلمه الله تعالی منتخب نموده اند صحیح ومجزی است حرره الاحقر

محمد کاظم الطباطبائی

رساله شریفه منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسوله وعترته الطیبین امناء الله (اما بعد) چنین کوید مذنب آثم جانی «سید ابو القاسم الموسوی» النجفی الاصفهانی عفی عنه که چون رساله های عملیه مفصله متعدده عربیه وفارسیه وفتاوای حضرت ایة الله فی الارضین استاد الفقها والمحققین اعلم العلماء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین اکمل المتقدمین والمتأخرین السید المتبحر المؤید والتقی الصفی المسدد السید محمد کاظم الطباطبائی النجفی الیزدی ادام الله ایام افاضاته ومتعنا الله بطول

بقائه از مطبوع وغیر مطبوع در عبادات ومعاملات در اطراف عالم در بلاد مسلمین منتشر کردیده ولی مابین انها علی کثرتها رساله مختصری که سهل التناول ومشتمل بر اصول دین وفروع دین ومقتصر بر مهمات احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله الطاهرین باشد نبود «لهذا» این ذرهٔ بمقدار محض خدمت کذاری بشریعت مطهره متقرباً الی الله وطلباً لمرضاته این مجموعه را ترتیب داده مطابق فتاوای حضرت سید استاد مدّ ظله العالی بزبان فارسي با کمال اقتصار ونهایت اختصار بعبارات شیرین عوام فهم از روی رساله های مفصله انتخاب نمودم ومسمی نمودم انرا (بمنتخب الرسائل) وارجو من الله التوفیق ومشتملست بردو مقصد

مقصد اول

در اصول دین بااشاره بادله واضحهٔ ان بطوریکه برهر عامي روشن شود وقبل از شروع دران بدانکه هر ذی شعوری بمجرد تفکر در وجود خود یا سایر مصنوعات می یابد که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه ومنزه ومبرا از صفات نقص واحتیاج

قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه وتعالی چرا که اگر وا گذار
نماید امر قانون را بخلق هر کسی بر حسب راي سخیف خود اختیار
طرفی را خواهد نمود ونظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت حق
سبحانه وتعالی معین است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطهٔ انسان
کامل که از جنس خلق باشد ان احکام را بخلق برساند که بتوانند باو
الفت گرفته وتعلم ان قانون واحکام را از او بنمایند و باید ان شخص
کامل ومعصوم از خطا باشد و بمعجزات وایات بینات اثبات پیغمبری
خودرا بر خلق نماید تا اذعان واعتقاد بنبوت او نموده اورا دران احکام
تصدیق کنند یاانکه مخبر صادقی اخبار بنبوت او نماید پس بدانکه
اززمان حضرت آدم تازمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وعلیهم اجمعین
صد ویست وچهار هزار پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه
وتعالی و بشارت مقدم مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله
را بخلق دادند ودین انحضرت باقی است الی یوم القیمة ونبوت ان
حضرت ثابت است بشش دلیل «اول» انکه باتفاق کافر ومسلم
انحضرت شاگردی استادی را نفرموده ودرس نخوانده ونوشته واز

انحضرت واوصياء او در هر علمي فرمايشاتي صادر شد كه بي تعليم معلم محال عادي ميباشد وصادر شدن اين خرق عادات از ايشان معجزهٔ واضحه است «دويم» انكه در كتابهاي آسماني مكرراً بشارت بقدوم مبارك انجناب داد شده چنانچه در آيات شريفهٔ قرأن بيان فرموده واكر درانها نبود خصم انجناب كه يهود ونصارى بودند تكذيب اورا مي نمودند واكر اين معنى را تكذيب نموده بودند بايست بتواتر بما برسد وحال انكه نرسيده «سيم» معجزات وخوارق عادات كه بتواتر از انحضرت صادر شده وبما رسيده مثل شق القمر وتسبيح سنك ريزه در كف مبارك انجناب وامثال ان از معجزاتيكه در كتب ثبت است «چهارم» انكه قرأني از جانب خداوند اورده كه فصاحت و بلاغت ان عاجز نموده فصحاء عرب را كه در قرأن در مقام تحدّي فرموده فأتوا بسورة من مثله وهمهٔ فصحاء عرب در مقام معارضه برامدند وعاجز شدند «پنجم» انكه كمالاتي واخلاقي از انجناب بتواتر رسيده كه داراي انها مستحق پيغمبريست وزمان انحضرت زمان طغيان كفر بوده وقاعده لطف اقتضأ مي نمود كه مثل او مرسل بسوي خلق شود «ششم» انكه اكر پيغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود كه شخصي را

بکمارد که بطریق علمی کذب اورا واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت
این است که شخص حکیم عالم قادر عَلَی الأَطلاق بغلبهِ وقوه یابطریق
علمی دفع مفسد دین را بنماید «سیم» معاد جسمانی است که تمام خلق
باهمین بدن عنصری روز قیامت محشور ودر موقف حساب خواهند
امد بشش دلیل «اول» انکه ظلم در بنی آدم بسیار است وغالباً جزاء
انها دردنیا داده نمیشود اکر روز جزائي نباشد که داد مظلوم را ازظالم
بکیرد لازم میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد وظلم برخداوند
جل شأنهُ قبیح است «دویم وسیم» انکه خداوند حکیم تکلیف
فرموده بنده کانش را باموری چند ووعدهٔ ثواب ووعید ازعقاب
فوموده وچونکه ان ثواب وعقابها بالعیان دردنیا نیست باید روز
جزائي باشد والا لازم میاید تساوی مطیع وعاصی واین قبیح است
وایضاً کذب لازم میاید «چهارم» انکه اتفاق اهل هرملت حقه بر
ان شده «پنجم» انکه اکر نبوده باشد وبیان نشده باشد خلق بظلم
عالم را فاسد مینمایند «ششم» انکه بعد ازثبوت نبوت خاصه حضرت
رسول ص بنصوص متواتره درقرآن بیان ان نموده «چهارم» عدلست
وبعضی انرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل «اول» انکه ظلم

قبیح است و بر خدا روا نیست «دویم» انکه ظلم نمودن بجهت احتیاج
واقع میشود وخدا محتاج نیست «سیم» انکه خداوند جل شأنه خود
منع ازظلم فرموده چکونه خود ظلم مي نماید «چهام» انکه در کتابهای
منزله اخبار بعدل خود فرموده «پنجم» انکه نظم آفرنیش عالم اقتضاء
عدل اورا مینماید «ششم» انکه باحتمال ظلم رفع اعتماد میشود از
صدق او (پنجم) امامتست که اورا هم بعضی اصل مذهب شمرده اند
وهمان برهانیکه ذکر شد دراثبات نبوت مطلقه واحتیاج خلق بانبیاء
جاریست دراثبات ولایت مطلقه ولزوم نصب امام از قبل حق
سبحانه وتعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله
واتمام حجت برخلق و بیان احکام الهیه وهم دراثبات لزوم عصمت امام
و بقاء او الی یوم القیمة (وامامت) خاصهٔ دوازده امام علیهم السلم که
«اول» امیرالمؤمنین علی علیه السلم «دویم» امام حسن «سیم» امام
حسین «چهارم» امام زین العابدین «پنجم» امام محمد باقر «ششم»
امام جعفر صادق «هفتم» امام موسی کاظم «هشتم» امام رضا
«نهم» امام محمد تقی «دهم» امام علی النقی «یازدهم» امام حسن
عسکری «دوازدهم» امام عصر منتظر ارواح العالمین فداه وعجل الله

تعالى فرجه وجعلنا من انصاره بوده باشند ثابت ميشود به پنج دليل «اول» باتفاق شيعه واهل سنة حضرت رسول ص فرموده كه خليفه بعد ازمن دوازده نفر ميباشند وهر كس غير ازانها اظهار اين امر نموده باين عدد نبودند وهم چنين معصوم نبودند وعصمت ائمه طاهرين نزدتمام مسلمين محل كلام نيست مكر فرقهٔ ضالهٔ خوارج لعنهم الله كه عنادانها واضح است «دويم» انكه هريك از ايشان ادعاء امامت نموده اند قطعاً وعصمت انها مانع ازدروغ كفتن ايشانست علاوه برانكه كمالات وحالات وعبادات ومكارم اخلاق ومحامد صفات ايشان كه بتواتر رسيده مقتضى صدق ايشان است «سيم» علوميكه ازايشان رسيده بى تعليم ازخارج بوده وان خرق عادت است «چهارم» انكه از حضرت رسول ص نصوص متواتره بامامت ايشان باسمائهم وصفاتهم رسيده چنانچه دركتب مبسوطة مسطوراست «پنجم» انكه معجزات متواتره كه ازهر كدام ازانها نقل شده دركتب مفصله مسطور است

مقصد دويم

در فروع دين است وان احكام عبادات ومعاملات وفرائض

وسیاسات است ونفصیل احکام انها در کتب ورسائل مفصله مسطور
است وعمدهٔ غرض دراین وجیزه اقتصار برمهمات احکام عبادات
ومعاملات ومواریث است که غالباً مورد ابتلای عامهٔ ناس میباشد
وتتمهٔ احکام موکول بکتب مبسوطه است که ازفتاوی حضرت سید
استاد مدّ ظله العالی دراطراف عالم منتشر است (واما) احکام حج
پس علاوه ازانکه درضمن کتب مبسوطة مسطوراست رساله مفردهٔ
مناسك مختصر ازمحقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلَی الله مقامه
که حاشیه فرموده اند متکفل احکام انست پس این وجیزه مشتمل
است برسه منهج

﴿ منهج اول ﴾

دراحکام عباداتست ودران چند مطلب است وقبل ازشروع دران
باید دانست که اصل وجوب تقلید درحق غیر مجتهدین تقلیدی
نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی انرا بداند وبر احدی
مخفی نیست که اکر اجتهاد برتمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش
مردمان مختل میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی ازخلق

مستلزم تکلیف مالا یطاق ونسبت ببعضی موجب عسر اکید وحرج شدید است وحال انکه خداوند جل شأنهُ سختی را ازاین امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط درحق عوام مستلزم ان است پس طریق عوام منحصر بتقلید است ومناسب است مهمّات مسائل تقلید بیان شود درچند مسئله (مسئلة) بدانکه شخص مکلف یامجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام شرعیه از مدارك مقرره انها یاصاحب قوه مزبوره نیست چه عامی محض باشد یامشتغلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اکر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود والا باید تقلید کند یااحتیاط وبرای مجتهد هم جایزاست درعمل خود احتیاط کند چه فعلاً اجتهاد کرده باشد دران مسئله یانه واکر در بعض مسائل قوه استنباط داشته باشد که اورا متجزی می کویند میتواند درخصوص ان مسائل عمل باجتهاد خود کند ودرانچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یاباحتیاط (مسئلة) بدانکه اقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه درشبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یانباشد مکر درصورتیکه احتیاط مستلزم تکراری شود

كه درعرف صدق امتثال نكنند وان را بازيچه حساب كنند (مسئلة) بدانكه احتياط چند قسم است زيرا كه كاهي احتياط مقتضى فعل عملي است مثل انكه حكم عملي مردد باشد مابين وجوب وغير حرمت از استحباب يااباحه ياكراهت پس دراين صورت مقتضاى احتياط اوردن العمل است وكاهى احتياط مقتضي ترك است مثل انكه عمل مردد باشد مابين حرام وغيرواجب وكاهي احتياط مقتضى جمع است مثل انكه نماز را قصر بايد بخواند ياتمام وكاهي مقتضى تكرار است مثل انكه نداند امر فلانى شرط است يامانع پس بايد يك مرتبه عمل را باان امر بجا اورد ويك مرتبه بدون ان (مسئلة) درمواردیكه احتياط ممكن نيست معين است اجتهاد ياتقليد مثل دوران امر مابين وجوب چيزى ياحرمت ان ياشرطيت چيزى ومانعيت ان درعمليكه قابل تكرار نيست ومثل ماليكه مردد باشد مابين دوصغير يادومجنون يابين صغير ومجنون ونحو اينها (مسئلة) بدانكه تميز دادن عامي موارد احتياط را دربسيارى مقامات درنهايت صعوبت است زيرا كه كاهى مختلف ميشود باختلاف حالات وكيفيات مثلاً جواز وضوء وغسل باب مستعمل دررفع حدث اكبر محل خلاف است وبحسب ظاهر

احوط ترك ان است لكن اين دروقتي است كه آب ديكرى كه خالى
ازنقص باشد داشته باشد اما اكر آب او منحصر باشد بان وخاك تيمم
هم نداشته باشد احوط وضوء كرفتن بهمان آب است چنانچه هر كاه
خاك هم داشته باشد احوط جمع مابين وضوء بان آب وتيمم است وهم
چنين احتياط ازجهتي معارض ميشود باحتياط ازجهة ديكر مثل
انكه درشك اينكه تسبيحات اربعه را سه مرتبه بايد كفت يايك
دفعه كافيست كه احتياط درسه مرتبه كفتن است لكن درصورتيكه
وقت مضيق باشد سه مرتبه خواندن ان مستلزم وقوع قدرى ازنماز
است درخارج وقت احتياطين تعارض ميكنند وترجيح احد احتياطين
براى عامي ميسر نيست بلكه مشقت معرفت موارد احتياط كمتراز
زحمت اجتهاد نيست لذا متعين است براو درامثال اين موارد تقليد
كند (مسئلة) بدانكه بعضى كفته اند تقليد عبارت است ازعمل
كردن بقول مجتهد وبدون عمل محقق نميشود لكن اقوى خلاف ان
است بلكه تقليد عبارت است ازالتزام بفتواى مجتهد وانرا حكم خود
دانستن وعقد قلبى براينكه حكم الله فعلى درباره او همان است باالتزام
بعمل برطبق ان پس تقليد مقدمه عمل است وعمل خارجي معتبر در

تحقق ان نیست اکر چه مقصود اصلي ازایجاب ان عمل است چنانچه
اجتهاد نیز چنین است یعني عمل خارج ازان است والتزام مزبور که
معنی تقلید است اکر تفصیلی باشد باینکه فتوای مجتهد را درخصوص
مسئله مفصلا بداند وملتزم شود کفایت ان در تحقق تقلید معلوم
است واما التزام اجمالی باینکه ملتزم بانچه فتوای مجتهد است در
خصوص فلان مسئله باانکه هنوز یادنکرفته است یا کرفتن رساله
باملتزم شدن بانچه دران است ازفتاوی پس ایا کافیست یانه پس اظهر
کفایت اناست اکرچه مراعات احتیاط درترتیب اثار احوط است
پس اکر تقلیداو باین نحو اجمال باشد احوط عدم عدول ازان مجتهد
است چنانچه اکر ان مجتهد وفات کند پیش ازعمل احوط عدول
بحی اعلم است اکرچه بقاء برتقلیدرا واجب دانیم ولی مجرد یاد کرفتن
فتوای مجتهد بدون التزام بعمل ان یا کرفتن رساله بدون التزام بان
یا کفتن اینکه من مقلد فلان مجتهدم تقلید نیست (مسئلة) طفل ممیز
هرکاه تقلید کند صحیح است پس اکر قبل ازبلوغ مجتهدش بمیرد
میتواند برتقلیداو باقی بماند چنانچه درحال حیوة او نمیتواند عدول
بدیکری کند قبل ازبلوغ یابعد ازان درجائیکه مقلد بالغ نمیتواند

عدول كند (مسئلة) مجتهدى كه تقليد اورا ميتوان كرد بايد جامع الشرائط باشد كه امام زمان اذن داده باشد دررجوع باو بطريق خصوص ياعموم واذن بطريق خصوص درزمان غيبت كبرى نيست لكن اذن عموم موجود است چنانچه در توقيع مبارك فرموده واما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم ودر احاديث ديكر فرموده اند الراد عليه كالراد علينا والراد علينا كالراد عَلَى الله تعالى وهو عَلَى حد الشرك بالله ونيز از حضرت عسكرى عليه السلم منقول است كه فرموده اند واما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً عَلَى هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه (مسئلة) اقوى جواز بقاء برتقليد ميت است ولي جايز نيست ابتداء تقليد ميت نمايد (مسئلة) هركاه عدول كرد از تقليد مجتهد ميت بمجتهد حي جايز نيست دوباره عود بتقليد ميت وهم چنين جايز نيست عدول از تقليد مجتهد زنده بديكرى مكر درصورتيكه دويمى اعلم باشد (مسئلة) تقليد اعلم باامكان واجب است عَلَى الاحوط وهركاه اعلم را نشناسد واجب است فحص كند تاپيدا كند ومرجع در تعيين او اهل خبره واستنباط مي باشند ومراد از اعلم كسى است

که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه مدارك مسئله را بهتر بداند

(مسئلة) معتبر است در مجتهد برای صحت تقلید کردن ازاوچند چیز « اول » بلوغ « دویم » عقل « سیم » ذکوریت « چهارم » اثنی عشری بودن « پنجم » عدالت « ششم » طهارت مولد « هفتم » حفظ او از متعارف کمتر نباشد « هشتم » اجتهاد « نهم » حیوة پس ابتداء تقلید میت نمیتوان نمود بلي اکر درزمان حیوة او تقلید نموده جایز است بعد از مردن او بر تقلید او باقي بماند اکر چه احوط رجوع بحي است « دهم » انکه اعلم یعني استادتر باشد دراستنباط احکام شرعیه از ادله آن بالفعل « یازدهم » انکه مقبل بر دنیا نباشد یعني همت او مصروف نباشد در اوضاع دنیویه زائد برمتعارف (مسئلة) ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یاازشیاع وبشهادت عدلین وهم چنین اعلمیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه باعلمیت هرکاه متمکن از علم نباشد بلکه هرکاه ممکن نباشد تمیز دادن اعلم مابین چند نفر ویکي ازانها محتمل الاعلمیة باشد باین معنی که علم داشته باشد که اینها یامساویند یا او اعلم است دراین صورت معین است تقلید او

(مسئلة) هرکاه مقلد فتوای مجتهدش را درهمهٔ احکام نمیداند اما

یقین دارد باینکه عمليكه میکند اجزاء وشرائطش را بجامي اورد ومنافيات ان را ترك ميكند اقوى صحة ان عمل است اكرچه احوط اعاده آنست (مسئلة) احتياط مطلق را جايز است رجوع بغير نمايد بامراعات الاعلم فالاعلم وبهتر عمل باحتياطست ومخالفت احتياط مستحبي جايز است ومستحبي بودن احتياط معلوم ميشود باينكه قبل از ان يابعد ازان فتوى داده باشد وبكويد لكن احوط كذا يااحوط كذا يااحوط واولى كذا است والا احتياط مطلق است

مطلب اول

در طهارتست وان يااز حدث است يااز خبث وطهارت از حدث يابآب است يابخاك وطهارت بآب وضوء وغسل است وطهارت بخاك تيمم است وبراى نماز وامثال ان كاهي وضوء كافي است واحتياج بغسل وتيمم نيست وكاهي غسل تنها كافيست وكاهي وضوء وغسل هردو لازم است وكاهي وضوء وتيمم وكاه غسل وتيمم بايد بجا اورد وكاهي محتاج بهيچ كدام نيست اما جائيكه وضوء تنها كافيست پس وقتى است كه ميخواهد نماز ونحوان بجا اورد وموجبات غسل براى

اورو نداده ومانعی از استعمال آب ندارد بتفصیلی که می ایدو هنوز
وضوء نکرفته یا کرفته و یکی از مبطلات ان باطل شده اما جائیکه
غسل تنها کافي است پس برای کسی است که جنب باشد ومانعی
ازغسل کردن نداشته باشد اما جائیکه غسل ووضوء هردو لازم است
پس جائي است که موجبات غسل غیر ازجنابت برای او روی دهد
ومانعی از استعمال آب نداشته باشد ودر این صورت بهتر این است
اول وضوء بکیرد بعد غسل کند اما جائیکه وضوء وتیمم هردو لازم
میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای اورو داده
ومانع ازغسل دارد و بتواند وضوء بکیرد پس وضوء بکیرد وتیمم بدل
ازغسل هم بجا اورد چنانچه هرکاه ازوضوء کرفتن هم مانع دارد دو
تیمم کند یکي بدل ازوضوء ودیکری بدل ازغسل ونیز ازجاهائیکه
وضوء وتیمم هردو لازم است در بعض صور جبیره است واحوط جمع
مابین هردواست در رمدیکه بتواند ماعدای چشم ازصورت را
بشوید وچشم را جبیره کند بلی اکر علاوه برخود چشم یاموضع
جرح واطراف متعارفه ان قدر معتد به ازاعضاء صحیحه را نیز نمی تواند
بشوید وآب مضر بان است تیمم متعین است واکر حائلی دراعضاء

ست

وضو باشد در اعضاء وضوء یاغسل با غیر از جبیره مانند قیر ونحوان که
رفع ان ممکن نباشد کافي است شستن روی ان در وضوء یاغسل وتیمم
واجب نیست اکر چه احوط است نیز اما جائیکه تیمم تنها کافیست
پس وقتی است که موجب وضوء تنها روده‌د واز وضوء مانع داشته
باشد وتفصیل ان خواهد امد چنانچه اکر جنب باشد ومانع از غسل
داشته باشد اکتفاء نماید بیك تیمم بدل ازغسل بلي اکر دراینصورت
تیمم بجااورد ونماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع ازغسل او
باقی است برای نماز های بعد اقوی ان است که وضوء تنها کافي است
اکر چه احوط درصورت تمکن از وضوء جمع مابین تیمم ووضوء است
ودر صورت تعذر از وضوء اکتفاء بیك تیمم بقصد مافي الذمه نماید
واحوط ازان دو تیمم است یکی بدل از وضوء ودیکری بدل از غسل اما
جائیکه نه غسل لازم است ونه وضوء ونه تیمم پس برای نماز میت است
وتفصیل احکام انها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد اول

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است «اول» شستن

روی از رستنگاه موی سر تا زنخ بحسب طول وانچه را فرا کیرد
انکشت ابهام ووسطی بحسب عرض « دویم » شستن دو دست از
مرفق تا سر انکشتان « سیم » مسح پیش سر بار طوبت کف دست
از تری آب وضوء بقدری که مسمای مسح بعمل اید « چهارم » مسح
دو پا بر طوبت کف دست از سر انکشت پا تا بیخ پا که مفصل است
بنابر احوط واز عرض بقدر مسمی (وشرائط) وضوء چند چیز
است « اول » نیت ومعتبر است دران قصد قربت وان انیست که
انرا بجهت خدا بجا اورد بجهت امتثال امر او یا تحصیل ثواب یا خوف
از عقاب یا غایتي از غایات دیکر که راجع بخدا باشد وشرطست استدامهٔ
ان تا اخر وضوء بلی هر کاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از ان
نمود یا متردد شد دران وقبل از خشك شدن اعضاء سابقه دوباره عود
کرد به نیت اول ومفسد دیکر بعمل نیامده تمام کند وضو را از انجا
که قصد بیرون رفتن نموده یا متردد شده صحیح است « دویم » پاك
بودن آب وضوء « سیم » مباح بودن ان ودر حکم نجس وغصبی است
هر کاه مشتبه بان شود ومحصور باشد بلي اکر مطلع شود بر غصبی
بودن آب بعد از فراغ از وضوء ان وضوء صحیح است ولیکن عوض

ان آب را بصاحبش رد کند بخلاف انکه اکر مطلع شود بنجس بودن
آب بعد از وضوء که باطلست وهم چنین اســت هر کاه مطلع شود
بمضاف بودن ان « چهارم » مطلق بودن آب پس وضوء باآب مضاف
باطل است بلی اکر آب مطلق مشتبه شود باآب مضاف وآب دیکر
هم نباشد واجب است ازهر کدام یك وضوء بکیرد بخلاف انکه اکر
آب مباح مشتبه شود باآب غصبي که باید تیمم کـند وهر کاه آب
پاك مشتبه شود باآب نجس وآب دیکر هم نداشته باشد اقوی ان است
که باآب یك کاسه وضوء بسازد وبعد باآب کاسه دیکر اولاً اعضاء
وضوء را بشوید وبقیه ان وضوء دیکر بکیرد هرچند احوط در
فرض انحصار آب بان دو جمع مابین وضوء بنحو مزبور وبین تیمم است
وباعدم انحصار وضوء باآب دیکر است وهم چنین در غسل « پنجم »
انکه آب وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده باشد اکر آب قلیل
باشد پس غسالهٔ استنجاء اکرچه باشرائطش پاکست لکن وضوء بان
صحیح نیست « ششم » پاك بودن اعضاء وضوء وکفایت میکند
پاك بودن هرعضوی قبل ازشروع دران علَى الأقوى « هفتم » مباح
بودن مکان وضوء کیرنده بلکه محل ریختن آب وضوء وهم چنین

ظرف آب باید مباح باشد وطلا ونقره نباشد « هشتم » مانع از استعمال آب نداشته باشد که تکلیف بتیمم یا جبیره است « نهم » ترتیب که اول رو یرا بشوید و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح کند سر را و بعد دو پار او ترتیب در پاها نیست لکن جایز نیست بنابر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و باهم جایز است هر چند بهتر ترتیب است « دهم » موالات باینکه تأخیر نیندازد شستن یامسح کردن عضو را بحدّیکه بسبب تأخیر عضو سابق خشکیده باشد واما هرگاه بواسطهٔ حرارت هواء یاباد مثلاً خشکیده باشد یاخودش خشك نموده و پی در پی شسته وضو یش صحیح است « یازدهم » مباشرت یعنی خودش وضو بگیرد هرگاه بتواند وباعدم امکان دیگری اورا وضو دهد ولیکن نیت وضو را خودش بکند (ومبطلات) وضو هفت است « اول » بیرون امدن بول ودر حکم انست رطوبت مشتبه پیش از استبراء « دویم وسیم » بیرون امدن غایط وباداست « چهارم » خواب است « پنجم » هرچیزیکه عقل را زایل کند « ششم » استحاضه وهر چه موجب غسل باشد وهرگاه باوضوء بود وشك نمود درعروض یکي ازمبطلات اعتناء نکند وهرگاه

محدث بود وشك نمود كه ايا وضوء كرفته يانه وضوء بكيرد (ووضو
واجب وشرطست از براى چند چيز « اول » نماز واجب غير ازنماز
ميت واما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است از براى ان
« دويم » اجزاء فراموش شده از نماز وركعات احتياط وهم چنين
سجدهٔ سهو علَي الاحوط « سيم » طواف واجب اكر چه جزء حج
وعمره مندوبين باشد بدانكه حرام است برشخص بى وضوء بدن خودرا
بكتابت قرأن وباسم جلالهٔ خداوند وصفات خاصه او بمالد وهمچنين
اسماء انبياء وائمه هدى وحضرت زهرآء عليهم السلم علَي الاحوط
وبدانكه درحال تخلي وغير ان واجب است پوشانيدن عورتين را از
ناظر محترم وحرام است روبقبله و پشت بقبله بول ياغايط كردن
ومستحب است بعد از بول استبراء وان عبارت است از كشيدن
انكشت بقوت ازمقعد تابيخ ذكر سه مرتبه و كشيدن از بيخ ذكر بدو
انكشت تاسر ذكر سه مرتبه وفشردن سر حشفه سه مرتبه و بدانكه
استنجاء واجب نيست مكر براى چيزيكه طهارت بدن دران واجب باشد

مقصد دويم

درغسل است واغسال واجبه شش است «اول» غسل جنابت «دویم» غسل حیض «سیم» غسل نفاس «چهارم» غسل استحاضه «پنجم» غسل مس میت «ششم» غسل میت پس دران چند فصل است (فصل اول) درغسل جنابت است بدانکه سبب جنابت دو چیزاست «اول» بیرون امدن منی ودر حکم انست رطوبت مشتبه پیش ازاستبراء ازان ببول کردن «دویم» جماع در قبل یادر دبر اکر چه منی بیرون نیاید از برای فاعل ومفعول وواجب است غسل جنابت برای چند چیز «اول» نماز واجب غیر ازنماز میت «دویم» اجزاء فراموش شده ان ورکعات احتیاط وهم چنین سجده سهو علَی الاحوط «سیم» طواف واجب اکر چه جزء حج وعمره مندوبین باشد واما طوافیکه چنین نباشد پس باطل نیست درحال جنابت اکر چه دخول مسجد الحرام برای او حرام است پس اکر غفلت ازجنابت نمود وداخل مسجد شد وطواف نمود صحیح است «چهارم» روزه بتفصیلیکه درصوم بیان خواهد شد وحرام است از برای جنب چند چیز «اول» مس اسم جلاله وصفات خاصه خداوند وهم چنین اسماء پیغمبران وائمه هدی وحضرت زهراء سلام الله

عليهم اجمعين عَلَى الاحوط « دويم » مس كتابت قرأن « سيم » درنك نمودن در مساجد وليكن عبور كردن ازان ضرر ندارد ودر وقت عبور چيزى دران نكذارد عَلَى الاحوط لكن اقوى جواز انست وهم چنين است اكر از بيرون مسجد چيزى بيندازد در مسجد وملحق ميشود بمساجد مشاهد مشرّفه معصومين عليهم السلم والحاق صحن انها بلكه رواق مطهر معلوم نيست « چهارم » عبور كردن از مسجد الحرام ومسجد حضرت رسول ص بلكه مطلق داخلشدن درانها « پنجم » خواندن چيزى از چهار سوره سجدهٔ واجبه دار عَلَى الاحوط ولكن اقوى جواز خواندن غير از آيات سجده انست (واما) غسل پس بردو قسم است ارتماسى وترتيبى وارتماسى شستن ظاهر جميع بدن است دريكدفعه عرفيه ولازم نيست بدن از آب بيرون باشد و براى غسل فرو رود درآب بلكه كفايت ميكند شسته شدن بدن درآب بقصد غسل « وترتيبي » انست كه اول سر وكردن را بشويد و بعد طرف راست را و بعد طرف چپرا وغسل در شرائط مثل وضوء است مكر انكه ابتدأ از اعَلَى وموالات در غسل تيست وغسل جنابت كفايت ميكند از وضوء بخلاف باقي اغسال و بدانكه هركاه چند غسل براو باشد مثل غسل

حیض وجنابت وجمعه وامثال ان وبقصد همهٔ یکغسل کند کافی است
چنانچه اکر نیت یکي ازانها را نماید مجزیست از بقیه اکر چه غیر غسل
جنابت را قصد کند علَی الاقوی اکر چه احوط دراین فرض اتیان
ببقیه است (فصل دویم) درغسل حیض است بدانکه خون حیض
غالباً سیاه یاسرخ و کرم وتازه وباسوزش وجهنده است و کاهي خلاف
ان هم میشود وغالب زنان درماهي یکمرتبه مي بینند واقل ان سه روز
است و کمتر ازان حیض نیست وباید سه روز مستمراً خون ببینند حتی
شبهای وسط پس هر کاه مستمر نباشد حیض نیست بلي فترات یسیره
دربین ضرر ندارد ومشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد
پس سه روز متفرق دربین ده روز را حیض نمیدانند لکن احوط دران
مراعات احتیاط است بجمع مابین تروك حائض واعمال مستحاضه
چنانچه در پاکی مابین مراعات احتیاط شود بجمع مابین احکام طاهرة
وتروك حائض وشرط است درحیض اینکه بعد از بلوغ وقبل از یاس
باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست
بلي اکر مشتبه باشد بلوغ وخون به بیند بصفات حیض ان علامت
بلوغ است وخون بعد از پنجاه سال درغیر قرشیه و بعد ازشصت سال

درقرشیه حیض نیست وحیض باحمل جمع میشود هرچند حمل ظاهر
شده باشد واقل پاکي مابین دوحیض ده روز است واکثران حدی
ندارد وهرکاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود
باینکه قدری از پنبه داخل کند وبعد اززمانی بیرون اورد اکرخون
دور پنبه را کرفته از بکارتست واکر دران فرو رفته حیض است
وبدانکه زن یاذات العادة است یاغیر ذات العادة وذات العادة انست
که در دوماه دودفعه متساوی خون به بیند پس هرکاه ان دودفعه در
وقت وعدد مثل هم است اورا ذات العادة وقتیه وعدیه میکویند
مثل انکه درماه اول خون به بیندازاول ماه مثلاً تاشش روز ودرماه
دویم نیز بهمین نحو واکر دروقت مثل هم باشند لکن درعدد تفاوت
داشته باشند اورا ذات العادة وقتیه میکویند مثل انکه دریك ماه
ازاول ان تاپنجم به بیند ودرماه دویم تاچهارم یاتاششم مثلاً واکر
درعدد مثل هم باشند ودروقت مختلف اورا ذات العادة عددیه میکوند
وغیر ذات العادة سه قسم است یامبتدئه است یعنی اول حیضي است
که دیده یامضطربة است یعني مکرر خون دیده ولکن عادت برای او
مستقر نشده باینکه دودفعه مثل هم ندیده دروقت یاعدد یاناسیه است

یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً یا هر دو و بدانکه
ذات العادة وقتیه چه عددیه هم باشد یانه هر گاه در ایام عادت یا دو
روز پیش ازان خون به بیند بمجرد دیدن ان را حیض قرار میدهد چه
بصفات حیض باشد یانه پس اکر سه روز کمتر نشد حیض بوده و اکر
کمتر شد نماز وروزه را که ترك کرده قضاء کند واما ذات العاده
عددیه تنها وهم چنین هر سه قسم غیر ذات العادة هر گاه خون به بینند
پس اکر بصفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العادة وقتیه
والا احتیاط کنند بجمع مابین اعمال مستحاضه وتروك حائض تا سه
روز پس اکر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند والا استحاضه
وبدانکه هر گاه در ذات العادة عددیه چه وقتیه هم باشد یانه خون از
ده تجاوز نکرد و کمتر از سه روز نشد تمام ان حیض است هر چند از
عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اکر تجاوز از عدد عادت کرد مستحب
است ترك عبادت کند مادام که می بیند تا ده روز پس اکر برده
یا کمتر منقطع شد تمام ان حیض است و اکر از ده تجاوز کرد همان
مقدار عادت را حیض قرار دهد و باقي ایامي که ترك عبادت کرده
است قضاء کند واما غیر ذات العادة عددیه چه مبتدئه یا مضطر به

باشد یاذات العادة وقتیه هرکاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام ان حیض است واکر تجاوز کرد پس مبتدئه ومضطربه رجوع میکند در تحیض بصفات حیض هرکاه خونها مختلف باشند پس هرکاه بعضی سیاه یاسرخ باشد وبعضی زرد رنك باشد ان سیاه یاسرخ را حیض قرار دهد اکر کمتر از سه وبیشتر از ده نباشد اکر مختلف نباشند یابا اختلاف انچه بصفات حیض است کمتر از سه یابیشتر از ده باشد رجوع کند درعدد حیض بخیشان خود اکر همه مثل هم باشند واکر خیشان نداشته باشد یامختلف باشند یاعادت نداشته باشند یانتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است مابین اینکه عدد حیض را سه روز قرار دهد بشرط انکه نداند که زیاد تراز سه روز است یاشش روز را بشرط انکه نداند زیاد تر یا کمتر از انست یاهفت روز را بهمین شرط وفرق نیست مابین انکه در یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یادر هرماه چنین باشد ودر ذات العادة وقتیه نیز اقوی تخییر مابین اعداد مذکوره است هرچند احوط اختیار هفت است وهم چنین در ناسیة العدد واما اکر ناسیة الوقت باشد پس رجوع بصفات کند وباعدم ان بهتر اینست که عدد معلوم را در اول خون حیض

قرار دهد هرچند اقوی تخییر است درقرار دادن عددرا مابین تمام ایام
واکر ناسیة الوقت والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است
ومن حیث العدد مثل ناسیة العدد ودر اینجا چند مسئله است
(مسئلهٔ اولی) هرکاه صاحب عادت شش روز مثلاً سه روز یاچهار
روزخون دید وقطع شد واجب است غسل کند ونماز کند هرچنداحتمال
بدهد یامظنه داشته باشد که عود میکند واکر عودکرد وبرده یاکمتر
منقطع شد احکام حیض را جاری کند در ایام خون دیدن ودر ایام
پاکي دربین احتیاط کند بجمع مابین احکام طاهره وحائض پس
روزه هائي که کرفته باید قضأ کند واکر عود کرد درششم وتجاوز
کرد ازده روز تاششم را حیض قرار دهد وبقیه را استحاضه ودر پاکی
مابین احتیاط کند واکر بعد ازششم عود کرد وتجاوز کرد حیض او
همان سه روز یاچهار روز است (مسئلهٔ دویم) هرکاه شك کند
درانقطاع وعدم انقطاع حیض واجب است استعلام باینکه مقداری
از پنبه بخود بردارد وزماني صبر کند پس بیرون آورد اکر الوده بخون
نیست پاك شده است ازحیض واکر الوده است باقي است واکر
بدون استعلام غسل کند ونماز کند صحیح نیست هرچند معلوم شود

که پاك بوده مکر انکه قصد قربت ازاو متمشی شده باشد ومعلوم شود پاك بودن او در حال غسل (مسئلهٔ سیم) هرکاه پیش ازعادت خون دید ومستمر ماند تا بعد از عادت اکر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است واکر متجاوز است عادت او حیض است وطرفین استحاضه واکر پیش ازعادت دید ودر عادت ندید وبعد ازان هم دید ومجموع از ده زیادتر نیست طرفین حیض است ودر ایام پاکي احتیاط کند واکر متجاوز است هریك ازطرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد واکر هردو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنابر احوط هرچند محتملست تخییر واکر پیش ازعادت وبعد ازان دید بشرائط حیض در هردو وما بین ان دو خون ده روز پاکی فاصله شده است هردو حیض است (مسئلهٔ چهارم) هرکاه مابین دو خون که هردو بصفت وشرائط حیض است ده روز یازیادتر خون بصفت استحاضه به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد ووسط را که بصفت استحاضه است استحاضه (مسئلهٔ پنجم) هرکاه پیش ازعادت خون به بیند بصفت حیض ودر عادت ببیند بصفت استحاضه ومجموع پیش ازده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هرکاه عادت متعارفه باشد

واما اگر عادت حاصله از تمیز باشد مشکل است پس در هر دو خون
مراعات احتیاط کند وهم چنین هر گاه در عادت به بیند بصفت
استحاضه و بعد از عادت هم به بیند لکن بصفت حیض ومجموع بیش از ده
باشد بلی هر گاه مابین دو خون ده روز پاکی فاصله شود در هر دو
صورت هر دو را حیض قرار دهد (مسئلهٔ ششم) در اقل حیض
شب اول وشب آخر خارج است یعنی هر گاه سه روز دوشب که در
وسط است خون به بیند اقل حیض محقق شده است وهم چنین است
در اکثر حیض شب اول وآخر خارج است وکذا در اقل طهر که ده
روز است واحکام حائض چند چیز است «اول» انکه صحیح نیست
از او نماز چه واجب وچه مستحب «دویم» روزه از او صحیح نیست
لکن روزهٔ واجبي را باید قضاً نماید «سیم» طواف واجب از او صحیح
نیست واما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام
میباشد ممنوع است از ان لکن هر گاه جهلاً یا نسیاناً داخل شود
وطواف کند صحیح است ومحرمات حائض مثل محرمات جنب است
وعلاوه حرام است وطي کردن در قبل مادامیکه خون او باقیست
و بعد از انقطاع خون وقبل از غسل جایز است اگر چه فرجش را

نشسته باشد بنابر اقوی واحوط اجتناب از وطی در دبر است نیز
وهر گاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجهٔ خودرا هرچند کنیز
غیر باشد احوط بلکه اقوی وجوب کفاره است وان هیجده نخود
طلای مسکوکست دراول حیض ونصف ان در وسط حیض وربع
ان درآخر ان وکفایت میکند قیمت ان ودر کنیز خودش سه مد
کندم بدهد بسه فقیر از برای هر فقیری یکمد وهم چنین طلاق حائض
صحیح نیست مکر انکه هرکاه زوج غایب باشد یازوجه غیر مدخوله
یاحامله باشد وبعد از پاکشدن از حیض صحیح است هرچند غسل
نکرده باشد (وکیفیت) غسل حیض ترتیباً وارتماساً مثل غسل
جنابت است لکن کافی از وضوء نیست پس باید از برای مثل نماز وضوء
هم بکیرد پیش از غسل یابعد ازان وبهتر پیش بودن آنست وهم چنین
است غسل نفاس واستحاضه وغسل مس میت وسائر اغسال مستحبه
(فصل سیم) در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در
وقت زائیدن زنان می آید واکثر ان ده روز است واز برای اقل ان
حدی نیست ونفاس ذات العادة بقدر عادت اوست واکر تجاوز
کند از عادت او وبرده یا کمتر منقطع شود تمام نفاس است واکر از ده

روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است وتتمة استحاضه اکرچه احوط دران تتمه جمع است بتروك نفساء وافعال مستحاضه بلکه اولی تاهیجده روز جمع است واکر اصلاً دربین ده روز خون نه بیند حکم نفاس ندارد واکر یك روز خون دید وقطع شد همان یك روز نفاس است واکر روز اول دید وروز پنجم هم مثلاً دید وقطع شد ان دو روز نفاس است ودران سه روز پاکی مابین احتیاط کند بجمع مابین احکام نفساء وطاهره وهم چنین هرکاه اول ودهم یانهم یاهشتم مثلاً به بیند ایام طرفین خون نفاس است ودر پاکي مابین احتیاط کند وآنچه برحائض حرام وواجب ومستحب ومکروه است برنفساء نیز چنین است (فصل چهارم) درغسل استحاضه است بدانکه استحاضة برسه قسم است قلیله ومتوسطة وکثیره قلیله انست که کهنه یاپنبه را که درفرج میکذارد خون بان برسد ولکن انرا بتمام فرانکیرد ومتوسطة انست که خون در پنبه فرورود وازان نکذرد وکثیره انست که از پنبه بکذرد وبکهنه هم برسد ودرقسم اول غسل واجب نیست بلی برای هریك نمازی چه فریضه وچه نافله یك وضوء لازم است ودرقسم دویم برای نماز صبح یك غسل علاوه کند واما اکر بعد از

نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر وعصر یك غسل علاوه کند
بنا بر اقوی وهم چنین است هر گاه بعد از نماز ظهر وقبل از عصر یا بعد
از عصر وقبل از مغرب یا بعد از مغرب وقبل از عشاء متوسطه شود
واما در قسم سیم سه غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبح ویکی برای
نماز ظهر وعصر ویکی برای مغرب وعشاء اگر جمع کند مابین ظهرین
وعشائین واگر جمع نکند وفاصله بیندازد پس واجب است برای
هر نمازی غسل علی حده چنانچه احوط انست که بعد از غسل
ووضوء نماز را تأخیر ننماید واهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون
امدن خون اگر متضرر نشود بان وبهتر اینست که وضوء را بر غسل
مقدم بدارد وجایز است وطی نمودن زن مستحاضه اگر اغسال صلوتیه را
بجا اورد (فصل پنجم) در غسل وسایر احکام اموات است ودران
پنج مبحث است (مبحث اول) در احکام حال احتضار بدانکه واجب
است درانحال محتضر را بر پشت بخوابانند وپای اورا رو بقبله نمایند
ومستحب است شهادتین واقرار بائمهٔ طاهرین علیهم السلم وکلمات
فرج را تلقین او نمایند ولبها وچشمهای اورا برهم گذارند ودستهای اورا
بکشند ومؤمنین را اعلام کنند برای تشییع وتعجیل کنند در تجهیز او

مكر در صورت احتمال اشتباه موت او كه واجب است تأخير ان تايقين بموت او ومكروه است كه حايض وجنب درانحال حاضرباشد (مبحث دويم) در غسل دادن ميت ودران چند فصل است (فصل اول) بدانكه غسل ميت واجب كفائيست كه برهمهٔ مكلفين واجب است وهركاه يك نفر بعمل آورد از ديكر ان ساقطست واولى بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود ودر غير زن اولى بان اولى بميراث است اكر وصيت نكرده باشد كه شخص معيني اورا غسل دهد والاّ وصى مقدم است برانها عَلَى الاقوى وطبقات ارحام بترتيب طبقات ارث است واكر هيچ يك نباشد حاكم شرع مقدم است برغير وبعد ازاو عدول مؤمنين وتمام انچه ذكرشد در تكفين ونماز برميت ودفن او نيز جاريست (فصل دويم) در شرايط غسل دهنده وان چند چيز است « اول » انكه اثنى عشرى باشد « دويم » مماثلت باميت درمرد بودن وزن بودن پس جايز نيست زن مرد را غسل دهد اكرچه از محارم او باشد عَلَى الاحوط مكر در حال ضرورت وهم چنين عكس ان لكن در غير محارم مطلقا جايز نيست بلي جايز است درحال اختيار زن را شوهر او غسل دهد وبالعكس واحوط نظر نكردن بعورت

اوست اکر چه اقوی جواز ان است باکراهت وهم چنین کنیزرا
مولای او واحوط ترك غسل دادن کنیز است مولایشرا وجایزاست
پسر سه ساله یاکمتررا زن ودختر سه ساله یاکمتر را مرد غسل دهد
(فصل سیم) در احکام ان بدانکه واجب است ازالهٔ نجاست ازمیت
پیش از غسل وکافیست شستن هر عضوی پیش ازشروع درغسل
ان اکر چه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل ازشروع درغسل او
وواجب است پوشانیدن عورت اورا ازنامحرم واحوط انست که میت
را درحال غسل مثل محتضر پابقبله بخوابانند (فصل چهارم) در
کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد
بترتیب « اول » بآبي که دراو سدر باشد « دویم » بآبیکه دراو کافور
باشد « سیم » بآب خالص واحوط غسل دادن میت است درهریك
ازاغسال بغسل ترتیبی چنانچه درغسل جنابت کذشت وشرطست
درهریکي ازاغسال نیت کردن مقارن شروع درانها واکر هیچ آب
میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هریك ازان سه غسل عَلَی
الاحوط ودر تیمم سیم قصد مافي الذمة نماید واحکام تیمم خواهد امد
وتیمم را بدست خود بعمل اورد نه بدست میت (فصل پنجم) در

احکام بعد از غسل بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط کردن
وان مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور وکافیست بقدر
مسمی ومستحب است مخلوط کردن حنوط را بتربت حضرت سید
الشهداء علیه السلم بلی اکر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی
خوش را نزدیك او نبرند در غسل ودر تحنیط (مبحث سیم) در تکفین
است واجب است کفن نمودن میت را بسه پارچه وان پیراهن
ولنك ولفافه است که انرا سر تاسری میکویند وشرط است در پیراهن
که از شانه تا نصف ساقرا به پوشاند وافضل تا بقدم بودن انست ودر
لنك انکه مابین ناف وزانورا فرا کیرد وافضل انکه مابین سینه وقدم
اورا فرا کیرد ودر لفافه انکه طولاً انقدر بلند باشد که دو سر اورا
توان بست وعرضاً انقدر باشد که بر روی هم بیفتد ولنك را مقدم بر
پیراهن و پیراهن را مقدم بر لفافه به بندد «ومعتبراست» در کفن
چند شرط «اول» مباح بودن ان «دویم» نجس نبودن ان «سیم»
حریر نبودن ان «چهارم» پوست نبودن ان اکر چه از ماکول اللحم
ومذکی باشد بلکه احوط انست که از مو وکرك ماکول اللحم نباشد
و کفن زن برشوهر است مکر انکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب

بیرون میرود از اصل مال میت اگر چه میت مدیون باشد و مستحب مؤکد است گذاردن دو جریده تر با میت از چوب نخل با امکان والا اولی سدر و بعد از ان بید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب تری کافیست و بتربت شهادتین واسماء ائمه را براو بنویسند (مبحث چهارم) در نماز براو است بدانکه واجب است کفایةً نماز بر هر میت مسلماني اگر چه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال او تمام شده باشد ونماز برطفل کمتر ازشش ساله مستحب است وجایز نیست نماز بر کافر وشرط است درصحت نماز اثنی عشری بودن مصلي وبلوغ شرط صحت نیست واز طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود بان ازسائر مکلفین وجایز نیست نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی وچه بجماعت (وکیفیت) نماز انست که نیت کند و پنج تکبیر بگوید وبعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر انست که بگوید اَشهدُ اَن لا اِلهَ الاّ اللهُ وَحدهُ لا شَریكَ لَهُ واَشهدُ اَنَّ مُحمداً عبدُهُ وَرَسولُهُ اَرسلهُ بالحق بشیراً وَنذیراً بَینَ یَدی الساعَة وبعد از تکبیر دویم صلوات بر محمد وآل او بفرستند و بهتر انست که بگوید اللهم صَلِ عَلی محمدٍ وآلِ محمدٍ وارحم محمداً وآلِ محمدٍ کافضلِ ماصلیتَ

وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل علی جمیع الأنبیاء والمرسلین والشهداء والصدیقین وجمیع عباد الله الصالحین وبعد از تکبیر سیم دعاء از برای مؤمنین بنماید وبهتر انکه بکوید اللهمّ اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیئ قدیر وبعد از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید بهتر انکه بکوید اللهمّ انّ هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهمّ انا لانعلم منه الاّ خیراً وانت اعلم به منا اللهمّ ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عنه واغفر له اللهمّ اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک یاارحم الراحمین بعد بکوید الله اکبر واکر میت زن باشد ضمیرها را که راجع بمیت است مؤنث بیاورد ودر نماز میت شرط است نیت وقیام وقبله وبودن سر میت بسمت یمین نماز کذار اکر چه بجهت طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد واکر میت را عکس کذارده باشند نماز باطلست چنانچه شرطست به پشت خوابانیدن میت را درانحال واکر در نماز برمیت صفوف متعدده

وهمه فرادی نماز کنند ضرر ندارد (مبحث پنجم) در دفن میت بدانکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائي بنحویکه پنهان نمایند اورا زیر خاك بقدریکه محفوظ ماند جثهٔ او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار و واجب است اورا بدست راست و رو بقبله بخوابانند وحرام است نبش قبر نمودن مگر در بعضی مقامات که در کتب مبسوطه مسطور است و بجهت بیرون اوردن میت و نقل بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن وخراشیدن ان و کندن وچیدن موچه در موت اقارب وچه غیر انها وهم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را در کیسه کنند ودفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن وان دو رکعتست در رکعت اولی بعد ازحمد آیة الکرسی بخواند در رکعت دویم بعد ازحمد اولی انست که ده مرتبه سورهٔ انّا انزلناه بخواند و بعد ازسلام بگوید اللهم صل عَلَی محمدٍ وآل محمدٍ وابعث ثوابها الی قبر فلان واسم ان شخص را بجای فلان ذکر کنند (فصل ششم) درغسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه باختیار خود مس کرده باشد میت را بعد ازسرد شدن و پیش ازغسل

دادن او اگر چه مس کند دندان وناخن اورا علَی الاحوط (فصل هفتم) دراغسال مستحبه است وشمردن انها موجب تطویل ودر کتب مبسوطة مسطوراست وغسل جمعه مستحب موکداست واگر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم ان روز پنجشنبه جایزاست واگر روز جمعه آب بدست اورد نیز بجا اورد ووقت ان تاظهر جمعه است وتاغروب جمعه بقصد مافی الذمة بجا اورد وقضاء ان تاغروب روز شنبه جایزاست

مقصد سیم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم درنه مقام (اول) نیافتن آب بقدر یکه کفایت کند ازبرای وضوء یاغسل لکن اگر در بیاباني باشد که احتمال بدهد درسمتی ازان آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند خودش یانائیبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یك تیر پر تاب ودر بیابان صاف بقدر دو تیر پر تاب درچهار سمت وهرگاه وقت تنك باشد باترك تفحص تیمم او صحیح است بخلاف انکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص که باطل است مگرانکه درواقع آب نبوده که بر

ان نباشد که از خاك بودن مثلاً بیرون رود واکر مشتبه باشد بشبههٔ محصوره بهر دو تیمم کند « چهارم » پاك بودن اعضاء تیمم « پنجم » زائلکردن حاجب از ماسح وممسوح « ششم » نیت بتفصیلی که در وضوء کذشت « هفتم » ابتداء از اعلی فالاعلی « هشتم » ترتیب بنحویکه ذکر شد « نهم » موالات عرفی « دهم » مباشرت که خود تیمم کند باامکان « یازدهم » انکه تیمم بعد از دخول وقت نماز باشد وجایز است تیمم دراول وقت چه امید رفع عذر داشته باشد یانه اکر چه تاخیر تاآخر وقت اکر امید رفع عذر داشته باشد احوطست بلی باقطع بان تاخیر متعین است وهرکاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت ان اکتفاء میکند بان برای نماز دیکر در وقت ان اکر عذر باعث تیمم باقی باشد وهرکاه شخص جنب بواسطهٔ ضرر استعمال آب مثلاً برای نمازی تیمم کرد ونماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اکر ان عذر باقي باشد وضوء بکیرد یاتیمم بدل از وضوء اکر ازان هم معذوراست علَی الاقوی مادامیکه عذرش باقیست اکرچه احوط درصورت تمکن از وضوء جمع است مابین ان وتیمم بدل از غسل ودر صورت معذور بودن از وضوء یك تیمم است بقصد مافی الذمة واحوط

ازان دو تیمم است یکي بدل از وضوء ویکي بدل از غسل

مقصد چهارم

در طهارت از خبث میباشد ودران چند مبحث است (مبحث اول)
در نجاسات است وآن دوازده چیزاست « اول ودویم » بول وفضله
انسان وهر حیواني که حرام کوشت وصاحب خون جهنده باشد در
غیر پرنده عَلَی الاقوی اکر چه احوط اجتناب از پرنده است نیز
خصوص از بول شب پره « سیم » منی است ازهر حیوان صاحب
خون جهنده « چهارم » میته واجزاء ان که درسابق حیوة داشته باشد
ازانسان وهر حیوان صاحب خون جهنده بلي میت انسان بغسل
دادن پاك میشود وهرکاه مس کند انرا قبل ازغسل دادن آن غسل
مس میت واجب میشود اکرچه بدون رطوبت مس شود وهم چنین
نجس است اجزائیکه ازهر حیوان زنده جدا میشود بشرط انکه روح
دران حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاریکه ازانسان جدا میشود
مثل پوست لب وامثال ان پاکست « پنجم » خون انسان وهر
حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مکر انچه باقی میماند دراجزاء

حیوانی که ذبح شرعي شده وخون متعارف ازان بیرون رفته که طاهر است واحوط اجتناب از خونیست که درعضوی باشد که حرام است خوردن ان مثل سپرز وخون در زردهٔ تخم اکر بسفیده سرایت نکرده بسبب پردهٔ که بر روی ان هست همان زردهٔ نجس است وسفیده ان پاکست « ششم وهفتم وهشتم » سك وخوك صحرائي وکافر باقسام انها واجزاء انها اکرچه روح درانها حلول نکرده باشد « نهم » شراب بلکه هرمست کننده که دراصل روان باشد وآب انکوری که جوشیده وهنوز ثلثان نشده اکر مسکر نباشد اکرچه حرام است خوردن ان مادامي که ثلثان نشده باشد ولی اقوی آنست که نجس نیست هرچند احتیاط خوبست واما آب مویز وخرما بجوشیدن نه نجس میشود ونه حرام « دهم » فقاع که ازجو کرفته باشند والاّ حرمت ونجاست ان معلوم نیست اکر مسکر نباشد « یازدهم » عرق جنب از حرام « دوازدهم » عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء ان بلکه مطلق حیوان جلال بنابر احوط (مبحث دویم) بدانکه ثابت میشود نجاست بچند چیز « اول » علم بان « دویم » خبر دادن ذو الید « سیم » شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنابر احوط ومظنه وشك کفایت

نمیکنند مکر در رطوبت مشتبهی که بعد از بول یاخروج مني وقبل از
استبراء خارج میشود چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس بعلم یابینه
یاخبر دادن ذو الید ومظنه اکرچه بقول عدل واحد باشد عَلَی الاحوط
کفایت نمیکنند (مبحث سیم) در احکام نجاسات است بدانکه شرط
است در صحت نماز درحال اختیار پاك بودن ظاهر بدن وموی وناخن
ونحوان ولباس مصلی که ماتتم فیه الصلوة باشد وهم چنین است انچه
همراه نماز کذاراست اکرچه بان ستر نکرده باشد بلی درمثل عرقچین
وبند زیر جامه وجوراب وامثال ان که به تنهائي نمیتوان ستر عورت
بان نمود شرط نیست ومحمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر
ندارد وهم چنین خون قروح وجروح تازمانیکه خوب نشده وتطهیر
بدن یالباس ازان یاتبدیل ان که نوعاً مشقت دارد معفواست در نماز
اکرچه زیاد باشد وهم چنین خون حجامت وفصد وهر زخمی بلکه
بواسیر نیز چه درباطن باشد یاظاهر اکرچه احوط اجتناب ازانست
وهم چنین معفواست نماز کردن باخون غیر قروح وجروح اکر کمتر از
درهم باشد مکر خون حیض ونفاس واستحاضه ونجس العین ومیته که
انها معفو نیست بلکه احوط درخون غیر ماکول اللحم غیر از انسان

نیز اجتناب است (مبحث چهارم) در مطهراتست وان چند چیز است
« اول » آب است وان یامطلق است که بدون قید انرا آب میکویند
یامضاف است مثل کلاب وآب قندو آب هندوانه ورفع حدث وازالهٔ
خبث بان نمیشود و بملاقات نجاست نجس میشود هرچند زیاده از کر
باشد بشرط انکه نجس اعلَی یامساوی باان باشدو اکر موضع ملاقات
اسفل باشد مثل انکه از کلاب پاش کلاب در دست کافری بریزند
پس نجاست ان سرایت نمیکند باعَلَی وآب مطلق پنج قسم است
« اول » آب باران « دویم » آب جاری « سیم » آب چاه « چهارم »
آب ایستاده که بقدر کریازیاده ازان باشد « پنجم » ایستاده که کمتر
از کرباشد پس بدانکه آب باران درحال باریدن درحکم جاریست
اکرچه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست باعدم تغیر
بنجاست و پاك میکند آب متنجس وغیر آب از زمین وجامه وفرش را
که متنجس باشد بباریدن بران بعد از زوال عین نجاست وتعدد وعصر
دران لازم نیست « واما » آب جاری وان آبي است که بجوشد از
زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمی شود مادامیکه طعم
یارنك یابوی ان بنجاست متغیر نشود و باتغیر یکي ازانها نجس است

وآب نجس غیر متغیر یامتغیر یکه تغیر ان زائلشده باشد بمجرد اتصال باب جاری یاکر پاك میشود «واما» آب چاه پس اقوی انست که بملاقات نجاست نجس نمیشود اکرچه کمتراز کر باشد وواجب نیست بواسطهٔ افتادن چیزی درآن چیزی ازآب آن کشیدن بلي مستحب است وتفصیل ان در رسالهٔ مبسوطهٔ مسطوراست بلي اکر بنجاست آب چاه متغیرشود نجس میشود وتطهیر ان بکشیدن مقداریست که تغیران را زائلکند «واما» اب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن شصت وچهارمن شاه الا بیست مثقال صیرفی وبحسب مساحت سه وجب ونیم عرض درسه وجب ونیم طول درسه وجب ونیم عمق که حاصل ضرب انها دریکدیکر چهل وسه وجب الا ثمن وجب است پس چنین آبي بملاقات نجاست نجس نمیشود «واما» آب ایستاده کمتراز کر پس بملاقات نجاست نجس میشود واکر استعمال شود در رفع خبث پس درغسله مزیله عین نجس است اکرچه متغیر بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب ازغساله است مکر غسالهٔ استنجاء که ان پاکست بشرط انکه عین نجاست دراو نباشد ومتغیر بان نشده باشد ونجاست تعدی ازمحل نکرده باشد بحدیکه ازصدق استنجاء بیرون

رود ونجاست خارجي بان نرسيده باشد ودر تطهير متنجس از بول
باب قليل معتبر است شستن انرا دومرتبه چه لباس باشد چه غير ان
وكفايت ميكند در بول صبي شير خواريكه غذا خور نشده باشد
يكمرتبه آب براو بريزند كه محل نجس را فرا كيرد وحاجت بفشردن
نيست ودر غير بول اقوى كفايت يكمرتبه است بعد از زوال عين
اكرچه احوط دومرتبه است ودر چيزهائيكه فشرده ميشود معتبر
است فشردن ان اما داخل ظرف پس سه مرتبه بايد شسته شود باب
ازهر نجاستى مكر درولوغ سك كه بايد اول يكمرتبه بخاك پاك خاك
مالي نمايند وبعد ازان دومرتبه ديكر باب خالص پاك انرا بشويند
وبهتر اينست كه اول بخاك خشك خاك مالي كنند وبعد ازان قدرى
آب دران كرده كل مالى كنند وبعد ازان دومرتبه باب بشويند
ومكر ولوغ خوك ومردن موش صحرائي دران كه بنابر اقوى هفت
مرتبه ان را بشويند واحوط درخوك اول خاك ماليد نست نيز ودر
تطهير باب كثير وجارى يكمرتبه كافى است مطلقا بنابر اقوى بلى در
ولوغ خاك مالي لازم است بلكه احوط تعدد غسل است نيز « دويم »
زمين كه پاك وخشك باشد وان پاك ميكند براه رفتن ياماليدن بران

کف پاو کفش وامثال انرا بعد از زوال عین نجاست بشرط انکه نجاست
آن حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس عَلَی الاحوط « سیم »
افتاب است و آن پاك میکند دو چیز را هر گاه بتابیدن انرا بخشکاند
بعد از زائلشدن عین نجاست (اول) زمین وآنچه غیر منقول باشد مثل
عمارات والات متصلهٔ بآن وآنچه درآن نصب شده مثل در و پنجره
ومیخ ومثل درختها ومیوهای ان و کیاهها که در انست وظرفهائیکه
در زمین بنا کذارده شده وامثال ان (دویم) حصیر و بوریا که پاك
میشود بتابش آفتاب بر یك طرف ان هر دو طرف آن « چهارم » مستحیل
شدن نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسرکه وخاکسترشدن عین
نجاست « پنجم » انتقالست مثل خون انسان که در بدن شپش وامثال
ان رفته وجزء بدن ان محسوب شود « ششم » اسلام « هفتم » تبعیت وآن
در چند جا ثابت است اول هر گاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك
میشود پدر مسلمان شود یامادر دویم ظرف شراب بعد از مستحیل
شدن ان بسرکه سیم تختهٔ که میت را بران غسل میدهند وهم چنین
خرقه که بر روی اوست درحال غسل دادن ودست غسل دهنده که
بتبع میت پاك میشود ودر غیر دست از سائر بدن ولباس غسل دهنده

تاملمست احوط شستن است وهم چنين پا كشدن اطراف چاه ودلو وطناب وسائر الات نزح هر كاه چاه بتغير نجس شده معلوم نيست احوط اجتناب است «هشتم» غائب شدن مسلمان پس حكم ميشود به پاكي بدن ياجامه وفرش وظرف وآنچه از توابع اوست هر كاه عالم بنجاست ان بوده واحتمال تطهير ان داده شود واستعمال كند انرا فيما يشترط فيه الطهارة «نهم» زائلشدن عين نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ و كوش وچشم وفرج وامثال ان وهم چنين از ظاهر بدن هر حيوان وهم چنين از مخرج غائط بافرض عدم تعدى بسنك يا كهنه ونحوان از چيزهائي كه زائل ميكند عين نجاست را بشرط انكه پاك باشد وبايد كمتر از سه عدد نباشد علَى الاحوط اكرچه اقوى كفايت جسم واحد ذوالجهات است وهر كاه بسه عدد پاك نشد علاوه كند تازائلشود واقوى حصول طهارت است بااستنجاء باستخوان وسركين پاك اكرچه حرام است چنانچه حرام است استنجاء بآنچه محترم است درشريعت «دهم» استبراء كردن حيوان نجاست خوار حلال كوشت است بمقدارى كه از صدق جلال بودن خارج شود وبهتر استبراء است بآنچه منصوص است كه پاك ميكند بول وفضلهٔ انرا «يازدهم»

بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاك میکند خونی را که باقی مانده
لکن خوردن ان خون حرام است «دوازدهم» جدا شدن غساله وان
پاك کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد ازفشردن

مطلب دویم

دراقسام نمازهای واجب است بدانکه در زمان غیبت نماز واجب
هفت است «اول» نماز یومیهٔ پنجکانه «دویم» نماز آیات «سیم»
نماز طواف واجب «چهارم» انچه بنذر وعهد ویمین واجاره واجب
میشود «پنجم» نماز والدین که ازانها فوت شده باشد از روی عذر
که بر ولد اکبر واجب است «ششم» نماز جمعه که واجب تخییری
است مابین ان ونماز ظهر در روز جمعه بنابر اقوی «هفتم» نماز برمیت
ونمازهای مستحبی بسیار است ولکن اقتصار میشود بنوافل یومیه وان
هشت رکعت نافله ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود
وهشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر میخواند وچهار
رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند ودو رکعت نافله
عشا که ان را وتیره کویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند وایستاده

نیز جایز است وهشت رکعت نافله شب که وقت ان بعد ازنصف شب
است وهرچه بصبح نزدیك تربجا آورد بهتراست ودو رکعت نماز
شفع که بعد ازنماز شب میخواند ویك رکعت نماز وتراست که
بعد ازشفع میخواند ومستحب است دران خواندن سورهٔ توحید سه
مرتبه ومعوذتین هرکدام یك مرتبه ومستحب است دران قنوت
وبهتر این است بعد ازدعای فرج که لااله الا الله الحلیم الکریم لااله
الا الله العلي العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم وسلام عَلَی المرسلین
والحمد لله رب العالمین است چهل نفر مؤُمن را دعا کند چه زنده چه
مرده باینکه بکوید اللهم اغفر لفلان واسم مؤُمنی را ذکر کند بعد از
ان هفتاد مرتبه بکوید استغفر الله ربي واتوب الیه وبعد ازان هفت
مرتبه بکوید استغفر الله الذی لااله الاّ هو الحی القیوم ذوالجلال
والاکرام لجمیع ظلمی وجرمي واسرافي عَلَی نفسي واتوب الیه وهفت
مرتبه هذا مقام العائذ بك من النار وبکوید رب اسأت وظلمت نفسی
وبئس ماصنعت وهذه یدی جزاءً بما کسبت وهذه رقبتي خاضعةً لما
اتیت فها انا ذا بین یدیك فخذ لنفسك من نفسی الرضا حتی ترضی لك

العتبی لااعود وسیصد مرتبه بکوید العفو ودو رکعت نافلهٔ صبح است
قبل از نماز صبح بجا آورد وجایز است قبل ازفجر بعمل آورد واین نوافل را
هردو رکعت بیك سلام بجا آورد واکتفا بحمد تنها میتوان کرد
بدون سوره وقنوت وجایز است که بعض نوافل را بجا آورد وبعضی را
ترك کنند ولکن تابتواند ترك نکنند وهر نماز که در سفر قصر میکنند
نافله ان نماز ساقط است مثل ظهر وعصر وعشا ولکن نوافل دیکر ساقط
نیست واما احکام نماز پس در ان چند مبحث است

مبحث اول

در مقدمات نماز وان چند چیز است (اول) وقت شناختن واول وقت
ظهر زوال افتاب است از دائره نصف النهار تابقدر اداء نماز عصر
بغروب شرعي مانده ووقت عصر بعد از مقدار اداء ظهر است اززوال
تاغروب شرعي ووقت نماز مغرب از وقت غروب شرعي است یعني
زوال حمره از طرف افق شرعی تامقدار اداء نماز عشاء بنصف شب
مانده واولی ان است که تاخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت
فضیلت ان است وهر کاه عصیاناً یانسیاناً یاجهلاً از نصف شب نماز

مغرب وعشاء تاخیر افتاد تاقبل ازطلوع واجب است بجا آورد ولی
نیت اداء وقضاء نکند ووقت نماز صبح از اول پهن شدن سفیدی
است درافق که فجر صادق است تاطلوع افتاب وآخر وقت فضیلت
ان طلوع حمره مشرقیه است ودر اینجا چند مسئله است (مسئلة)
تایقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد واعتماد بمظنه نکند
بلی شهادت عدلین معتبر است وبعید نیست جواز اعتماد براذان یك
عادل عارف بوقت ولی اولی ان است صبر کند تایقین حاصل نماید
وهرگاه اعتماد بمذکورات نمود ونماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز
قبل ازدخول وقت بوده اعاده کند واکر معلوم شد دراثناء نماز
وقت داخل شده اکرچه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست
(مسئلة) اکر کسی مشغول نماز عصر یاعشاء شود پیش ازنماز ظهر
یامغرب نسیاناً پس اکر متذکر شود درحالتیکه در نماز باشد وممکن
باشد عدول بنماز پیش عدول نماید واکر بعد ازفراغ باشد مجزی
است وبعد ازان نماز ظهر یامغرب را بجا آورد وباتقدیم عصر اقوی
جواز عدول است بعد ازفراغ ان نیز واحوط در این صورت اتیان
بنماز دویم است بقصد مافی الذمه بدون تعین ظهر وعصر (مسئلة)

جایز نیست تاخیر نماز ازوقت وواجب است تمام نماز را دروقت بجا
اورد بلی هرگاه عصیاناً یانسیاناً تعویق انداخت تاانکه بمقدار یك
رکعت بآخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز واقوی ان است
دراین صورت نیز نمازش اداء است (مسئلة) جایزاست اتیان بنماز
مستحبي غیر ازنوافل مرتبه دروقت فریضه عَلَی الاقوی (دویم) از
مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای واجبي
را روبقبله بجا اورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبي
نیز بلی چون نماز مندوب را سفراً وحضراً جایز است درحال راه
رفتن بجا اورد دراینحال استقبال دران معتبر نیست ومراد بقبله ان
مکانی است که کعبه دران واقع است ومحاذی ان از تخوم ارض
تاآسمان تمام قبله است ومحاذات عرفي کافی است ودراینجا دو مسئله
است (مسئلة) واجب است تحصیل علم باستقبال برفرض امکان
وفرق نیست مابین مکه وبلاد بعیده وهرگاه ممکن نباشد تعیین ان
به یقین واجب است تحصیل مظنه بان الاحری فالاحری وعلاماتی
که معین شده برای تشخیص قبله بلاد درعلم هیئت اسباب حصول
مظنه است وجائز است اعتمادنمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء

ان ظاهر نشود وهر گاه درجائي ممکن نشود تعیین قبله علماً وظناً واجب
است نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد
واگر وقت مضیق باشد بهر قدر که وقت گنجایش دارد بجا اورد
اگر چه یکمرتبه باشد بهر جهة که بخواهد کافی است (مسئلة)
هرگاه بعد از تشخیص قبله ونماز ظاهر شود که درحال نماز متوجه
بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت باقی
باشد وقضا کند اگر باقی نباشد واگر ظاهر شود که قبله درجانب
راست یاچپ او بوده اگر وقت باقي است اعاده کند واگر باقی نیست
احوط قضاء ان است واگر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولی بدست
راست یابدست چپ نمیرسد پس اگر دراثناء نماز بران مطلع شود
فوراً رو بقبله کند ونمازش را تمام کند ونمازش صحیح است واگر
بعد از نماز معلوم شود اکتفاء نماید بان (سیم) از مقدمات نماز
تحصیل طهارت بدن ولباس از نجاست خبثي الا درانچه معفواست
وهم چنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت
(چهارم) از مقدمات مباح بودن مکان نماز وپست وبلند نبودن
موضع سجده ازجای ایستادن مگر بکلفتی خشت ودراینجا چند مسئلة

است (مسئلة) واجب است جای نماز غصبي نباشد که نماز در مکان غصبي باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یاباذن صریح یااذن ضمني یااذن فحوی یارضای او بشاهد حال وهرکاه زمینی دراجاره کسي است اذن مستأجر معتبر است (مسئلة) واجب است تمام مکان نماز پاك باشد از نجاستی که ببدن مصلی یالباس او سرایت کند پس هرکاه ان مکان خشك باشد ونجاست ان سرایت نکند نماز دران صحیح است مکر جای سجده که اکر ان نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشك باشد بلی مستحب است تمام مکان پاك باشد (مسئلة) احوط ان است که مرد وزن پهلوی یکدیکر نماز نخوانند وهم چنین زن پیش ومرد درعقب او نباشد درحال نماز اکر چه اقوی جواز وصحت نماز هردو میباشد با کراهت وفرق نیست مابین زن محرم وغیر ان وکراهت مرتفع میشود ببودن حائلي که مانع دیدن باشد یابفصل میان ان دو بقدر ده ذراع دست (مسئلة) مستحب است نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب یك نماز در مسجد الحرام برابر است باصد هزار نماز ودر روایت دیکر هزار هزار نماز وثواب یك نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله برابر

است باده هزار نماز ودرهر يك ازمسجد اقصى ومسجد كوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر صد نماز است ودر مسجدمحله برابر بيست و پنج نماز ودر مسجد بازار ثواب دوازده نماز است ونماز نزد حضرت امير المؤمنين عليه السلم معادلست باثواب دويست هزار نماز ولى مستحب است زن نماز را در خانه بخواند كه افضل است ازمسجد بلكه افضل درصندوقخانه كه پستوى او طاق است (مسئلة) مكروه است نماز دراندرون حمام بلكه درجامه كن هم اولى ترك است ومكروه است نماز در كشتى اكر بتواند بيرون ان نماز كند وهم چنين نماز درجائيكه كسى رو بروى او باشد بخصوص زن يامقابل چراغ ياآتش افروخته يامقابل مصحف كشاده يا كتاب يا كاغذ كه خط ان نمايان باشد وهم چنين مكروه است نماز در خانه كه مست كننده ياسك ياصورت دران باشد ومكروه است نماز در قبرستان (مسئلة) مستحب است برابر مصلي سترهٔ باشد ومراد از ان ديواري ياحائلي است كه ميان مصلي وان بيش ازدو ياسه ذراع نباشد واكر عصائي در برابر كذارد كافى است (پنجم) ازمقدمات نماز پوشانيدن عورت وآن درمرد قبل وحلقهٔ دبر وبيضتانست وعورت

زن در نماز جميع بدن است مكر روى ودودست تابند ان ودو پاتاساق
ولكن در كنيز وصبيه نابالغه پوشانيدن سر وكردن واجب نيست وبايد
لباس نماز كذار غصبى نباشد واز پوست ميتة نباشد واز اجزاء حرام
كوشت نباشد بلكه ميتة واجزاء حرام كوشت نيز همراه او نباشد بلى
جايز است نماز كردن باپوست خز وسنجاب وكرك انها وبايد لباس
مردان از ابريشم خالص نباشد وطلا باف نباشد چه در حال نماز وچه
در غير ان بلكه انكشتر طلا در دست كردن بلكه مطلق زينت كردن
بطلا جايز نيست از براى ايشان مطلقا واما براى زن جايز است امور
مذكوره حتى در نماز وباكي نيست بر مرد پوشيدن حرير خالص در
حال اضطرار ودر جنك چنانچه جايز است سجاف جامه او حرير
خالص باشد اكرچه احوط انست كه زياده از چهار انكشت نباشد
وبدانكه هركاه جورابي درپاى نماز كذار باشد كه نپوشاند پشت
پاوساق را احوط اجتناب واقوى جواز انست

مبحث دويم

بدانكه مستحب است در نمازهاى يوميه اذان وان چهار مرتبة الله اكبر

وهر کدام از اَشهدُ اَن لااِلهَ اِلاّ الله واَشهدُ اَنَّ محمداً رَسوُل الله حَیَّ عَلَی الصلوة حَيَّ عَلَی الفلاح حَيَّ عَلَی خَیرِ العمل الله اکبرلااِلهَ اِلاّ الله را دومرتبه بکوید و بعد از اذان اقامه است وان مثل اذانست در فصول مکر انکه دو مرتبه الله اکبر از اول ویکمرتبه لااِلهَ اِلاّ الله ازآخر آن در آن نیست وبعد از دومرتبه حَيَّ عَلَی خَیرِ العمل دومرتبه بکوید قدقامت الصلوة واحوط عدم ترك اقامه است از برای مردان در غیر موارد سقوط ان واقوی اشتراط طهارت است دراقامه واما ایستادن وحرف نزدن پس شرط نیست دران اکرچه احوط است

مبحث سیم

در واجبات نماز است وان یازده است «اول» نیت ومعتبر است در ان قصد قربت ومعین بودن عمل چنانچه در وضوء کذشت وهرکاه در بین نماز قصد خروج ازان نماید یامتردد شود دران وچیزی از اجزاء نماز را درانحال بجا نیاورده ومفسدی دیکرهم بجا نیاورده پشیمان شود وبر کردد ازهمانجا نماز راتمام کند نمازش صحیح است «دویم» تکبیرة الاحرام وان کفتن الله اکبر است وواجب است صحیح اداء کند

« سیم » قیام باقدرت والاّ تکیه کند وباتعذر ازان بنشیند و باعجز از نشستن بخوابد بر پهلوی راست مثل مدفون و باتعذر ان بر پهلوی چپ وباتعذر ازان به پشت بخوابد مثل محتضر و بدانکه قیام در حال تکبیرة الاحرام ومتصل بر کوع رکنست ودرحال قرائت واجب غیر رکن ودرحال قنوت مستحب است وواجب است دران استقرار وعدم اعتماد باامکان « چهارم و پنجم » قرائت حمد ویك سوره تمام در دو رکعت اولی بلي مریض ومستعجل بجهة ضرورت وتنكي وقت اكتفاء میکنند بحمد تنها ودر دو رکعت آخر مخیر است مابین حمد تنها یا کفتن سبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلهِ وَلا الهَ الاّ اللهُ وَاللهُ اکبر یك دفعه عَلَی الاقوی وسه مرتبه عَلَی الاحوط وبدانکه واجبات قرائت چند چیز است « اول » اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه ممتاز از یکدیکر باشد وصدق ان حرف بکند « دویم » حرکت وسکون وتشدید را درست اداء کند « سیم » وقف بحرکت بلکه وصل بسکون هم نکند عَلَی الاحوط « چهارم » انکه بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم بکوید دراول حمد وسوره که جزء انها است مکر سورهٔ برائة ولازم نیست تعین سوره پیش از شروع در بسمله بلي هر کاه سورهٔ معینهٔ را

وقت گفتن ان قصد نمود همان سوره را بخواند واگر بخواهد سورهٔ
دیگر بخواند بان بسم الله اکتفاء نکند «پنجم» هر سورهٔ خواند
تاازنصف تجاوز نکرده بلکه تابنصف نرسیده علی الاحوط میتواند
عدول کند بسورهٔ دیگر مگر سورهٔ توحید وجحد را بلي اگر کلمهٔ
یاآیهٔ را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقا «ششم» انکه سورهٔ
سجدهٔ واجبه دار را در نماز واجبي نخواند ودر نافله جایز است ودران
بعد از قرائت ایهٔ سجدة سجده کند و بر خیزد ونماز را تمام کند واما
در نماز واجبی اگر گوش کند ایهٔ سجده را یاسهواً بخواند بعد از نماز
سجده کند واحوط انست که در نماز ایماء کند ونماز را تمام کند
وسجده کند واحوط اعاده اصل نماز است «هفتم» تمام قرائت
وتسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده بااستقرار بجا آورد باامکان
«هشتم» انکه مرد حمد وسوره را در رکعت اول ودویم نماز مغرب
وعشاء وصبح بلند بخواند ودر نماز ظهر وعصر آهسته ودر رکعت سیم
وچهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات
ومناط در بلندی وآهستگي ظهور جوهر صوت وعدم ظهور انست
«واما» زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند ودر مواضع جهر مخیر

است مگر انکه اجنبی صوتشرا بشنود ومستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در موضع اخفات « نهم » ترتیب میان حمد وسوره وهم چنین میان اجزاء انها « دهم » موالات وفاصله نکردن مابین انها بغیر ذکر ودعاء وقرأن « یازدهم » قرائت را صحیح اداء کند وموافق باشد باقرائت یکي از قراء سبعه واکر نداند تعلیم بکیرد « دوازدهم » سورهٔ والضحی والم نشرح را یك سوره محسوب دارد وهم چنین الم ترَ کیف ولأ یلاف را وبدانکه اقوی جواز قرائت حمد وسوره است از روی قرأن ولودرفریضه مطلقا واحوط اقتصار است برصورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یابجماعت یابمتابعت قاری بلکه احوط ترك است درجمیع احوال نماز بلي خواندن قنوت وسائر اذکار وادعیه از روی کتاب مانعی ندارد « ششم » ازواجبات نماز رکوع است وواجبات ان پنج است « اول » خمشدن بحدیکه بتواند کف دست خود را بزانو برساند « دویم » کفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع واحوط کفتن سبحان الله سه مرتبه یاسبحان ربی العظیم وبحمده یکمرتبه « سیم » طمأنینه درحال ذکر « چهارم » بلند کردن سر از رکوع « پنجم » طمأنینه درحال قیام « هفتم » ازواجبات نماز سجود

است وواجبات ان هفت است « اول » انكه منحني شود بحديكه مساوى شود جاى پيشاني باجاى پاها بلى پست و بلند بودن از ان بقدر كلفتي خشت ضرر ندارد « دويم » كذاردن هفت موضع را بر زمين وان پيشاني ودو كف دست ودو زانو ودو سر انكشت بزرك پاهاست « سيم » انكه پيشاني را بر مايصح السجود عليه بكذارد وان زمين واجزاء انست كه غير معدني وخوردني و پوشيدني باشد وجايز است سجود بر كاغذ ولى در هر حال بايد مباح و پاك باشد و كفايت ميكند پاكى مقدار يكه لازم است كذاردن بر زمين هر چند اطراف ان نجس باشد پس هر كاه قدرى از مهر پاك باشد وقدرى نجس باشد ضرر ندارد هر چند احوط اين است كه تمام انچه پيشاني بران قرار مي كيرد پاك باشد « چهارم » ذكر است واحوط دران سه مرتبه سبحان الله يايك مرتبه سبحان ربي الاعلَى و بحمده است « پنجم » طمأنينه است درحال ذكر « ششم » باقى كذاردن هفت عضو است بر زمين تاذكر تمام شود بلى اختياراً جايز است غير از پيشاني را از زمين حركت دهد در غير حال ذكر يابلند كند وبكذارد « هفتم » نشستن بعد از سجدهٔ اولى بلكه بعد از ثانيه هم علَى الاقوى ودر ركعت اول

وسيم كه تشهد ندارد ان را جلسهٔ استراحت مى نامند « هشتم » از
واجبات نماز تشهد است وواجب در تشهد شش است « اول » شهادتين
واحوط كفتن است بنحو متعارف هر چند بعيد نيست كفايت تشهد
خفيف « دويم » صلوات فرستادن بعد از شهادتين وبايد همه را صحيح
اداء نمايد « سيم » ترتيب مابين كلمات ان بنحو متعارف « چهارم »
موالات ميان كلمات ان « پنجم » انكه نشسته باشد درحال تشهد
« ششم » طمأنينه در ان « نهم » ازواجبات نماز سلام است وواجبات
ان چهاراست « اول » انكه بكويد السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
يا السلام عليكم وبهتر اضافهٔ ورحمة الله وبركاته است وجايزاست اكتفاء
بيكي ازاين دو هر چند بهتر كفتن هردو است ومستحب است پيش
ازان دو كفتن السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته « دويم »
انكه درحال نشسته بعمل آورد « سيم » انكه صحيح بعمل آورد
« چهارم » انكه باطمأنينه باشد « دهم » ازواجبات ترتيب است درافعال
نماز پس هر كاه عمداً جزئيرا كه بايد مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل
است وحكم سهو بيان خواهد شد « يازدهم » موالات يعني پى در پى
بعمل آورد افعال نماز را وفاصله نشود مابين ان بسكوت طويل بر

وجهیکه از صورت نماز کذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدانکه ارکان نماز پنج است « اول » تکبیرة الاحرام « دویم » قیام در حال تکبیرة الاحرام « سیم » قیام متصل بر کوع « چهارم » رکوع « پنجم » دوسجده پس هرکاه رکن ترك شود یاز یاد شود عمداً یاسهواً نماز باطلست مکر در نماز جماعت که دران تفصیلي است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز وان چند چیزاست « اول » حدث است چه اکبر وچه اصغر « دویم » منحرف شدن از قبله بهمهٔ بدن بطوریکه پشت او بقبله شود یاانحراف برسد بحد یمین ویسار عمداً وسهواً وجهلاً واما انحراف بما بین یمین وقبله یایسار وقبله سهواً ضرر ندارد « سیم » آمین کفتن بعد ازحمد مکر درحال تقیه « چهارم » تکلم کردن بدوحرف وزیاده یایك حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر ودعا وقرأن بلي سهواً ضرر ندارد « پنجم » خنده قهقهه « ششم » کریه کردن از جهة غیر

خدا وگریه از خوف خدا از افضل عبادات است واحوط در گریه
بر مصیبت حضرت سید الشهداء واهل بیت علیهم السلم انکه درغیر
نماز بجا آورد «هفتم» خوردن واشامیدن درغیر انچه استثنا شده
«هشتم» هرفعل منافي که محو کند صورت نماز رامثل جستن ودست
بدست زدن وامثال انها «نهم» دست بر روی دست دیکر کذاردن
مکر درحال تقیه «دهم» شك درعدد رکعات درغیر انچه خواهد
آمد یاجزئي را درحال شك بجا آوردن «یازدهم» زیاد کردن جزئي را
درنماز عمداً بقصد جزئیت یاکم کردن ان هرچند رکن نباشد

مبحث ششم

در شکیات نماز است ودران چند فصل است (فصل اول) بدانکه
هرکاه کسی شك کند درچیزی از افعال نماز وداخلشده باشد در
فعلي که بعد ازان است اکرچه مستحب باشد اعتناء نکند مثل انکه
شك کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یاشك کند درقرائت
بعد از داخل شدن درقنوت یارکوع بلکه اکر شك کند درآیه بعد
از دخول درآیهٔ دیکر یادرکلمهٔ بعد از دخول درکلمهٔ دیکر اعتنا نکند

عَلَی الاقوی بلی هرکاه شك کند در رکوع درحال سرازیری ازجهة سجده مادام که بحد سجده نرسیده احوط انست که بر کردد بایستد وبعد رکوع کند ونماز را تمام کند وبعد ازان نماز را هم اعاده کند وهرکاه شك کند درسجده بعد از برخواستن یابعد ازدخول در تشهد اعتناء نکند بلی هرکاه شك کند درحال برخواستن بر کردد واتیان کند واکر شك کند درتشهد بعدازبرخواستن اعتناء نکند واکر درحال برخواستن باشد بازاعتناء نکند عَلی الاقوی پس فرق است دراین خصوص مابین سجده وتشهد بلی احوط درتشهد نیزبر کشتن واتیان انست بقصد قربت مطلقه واکر شك کند درچیزی ازافعال نماز پیش ازآنی که داخل فعلي دیکرشده واجب است انچه را که شك نموده بجاآورد (فصل دویم) شك درعدد رکعات نمازهای واجبي دربین نماز بعد ازانکه شك قرار کرفت اکر نماز دورکعتي یاسه رکعتي باشد مطلقا موجب بطلان نماز است واکرچهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است درجمیع صور مکردرنه صورت (اول) شك میان دووسه بعد ازسربرداشتن ازسجدهٔ دویم پس بنارا برسه کذارد ونماز را تمام کند بعد ازان یك رکعت نماز

ایستاده یادو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است هرکاه شك
بعد ازتمام شدن ذکر واجب درسجدهٔ دویم باشد پس انچه ذکرشد
بعمل آورد ونمازش صحیح است ولکن اولی انست که دراین
صورت بعدازاتمام نمازاحتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً واین
احتیاط درهمهٔ مقامات آتیه که حکم مترتب براکمال سجدتین است
جاری است « دویم » شك میان سه وچهار درهرجا باشد چه درقیام
چه دررکوع وچه درسجود وچه بعد ازان وچه دربین انهـا بنارا بر
چهار کذارد ونماز را تمام کند ودورکعت نشسته یایك رکعت
ایستاده بجا آورد « سـیم » شك میان دووچهاراست بعد ازاکمال
سجدتین بنارا برچهار کذارد ونماز را تمام کند وبعد دورکعت نماز
ایستاده بجاآورد « چهارم » شك میان دووسه وچهاراست بعد ازاکمال
سجدتین بنارا برچهار کذارد وبعد دورکعت نماز ایستاده ودورکعت
نشسته بجا آورد « پنجم » شك میان چهار وپنج است بعد ازاکمال
سجدتین بنارا برچهار بکذارد ونماز را تمام کند وبعدازسلام دوسجدهٔ
سهو بجا آورد « ششم » شك میان چهار وپنج است درحال قیام
می نشیند وشك او برمیکردد بشك میان سه وچهار وحکم ان دراین

جاريست و براى هريك از قيام بيجا واذكاريكه كفته دوسجدهٔ سهو بجا آورد واين سجده درجميع فروض بعد كه قيام را ميشكنند ومي نشينند جاريست « هفتم » شك ميان سه و پنج است درحال قيام مي نشينند شك او بر ميكردد بشك دووچهار وحكم ان دراين جاريست « هشتم » ميان سه وچهار و پنج است درحال قيام مي نشينند وشك او برميكردد بشك ميان دووسه وچهار وحكم ان دراين جاريست « نهم » شك ميان پنج وشش است درحال قيام مي نشينند وشك او برميكردد بشك ميان چهار و پنج بعد ازاكمال سجدتين وحكم ان دراين جاريست (وبدانكه) كثير الشك دراجزاء نماز يادر افعال يا ركعات ان درانجائي كه كثير الشك شده اعتنا بشك خود ننمايد و بنارا بر صحت كذارد ونماز احتياط براو واجب نيست وهم چنين اعتبار ندارد شك امام يامأموم باحفظ ديكرى وهم چنين شك بعد ازفراغ ازنماز و بعد ازوقت كه اعتبار ندارد و بنارا برصحت كذارد بلكه مظنه بعد از فراغ و بعد ازوقت در حكم شك است (فصل سيم) درنماز احتياط است براى شكوك مذكوره بدانكه واجب است بعد ازسلام نمازيكه دران شك كرده و بنا كذارده بدون فاصله منافي ميان ان ونماز احتياط فوراً

شروع کند درنماز احتیاط وواجب است در نماز احتیاط نیت وتکبیرة الأحرام وقرائت حمد ورکوع ودوسجده وتشهد وسلام بترتیب نماز ولکن سوره وقنوت ندارد وقرائت حمد را باخفات بجا آورد حتی بسم الله را بنا براحوط اکرچه اقوی استحباب جهر بان است (وبدانکه) اکر شك کند در رکعات نماز نافله مخیراست مابین بنأ براقل یااکثر مکر انکه بناء براکثر موجب بطلان باشد پس بنا میکذارد براقل پس هرکاه شك کند که یکرکعت کرده یادورکعت مخیراست واکر شك کند که دورکعت کرده یاسه رکعت بنابر دو کذارد وتمام کند واکر شك کند در رکعات نماز احتیاط درشکوك پس هرچند مشهور میان علمأ انرا مثل نافله دانسته اند لکن مشکلست احوط انستکه بنارا براقل یااکثر کذارد وتمام کند وبعد انرا اعاده کند وبعد ازان اصل نماز را نیز اعاده کند واما اکر شك کند دراجزاء نافله یانماز احتیاط پس حکم ان مثل فریضه است که اکر درمحل است بیاورد واکر داخل جزء بعد شده بکذرد (فصل چهارم) درحکم ظن درنماز بدانکه ظن یامتعلق برکعات است یاباافعال (اما) ظن متعلق برکعات پس درحکم یقین است چه در نماز دورکعتی وسه رکعتی وچه در

چهار رکعتی چه در اولیین ازان چه در اخیرتین پس مثلاً هر کاه نداند
یك رکعت کرده یادو رکعت ومظنه او باحد طرفین است بنأرا بران
کذارد ونماز او صحیح است ونماز احتیاطی لازم نیسـت وهکذا در
صور دیکر واکر از اول امر شك کند در اینکه یك رکعت کرده
یادو رکعت مثلاً یادو رکعت کرده یاسه رکعت وبعد از تروی شك
او مبدل شود بظن باحد طرفین باز عمل کند بظن خود واکر عکس
باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین وبعد مبدل شود بشك
حکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان وبناء براکثر در
موارد ان پس مدار در صورت انقلاب برحالت دویم است شك باشد
یاظن بلکه اکر ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن
بطرف دیکر بنأرا برظن دویم کذارد وهم چنین درشك پس اکر اول
شك کرد مابین دو وسه وبنأرا بر سه کذاشت بعد شك او منقلب شد
بشك مابین سه وچهار یایك ودو حکم شك دویم جاری کند پس
در صورت اولی بناء را برچهار کذارد وعمل شـك سه وچهار بعمل
آورد ودر صورت دویم حکم شك یك ودو جاری کند که بطلان نماز
است وهکذا در سایر انقلابات وهر کاه حالت ترددـے از برای او

حاصل شود ونداند که شك است یاظن بناء بکذارد برانکه شك است وحکم شك جاری کند مثلاً نمیداند یك رکعت کرده یادو رکعت وشك دارد که آیا احد طرفین رجحان دارد ومظنون است یانه حکم شك جاری کند پس بناء را بر بطلان کذارد در صورت مفروضه واکر نداند که سه رکعت کرده یاچهار رکعت وشك کند که آیاسه رکعت بودن مظنون است یانه بنا بکذارد براینکه مظنون نیست وحکم سه وچهار جاری کند وهکذا درسایر صور (واماّ) ظن متعلق بافعال مثل انکه نمیداند یك سجده کرده است یادو سجده ومظنهٔ او بیك سجده است یابدو سجده یانمیداند که حمد را خوانده یانه ومظنه دارد باحد طرفین پس در حکم یقین بودن ان اشکال است وباید مراعات احتیاط کند ومقتضای ان در بعض صور الحاق بشك است ودر بعض صور الحاق بیقین واعادهٔ نماز وحاصل مطلب اینکه یاظن متعلق است بمثل قرائت وتسبیحات واذکار که زیادی ان مضر بنماز نیست یامتعلق بافعال که زیادی ان مضر است مثل رکوع وسجود ونحو این دو پس در صورت اولی اکر درمحل است اتیان کند هرچند ظن بکردن داشته باشد واکر بعد از تجاوز ازمحل است وظن بکردن

دارد بکذرد مثل شك واکر ظن بنکردن دارد بر کردد واتیان کند مثلاً اکر شك کند که آیا حمد را خوانده است یانه وهنوز داخل در سوره نشده است انرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه بنخواندن واکر بعد از دخول در سوره یاقنوت شك کند که حمد را خوانده است یانه ومظنهٔ او بخواندن باشد بکذرد وبناء را برخواندن کذارد واکر مظنه او بنخواندن باشد باز بر کردد و بخواند وهکذا درسایر انچه ازاین قبیل است واماّ در صورت دویم پس اکر در محل است ومظنه بنکردن دارد بجا آورد مثل انکه شك داشته باشد واکر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط اینست که عمل بظن کند وبکذرد ونماز را تمام کند وبعد انرا اعاده کند واکر بعد ازمحل باشد اکر مظنه بکردن دارد بکذرد واکر مظنه بنکردن دارد بر کردد وبجا آورد ونماز را تمام کند واعاده کند مثلاً هر کاه نمیداند یك سجده کرده یادو سجده وهنوز داخل در تشهد یاقیام نشده است ومظنهٔ او این است که یك سجده کرده یك سجدهٔ دیکر بجا آورد ونمازاو صحیح است مثل صورت شك واکر مظنه دارد که دوسجده کرده عمل بظن کند وبعد ازنماز اعاده کند نماز را واکر بعد از دخول در قیام یاتشهد مظنهٔ او

بكردن دو سجده باشد بكذرد ونماز او صحيح است واكر مظنهٔ او بنكردن
باشد بر كردد و يك سجدهٔ ديكر بكند و بعد از اتمام اعاده كند نماز را
وهكذا در سائر افعال مثل ركوع ونحوان (فصل پنجم) در سهويات
است بدانكه سهو يامتعلق است بر كعت ياا جزاء ركني يااجزاء غير
ركني وايضاً يابزياده است يابنقيصه پس اكر زياد كند يك ركعت
يابيشتر را نماز او باطل است مطلقا (واكر سهواً) يكركعت يابيشتررا
ناقص كند و بعد از سلام متذكر شود پس اكر پيش از اتيان بمنافي عمدى
وسهوى مثل حدث واستدبار متذكر شود برخيزد و بقيهٔ نماز را بجا
آورد وسجدهٔ سهو بجهة سلام بيجا بجا آورد نماز او صحيح است وهم
چنين اكر بعد از اتيان بمنافى باشد كه عمدا او ضرر دارد وسهوا او ضرر
ندارد مثل تكلم در اين صورت نيز برخيزد و بقيهٔ را بجا آورد ودو
سجدهٔ سهو ديكر بجهة تكلم كردن بجا آورد واكر بعد ازمثل حدث
واستدبار ياسكوت طويل ماحى صورت نماز متذكر شود نماز او
باطل است وهر كاه زياد كند ركنى را در نماز نماز او باطل است
واكر زياد كند جزء غير ركنى را مثل قرائت يايك سجده ياتشهد
ونحوان نماز او صحيح است ولكن بايد دو سجدهٔ سهو بجهة زيادتى

بعمل آورد واکر نقصان کند جزئي را پس اکر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد برکردد وتدارك کند وبجهة زیادتیها سجدهٔ سهو کند چه منسی رکن باشد مثل انکه پیش از دخول در رکوع وبعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده بر کردد وبخواند ویا یقین کند که دو سجده یا یك سجده ازاو فوت شده بر کردد وبجا آورد واز برای زیادتی هریك از قیام وبحول الله وقرائت یا تسبیحات سجدهٔ سهو کند واکر داخل در رکن بعد شده پس اکر منسی رکن است نماز باطل است مثل انکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده وهم چنین اکر منسی رکوع باشد ومتذکر شود بعد از دخول در سجدهٔ دویم بلی هرکاه منسی رکوع باشد ومتذکر شود در سجدهٔ اولی یا بعد ازان وقبل از دخول در سجدهٔ دویم بعید نیست صحت نماز پس برکردد ورکوع را بجا آورد واز برای سجدهٔ زیاد شده دو سجدهٔ سهو کند چون از برکشتن وتدارك کردن زیادی رکن لازم نمی آید ولکن مع ذلك احوط اعادهٔ نماز است هرچند واجب نیست واکر منسی جزء غیر رکني باشد ومتذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهة

ان نقیصه سجدهٔ سهو بجا آورد ودیکر چیزی بر او نیست بلی اکر منسیِ تشهد یا سجدهٔ واحده باشد ومتذکر شود بعد از دخول در رکوع بعد باید بعد از فراغ از نماز اول قضاء ان تشهد یا ان سجده را بجا آورد وبعد دو سجده سهو بکند ونماز او صحیح است ودر اینجا سه مسئله باقي مانده (مسئلهٔ اولی) انکه اکر ترک کند ذکر رکوع را یا سجود را ومتذکر شود بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود نمازش صحیح است ونمیتواند بر کردد هرچند داخل در رکن بعد نشده چون محل انها فوت شده است پس باید سجدهٔ سهو بجهة نقیصه بجا آورد (مسئلهٔ دویم) انکه ترک کند سجدهٔ واحده یا تشهد را وبعد از سلام متذکر شود نباید بر کردد بلکه همان را قضاء کند ودو سجدهٔ سهو بجا آورد واما اکر ترک کند سجدتین را از رکعت اخیره وبعد از سلام متذکر شود نماز او باطل است هرچند احوط اینست که بر کردد واتیان کند ونماز را تمام کند ودو سجدهٔ سهو بجهة زیادی تشهد ودو سجدهٔ سهو بجهة سلام بیجا بجا آورد وبعد نماز را اعاده کند (مسئلهٔ سیم) هرکاه در نماز مستحبي زیاد کند جزئي را سهواً نماز او باطل نیست هرچند رکن باشد وسجدهٔ سهو هم بر او نیست واکر ترک کند جزئي را

ومتذکر شود دراثناء بر کردد وانرا بجا بیاورد هرچند داخل در رکن بعد شده باشد وبجهة زیادتیها سجدهٔ سهو واجب نمیشود واکر متذکر شود بعد از سلام پس اکر رکن است باطل است واکر غیر رکن است براو چیزی نیست وبدانکه هرکاه در حال تشهد شك کند که ایا این تشهد نماز است یاتشهد سجده سهو یکه باید بجا آورد بنا کذارد که تشهد نماز است ونماز را تمام کند بعد سجده سهو را بعمل آورد وهم چنین است حکم در سجده واکر در حال تعقیب شك کند که ایا سجده سهو یکه براو واجب بود بجا آورده یانه باید بعمل آورد (فصل ششم) درسجدهٔ سهو بدانکه واجب است دوسجده سهو از برای چند چیز « اول » از برای تکلم بیجا در نماز سهواً « دویم » از برای سلام کفتن در غیر موضع سلام « سیم » از برای شك چهار و پنج چنانچه کذشت « چهارم » از برای زیاد کردن جزئي درنماز یاکم کردن ان سهواً که متذکر نه شود درمحل تلافی اکر ان جزء واجب باشد بخلاف جزء مستحبي مثل قنوت که ترك سهوی بلکه ترك عمدي آن ضرر ندارد بلی اکر سهواً قنوت را ترك کرد ودر رکوع یابعد ازسر برداشتن ازان متذکر شد قضاء کند آنرا در حال

قیام بعد از رکوع وفرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو در زیاده ونقیصه مابین اجزائیکه برفرض ترك کردن سهوی آن بعد از نماز واجب باشد قضاء ان جزء مثل تشهد ویك سجده از یك رکعت یاغیر ان چنانچه هرگاه در دو رکعت یاسه رکعت از هر رکعتی یك سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده های فراموش شده را بنماید وبرای هریك دوسجده سهو بجا آورد بدانکه سجده سهو را باید بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد بلی اگر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند قضاء را مقدم بدارد وهم چنین اگر نماز احتیاط باید بکند انرا مقدم دارد برسجدهٔ سهو واگر قضاء اجزاء ونماز احتیاط داشته باشد مخیر است در تقدیم هریك هرچند احوط تقدیم نماز احتیاط است واگر سجده سهو را فراموش نمود هروقت متذکر شده باید بجا آورد اگر چه بعد از اتیان بمنافی باشد وضرر بنماز او ندارد وواجب است در سجدهٔ سهو چند چیز «اول» نیت «دویم» انکه دومرتبه سجده کند «سیم» ذکر درهریك از دو سجده وان گفتن بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد یابسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد یابسم الله وبالله السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته است

« چهارم » انکه مراعات کند در آن انچه معتبر است در سجده نماز بناء بر احوط « پنجم » تشهد مثل تشهد نماز « ششم » سلام وان کفتن السلام علیکم است واولی واحوط اضافه ورحمة الله و برکاته است

مبحث هفتم

در نماز آیات است وواجب میشود این نماز برای ماه کرفتن وخورشید کرفتن اکرچه جزئي از ان باشد واکرچه باعث خوف نشود وهم چنین واجب میشود بلرزیدن زمین اکر چه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند وسرخ وتاریکي شدید ورعد و برق غیر متعارف وغیر اینها از حوادث آسمانی از اموری که نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اکر چه او نترسد وان دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع ودوسجود وتفصیلش انست که نیت میکند وتکبیر میکوید و بعد از ان حمد وسوره میخواند ورکوع میرود وذکر رکوع میکوید وسر از رکوع برمیدارد وحمد وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز رکوع میرود بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد وسوره میخواند ورکوع میرود و بعد از سر برداشتن از ان باز حمد

وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً ورکوع میکند و بعد ازقیام
ازان بازحمد وسوره میخواند وبرکوع میرود و بعد ازقیام ازان
دوسجدهٔ بجامی آورد و بر میخیزد حمد وسورهٔ میخواند وقنوت میخواند
مستحباً باز برکوع میرود وهم چنین تاپنج رکوع تمام شود و بعد
ازقیام از رکوع پنجم دوسجده بجا میاورد وتشهد میخواند وسلام
میکوید وجایز است بنحو دیکر بعمل آورد وان چنین است که بعد
از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند ویك آیه ازسورهٔ انا انزلناه را مثلاً
بخواند وبرکوع رود وبعد ازسر برداشتن ازان آیهٔ دویم انا انزلناه را
بخواند وبرکوع رود وهمچنین تاپنج رکوع بعمل اید بعد ازهر رکوع
یك آیه خوانده تادر رکعت اولی یك حمد ویك سوره تمام باپنج
رکوع بعمل اید وبعد از رکوع پنجم دوسجده بجا آورد وهمچنین در
رکعت دویم قبل از رکوع یك حمد بخواند ویك سورهٔ را تبعیض
کند مابین پنج رکوع ونماز را تمام کند واقسام دیکر هم ممکن است
ووقت نماز کسوفین ازابتداء کرفتن است تاتمام منجلی شود لکن احوط
انست که موٴخر ندارد ازوقت شروع بانجلاء (واما) نماز زلزلهٔ وسایر
آیات آسمانی که مخوف باشد تاآخر عمر اداء است ولکن احوط عدم

تاخیر انست از وقت آیت وهرکاه مطلع شد بر خسوف و کسوف
در وقت وترك کردن نماز آیات را عمداً یاسهواً واجب است قضاء ان اکر
چه تمام ان نکرفته باشد ولی اکر مطلع نشد تاتمام منجلي شد بعد مطلع
شد اکر تمام ان کرفته نشده براو قضاء نیست واکر تمام قرص کرفته
باشد واجب است قضاء ان وجایز است نماز آیات را بجماعت بخواند
پس اکر در رکوع اول امام را درك نمود متابعت مي نماید مثل جماعت
در نماز یومیه وقرائت از او ساقط است وهم چنین است هرکاه در
رکوع دویم مثلاً امام را درك نمود متابعت میکند باامام تا رکوع
پنجم او ووقتیکه امام بسجده رفت ماموم بقیهٔ رکوعات خودرا باقرائت
حمد وسوره بجامي آورد وبرکوع پنجم خود میرود ودر سجده یادر
رکعت بعد بامام میرسد واکر بخواهد منفرد شود جایز است ونماز
آیات دو رکعت محسوب است پس هرکاه شك کند درعدد رکعات
نمازش باطل است واکر در رکوعات ازهر رکعتی یااجزاء شك کند
حال او حال یومیه است درانچه کذشت از احکام ان وهم چنین احکام
سهو وتذکر درمحل یابعد ازمحل وغیر آن در آن جاریست وهم چنین
حکم زیاده ونقیصه در آن همانست که در یومیه ذکر شد

مبحث هشتم

در بقيهٔ نمازهای واجبي است وان چند قسم است «اول» نماز قضاء
است بدانكه هر كاه ترك نمايد نماز واجبی را بااجتماع شرايط وجوب
ان عصياناً ياازاو فوت شود بجهة خواب يافراموشي يافاقد طهورين باشد
يابجهة مست شدن بچيزيكه ازجانب خود باشد واجب است براو
قضاء ان نماز بخلاف نمازيكه ازجهة حيض يانفاس ازاو ترك شده
كه قضاء ان واجب نيست اكر در تمام وقت حايض يانفساء بوده والا
اكر طاهره دريابد مقدار نماز را در وقت چه دراول وچه درآخران
وترك نمايد اداء را واجب است قضاء ان بلكه اكر مقدار يك ركعت
ازآخر وقت را دريابد بدون عذری ازاعذار مذكوره واجب است
براو نماز واداء خواهد بود واكر ترك نمود معصيت كرده وقضاء ان
براو واجب است وواجب است درنماز های قضاء يوميه بهمان ترتيبي كه
ازاوفوت شده بجا آورد اكرچه ترتيب ان را نداند علَى الاقوی وحاصل
ميشود ترتيب ان بتكرار نماز پس اكر ميداند در پنج روز هر روزی
يك نماز ازاو فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد وهم چنين

اکر نمازهای بسیار ازاو فوت شده وترتیب ان را نمیداند ان قدر نماز
قضاء کند که یقین کند انچه براو بوده بترتیب قضاء ان بعمل امده
اکر تکرار ان مستلزم عسر وحرج نشود والاّ وجوب ترتیب بتکرار
ساقط است وواجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را براداء اکرچه
احوط تقدیم انست خصوصاً اکر انچه فوت شده یك نماز باشد
وخصوصاً اکر نماز همان روز باشد ومعتبر در اتمام وقصر حال فوت
است پس اکر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصراً قضاء نماید اکرچه
در حضر باشد چنانچه اکر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اکر
چه در سفر باشد واکر کسی در اول وقت مسافر بوده ودر آخر وقت
حاضر یابعکس بعید نیست که مخیر باشد در قضاء ان مابین قصر واتمام
اکرچه احوط اختیار انست که در آخر وقت تکلیف او بوده «دویم»
نمازی که فوت شده از پدر بلکه مادر هم عَلَی الاقوی وفوت ان
بسبب عذری بوده واجب است بر ولی قضاء نماید انرا ومراد بولی
پسر بزرك میت است و بر دختر او واجب نیست وشرط نیست حاضر
بودن و بالغ بودن ان پسر در وقت فوت پدر واکر میت پسر نداشته
باشد یاداشته باشد ولی بدون عذر نماز از او فوت شده احوط استیجار

کبار ورثه است نسبت بحصهٔ خود از ترکه واکر وصیت کرده باشد
که نمازهای اورا استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث
ترکه او مکر انکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت از اصل ترکه
بیرون میشود واحوط امضاء کبار ایشان است از حصهٔ خود بلکه
بعید نیست که مطلقا بیرون کرده شود از اصل مال واکر ولی بمیرد
پیش از اتیان بقضاء نمازهای میت واجب نیست بر ولی او قضاء
نمودن ان وبر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست وجایز است از
برای ولی استیجار نمودن غیری را بجهةِ قضاء نماز میت ومعتبر است
درأن ترتیب بنحویکه فوت شده اکرچه بتکرار باشد چنانچه در
قضاء نماز خود کذشت وساقط نمیشود وجوب ترتیب بمشقت در ان
بجهة انکه ممکن است در اینجا استیجار اشخاص متعدده «سیم» نماز
استیجاری بدانکه واجب است برشخصی که اجیر شده که نمازهای
میت را بجا آورد اتیان کند بهرچه بآن ملتزم شده از مستحبات
وکیفیات ان اکر بروجه تقیید باشد واکر اخلال بآن نمود مستحق
اجرت نیست اکرچه ذمهٔ میت یاولی بری شود وجایز است زن
اجیر شود که نمازهای مرد را بجا آورد وهم چنین بعکس پس زن در

نماز های جهریهٔ میت مخیر است مابین جهر واخفات اگرچه نماز برای
مرد باشد چنانچه برمرد معین است جهر دران اگرچه برای زن باشد

مبحث نهم

در نماز جماعت است بدانکه نماز های واجبی را بجماعت کردن
مستحب ودر یومیه مؤکد است خصوص صبح ومغرب وعشاء که
مؤکد تر است ومنقول است که نماز باعالم برابر است باهزار نماز
وباسید قرشی برابر است باصد نماز و بتعدد جهات فضیلت ثواب ان
بهمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مامومین مضاعف میشود ثواب ان
ودر نماز جمعه بااجتماع شرائط جماعت واجب است واگر کسی حمد
وسورهٔ او درست نباشد وممکن باشد اورا تصحیح قرائت در وقت
کفایت میکند اورا درست کردن ان وفرادی یاجماعت کردن واگر
ممکن نشود اورا درست کردن بجهة تنگی وقت ومانند ان معین است
برای او جماعت کردن واگر ممکن نباشد اورا بهیچ وجه تصحیح
قرائت دراین صورت جماعت واجب نیست وباانچه متمکن است از
قرائت میتواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است واقل

عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری مأموم و ماموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط است موافق بودن نماز امام باماموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتداء کردن یومیه را بنماز میت یاعیدین یا آیات و بعکس امّا موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایزاست اقتداء نمودن حاضر بمسافر و مسافر بحاضر وقضاء را باداء و بعکس مطلقا واقوی جواز اقتداء نماز طواف است بیومیه و بعکس وهم چنین جایز است کسیکه نمازش را فرادی خوانده است ان نماز را اعاده کند بجماعت بلکه مستحب است وامّا نماز یکه احتیاطاً بجامي آورد اداءً یاقضاءً اقتداء بآن جایز نیست علَی الأحوط بل الأقوی اگر چه نماز ماموم هم احتیاطی باشد وشرط است درامام جماعت چند چیز «اول» عقل «دویم» بلوغ «سیم» ایمان «چهارم» طهارت مولد «پنجم» مرد بودن اگر ماموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقا «ششم» عدالت یعنی ملکهٔ و کفایت میکند در احراز ان حسن ظاهری که کاشف نوعی از وجودان باشد بروجهیکه موجب اطمینان و وثوق بآن

باشد « هفتم » ایستاده بودن امام هرگاه ماٴمومین ایستاده باشند « هشتم » صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را صحیح بخواند یابعض حروف را بدل کند ببعضی وماموم سالم باشد از ان اقتداء باو جایز نیست « نهم » نبودن حایل مابین ماموم وامام یا صف پیش که مانع دیدن او باشند مگر انکه ماموم زن باشد « دهم » دور نبودن ماموم ازامام یعني محل سجدهٔ ماموم از محل ایستادن امام یاصف پیش زیاده ازیك کام بلند نباشد یاازیکي ازدو طرف متصل باشد بصف متصل بامام « یازدهم » بلند تر نبودن جای امام ازجای ماموم بقدر معتدٌبه یعنی یکوجب یازیاد تر بلی اکر فی الجمله سراشیب باشد ضرر ندارد واماّ جای ماموم هرقدر بلند تر باشد ازجای امام ضرر ندارد باصدق اتصال واقتداء « دوازدهم » پیش نبودن ماموم ازامام واقوی جواز تساوی انهاست واحوط موٴُخر بودن ماموم است ازامام اکرچه جزئي باشد وبدانکه واجب است برماموم متابعت کردن امام درافعال نماز باینکه افعال صلوة را پیش ازامام بجا نیاورد بلکه احوط تأَخیراست واماّ دراقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد ازامام بکوید ودرغیران واجب نیست اکرچه احوط است خصوص در سلام

وجماعت منعقد میشود بدرك نمودن امام را در حال رکوع اکرچه امام ذکر رکوع را کفته باشد ورکعت اول او محسوب است ودر نماز اخفاتی در حال قرائت امام بهتر انست که ماموم مشغول ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهری هم جواز اشتغال بآنست بلی اکر در نماز جهری ماموم قرائت یاهمهمهٔ امام را بشنود واجب است ترك قرائت واکر بهیچوجه نمیشنود اولی بلکه احوط قرائت حمد وسوره است آهسته واکرامام در قنوت باشد وماموم تکبیرة الأحرام کفت مستحب است براو متابعت کردن امام بخواندن قنوت وهم چنین در تشهد نیز متابعت کند ونشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است بانکه دو زانوی خود را از زمین بلند کند ودر رکعت دویم خودش قرائت را آهسته بخواند اکرچه در نماز جهریه باشد ودر رکعت آخر امام می خواهد متابعت کند امام را تاسلام بنشستن بتجافی وذکر بکوید واکر نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام ازسجدهٔ دویم برخیزد ونمازش را تمام کند چنانچه هرجای از نماز جماعت بخواهد بجهة عذرے منفرد شود جایزاست بلکه بدون عذر نیز جایزاست هرچند خلاف احتیاط است واکر امام را عادل میدانست وبعد ازنمازش معلوم شد

که کافر یافاسق یامحدث بوده نمازش صحیح است واکر دربین نماز بفهمد قصد انفراد کند وهرکاه ماموم سهواً پیش ازامام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بکوید واکر کفت وبرکشت هنوز بقیام نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد وبرکوع برکردد وبعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست واکر سهواً پیش ازامام سراز رکوع برداشت برکردد وبرکوع برود واکر قدری خم شد وهنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بردارد وهم برکردد ضرر ندارد وهم چنین است سجده در متابعت کردن

(مبحث دهم)

در احکام نماز قصر واتمام است بدانکه واجب است درسفر قصرنمودن در نماز چهار رکعتي بترك نمودن دو رکعت آخران بهفت شرط «اول» انکه ان سفر بقدر مسافت باشد وآن هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائی باین مقدار باشد مثل انکه کسی دو وطن داشته باشد وما بین ان هشت فرسخ فاصله باشد یارفتن وبرکشتن باهم هشت فرسخ باشد مثل انکه بخواهد از وطن خود برود سرچهار فرسخ وبرکردد

همان روز یا بعد از آن وهر فرسخی سه میل است وهر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اکر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اکرچه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه اکر شك داشته باشد که آیا باین مقدار هست یانه قصر نکند « دویم » انکه اینمقدار را بقصد مسافت طی کند پس هر کاه مثلاً عقب کریخته میرود ونمیداند بقدر مسافت میرود یانه قصر نیست اکر چه زیاده از این مقدار هم برود بلی در بر کشتن اکر بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند « سیم » انکه قصد مسافت را مستمر بدارد ومتردد نشود تاآخر مسافت پس اکر قدری ازانرا که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نمود وبعد متردد شد در رفتن یا بر کشتن قصر نیست واکر باز قصد رفتن نمود پس اکر بقیهٔ بقدر مسافت است قصر کند والاّ احوط جمع است خصوصاً هر کاه قدری را بدون قصد طي کرده باشد « چهارم » انکه قطع سفر نکند بیکي از سه چیز « اول » بقصد اقامه در جائي تاده روز « دویم » برسیدن بوطن خود « سیم » بماندن در جائي سی روز تمام بدون نیت اقامهٔ ده روز بشرط انکه محل تردد یکجا باشد پس هر کاه بعض از سی روز در مکانی وبعض ان در مکان دیکر باشد حکم سفر که قصر

است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندار خارج شدن از محل تردد ولو بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز یا شب ان یا روز بعد که عرفاً از صدق بودن در یکجا سی روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود و واجب میشود براو اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامهٔ ده روز در جائي نمود و یك نماز چهار رکعتي ادائي خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز بر گردد یا متردد شد باید نمازهایے خود را تا انجا است تمام بخواند اگر چه بخواهد همان روز بر گردد بخلاف انکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگر چه ده روز در انجا هم بماند بدون قصد و کسیکه قصد اقامهٔ ده روز را در جائي نموده اگر در بین ده روز بخواهد باطراف انجا برود که کمتر از مسافت باشد و یك شب انجا بماند و بر گردد بمحل اقامهٔ خود ضرر باقامهٔ او ندارد و باید نمازش را تمام کند بلکه اگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و بر گشتن در همان روز باشد بدون ماندن شب هم ضرر ندارد و باید تمام کند علَی الاقوی اگر چه برود و شب هم بماند ولی اولی و احوط در این صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است مابین قصر و اتمام بلی

هر گاه از اول قصد اقامه عازم باشد برخروج از محل ترخص بکمتراز مسافت وماندن شب درانجا احتیاط بجمع را ترك نکنند « پنجم » انکه سفر کردن شغل وعمل او نباشد مثل ساربان ومکاری وملاح وهیمه کن وقاصد وامثال ان که اینها باید تمام بخوانند بلي اکر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل انکه برای زیارت کردن برود قصر کند وحکم وجوب اتمام براینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد درعرف که عمل وشغل انها سفر کردنست اکرچه در اثناء سفر اول انها حاصل شود ومنقطع میشود وجوب اتمام برانها بماندن ده روز درجائي اکرچه بدون قصد اقامه بماند واکر کسیرا شغلي پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود بدون انکه سفررا شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود « ششم » انکه سفراو حرام نباشد مثل غلام که ازاقای خود فرار کند ومثل انکه برای دزدی کردن یااعانت ظالم برود یااینکه قصد او ازان سفرتوصل بترك واجب باشد که دراین صور باید تمام بخواند وهم چنین است اکر سفر کردن ازبرای صید لهوی باشد ومناط دروجوب اتمام حال عصیانست پس مادامیکه عاصي است تمام کند وهر وقت عاصی نباشد قصر کند اکر

چه مابقی بمقدار مسافت نباشد « هفتم » خروج از محل بانکه انقدر از
شهر دور شود که دیوار هاے ان ناپدید شود یااذان شهر را نشنود
واحوط تحقق امرین است وفرق نیست در این شرط میان رفتن
وبر کشتن بلی اکر در وقت رفتن بجائي رسید وشك نمود که بحد ترخص
رسیده یانه در انجا نماز را تمام کند ودر وقت بر کشتن در همانجا قصر
کند واحوط جمع میان قصر واتمام است وفرق نیست در این شرط
مابین وطن و بلد اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب است قصر مکر
در چهار جا ٭ اول مکه ٭ دویم مدینه ٭ سیم مسجد کوفه ٭ چهارم
حایر حضرت سید الشهداء که درانها مخیر است مابین قصر واتمام هر چند
احوط قصر وافضل اتمام است امّا روزه درانها نکیرد پس اکر عمداً
درسفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلي اکر جاهل بحکم
وجوب قصر باشد نمازش صحیح است بلکه هم چنین است اکر در جائیکه
اقامهٔ عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل
بحکم بنابر اقوی اکر چه احوط در این صورت اعاده است وهر کاه
حکم را میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر
یامسافر بودن خود را وتمام کرد بعد از نماز متذکر شد اکر وقت باقیست

اعادهٔ نماز کند واکر وقت کذشته قضاء ندارد وهر کاه سفر نمود بعد
از دخول وقت وهنوز نمازش را نخوانده تا از حدّ ترخص خارج شد
قصر کند چنانچه اکر مراجعت کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید
بعد از دخول وقت نماز را تمام بخواند واکر در این صورت نماز از او
فوت شد در قضاء ان مخیر است میان قصر واتمام علی الاقوی اکر چه
احوط در صورت اولي اتيان بنماز قصر است ودر دويم اتمام

مطلب سیم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارت است از امساك کردن از طلوع
فجر تا مغرب شرعي از چيز هائي که ذکر ميشود ودر ان چند مبحث است

مبحث اول

در شرایط روزه وآن چند چیز است «اول» عقل پس اکر در جزئي از نهار
دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد «دویم» اسلام
«سیم» ایمان «چهارم» خالی بودن از حیض ونفاس در تمام روز
«پنجم» مسافر نبودن بسفریکه تکلیف او قصر است در نماز بلي هر

کاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید وهنوز افطار نکرده روزهٔ او صحیح است وهم چنین هر کاه بعد از زوال سفر نمود روزهٔ او صحیح است و بدانکه جایز است اختیاراً سفر کردن درماه مبارك رمضان امّا در باقی اقسام روزهٔ واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین وامثال ان پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است واکر در سفر باشد وروزهٔ معین براو باشد اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اکر نذر کرده باشد روزهٔ روز معینی را در خصوص سفر یا سفراً وحضراً روزه براو واجب وصحیح است اکرچه در سفر باشد وقصد اقامه براو واجب نیست «ششم» ایمن بودن از ضرر پس اکر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل انکه بترسد که روزه کرفتن باعث حدوث مرض یا زیادتي مرض شود روزهٔ او صحیح نیست بلکه اکر بترسد ضرر بر طفل خود بانکه شیر او کم شود وطفل بسبب ان متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیك باشد وضع حمل او و بترسد برخود یا بر طفل چه از تشنکي یا از کرسنکي روزهٔ او صحیح نیست وهم چنین مرد پیر وزن پیر هر کاه عاجز باشند از روزه کرفتن روزه برانها نیست چنانچه اکر کسی دردی

دارد که سیراب نمیشود ونمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز
روزه بر او نیست ودر تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اولی
که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید بمدی
از طعام ودر تمام صور در وقت تمکن قضاء نمایند واماّ بلوغ پس شرط
صحت روزه نیست عَلَی الأقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر
عبادات که اقوی صحت آنست از طفل ممیز

مبحث دویم

بدانکه شرط است در روزه نیت امساك از اموری که ذکر میشود
وکافي است دران اینکه در شب آن روز قصد او این باشد که فردا
روزه بجا میاورد قربة الی الله ولازم است تعیین اگر متعین نباشد.
واینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در روزهٔ استیجاری
قصد تحمل از غیر هم لازم است واگر نتواند ان ده چیزیکه میاید تفصیلا
بذهن بگذراند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساك از مفطرات نماید
کافیست واحوط در روزهٔ ماه رمضان انست که شب اول نیت
روزهٔ تمام ماه را بنماید وهر شب هم عَلَی حده نیت کند وهرگاه

نیت را فراموش نمود وقبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند
کافیست وهر کاه بعد از زوال متذکر شود بقیهٔ روز را امساك کند
ولکن روزهٔ او باطل است وهمچنین است سایر روزه های واجب چه
قضاء وچه غیر ان که قبل از زوال اکر منافی بعمل نیاورده تجدید
نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود وقت ان امّا روزهٔ مستحبي
پس وقت نیت آن باقي است تا پیش از غروب ودر یوم الشك معتبر
است نیت روزهٔ آخر شعبان پس اکر روزهٔ قضاء یا نذر یا کفاره
وامثال ان براو باشد معین است نیت انرا بنماید والاّ نیت روزهٔ
مستحب بنماید واکر هر وقت از ان روز معلوم شد که ماه رمضانست
فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح است واکر یوم الشك را بنیت
ماه رمضان روزه کرفت باطل است وهمچنین هر کاه تردید در نیت
کند که هر کاه از رمضان است ازان والا از آخر شعبان محسوب
شود بازهم صحیح نیست اکر چه در این دو صورت معلوم شود که ماه
رمضان بوده وهر کاه در بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل
یاقصد ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است بلکه
همچنین است اکر نیت نمود که یك ساعت بعد افطار میکنم که

احوط بلکه اقوی در ان نیز بطلان روزه است

مبحث سیم

در بیان انچه باید ازان امساك نمود وآن ده چیزاست « اول ودویم » خوردن وآشامیدن است عمداً وفرق نیست مابین ماکول ومشروب معتاد وغیر معتاد اگرچه بمثل فرو بردن بقیهٔ غذائی که در بن دندانها مانده است یاآشامیدن از دماغ باشد وباطل نمیشود روزه بفرو بردن انها سهواً اگرچه مقصر باشد در خلال کردن ولکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردنست هرگاه خلال نکرد وجایز است خائیدن طعام برای طفل وحیوانات وچشیدن نمك آش وامثال ان مادامیکه عمداً چیزی ازان فرو نرود واولی بلکه احوط ترك انها است وهمچنین جایزاست مضمضه کردن برای وضوء بلکه خنك شدن هم ومستحب است بعد ازان سه دفعه آب دهن را جمع کند و بیندازد واگر بدون اختیار یاغفلةً یانسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهة نماز واجبی بلکه یامستحبی بوده چیزی براو نیست اگرچه احوط درغیر وضوء برای نماز واجبي قضاء روزه است واگر بعنوان

عبث یاخنك شدن بوده قضاء لازم است وجایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه مستحب است ولکن مسواك را بیرون نیاورد مادامیکه مسواك میکند واکر بیرون آورد انرا خشك کند ودوباره داخل دهن کند والا آب آنرا فرو نبرد واما بلع نمودن اخلاط سر وسینه اکر چه مبطل بودن ان معلوم نیست مادامیکه ازلب بیرون نیامده ولکن احوط ترك انست بلکه این احتیاط ترك نشود اکر بفضای دهن بیاید «سیم» جماع است که مفسد وموجب قضاء و کفاره است درقبل یادبر برای فاعل ومفعول اکر عمداً باشد واما سهواً یانسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خودرا خلاص کند چنانچه باحتلام روزه باطل نمیشود وجایز است برای او تأخیر غسل وهمچنین جایز است استبراء نمودن ببول وبمسحات از برای محتلم در روز روزه «چهارم» کذب بر خدا ورسول وائمه هدی علیهم السلام میباشد واحوط الحاق حضرت زهراء و باقی انبیاء واوصیاء علیهم السلام است ومختص است بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است وبکوید والا مبطل نیست اکرچه درواقع کذب باشد وغلط خواندن قرأن ودعاء سهواً ضرر ندارد «پنجم» ارتماس درآب است که مبطل وموجب قضا و کفاره است

خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگر چه موی سر بیرون باشد وچه منافذ سر گشوده باشد یا نه وچه روزه واجب باشد یا مستحب بلی اگر بدفعات هر دفعهٔ بعضی از سر را زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا بافراموشی روزه یا بخیال انکه فرو نمیرود فرو رفت یا انکه آب زیادی بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد واگر در آب مضاف مثل گلاب وامثال ان فرو رفت اقوی عدم بطلان واحوط اجتناب است وهر گاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه وغسل هردو باطل است بلکه اگر در حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون امدن هم قصد غسل کند باطل است علَى الأقوى بخلاف روزه واجب معین غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است ودر دو صورت دیگر صحیح است واماّ در روزه واجب غیر معین روزه اش باطل وغسل او در هر سه صورت صحیح است وهم چنین است در روزهٔ مستحبی چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در روزه واجب معین چه رمضان وچه غیر آن بمحض تذکر واختیار فی الفور سر را بیرون آورد واگر در این حال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است واگر

صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل میشود « ششم » رسانیدن
غبار بحلق که مخرج خاء است وآن مفسد وموجب قضاء وکفاره
است اکر عمداً باشد اکرچه آن غبار غیر غلیظ باشد بنابر احوط وفرق
نیست مابین غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاك چه خودش باعث
بر ایثار غبار شود یا دیکری مثل انکه بایستد در موضعیکه غبار است
وخود را حفظ ننماید بخلاف انکه هرکاه خود را حفظ کند بنحویکه
باید وبعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد واحوط اجتناب ازدود
وبخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن ونحوان باشد یاغیر آن بلکه
خالی از قوّت نیست « هفتم » قی کردن است عمداً وآن هم عَلَی الأقوی
موجب قضاء وکفاره است واکر بدون اختیار قی کند چیزی براو
نیست واکر ضرورة اقتضاء کند قی کردن را دیکر براو حرام نیست
ولی مفسد روزه است وهرکاه بي اختیار غذا یاآب بیرون اید تابحلق
برسد وبرکردد ضرر ندارد واکر در فضاء دهن بیاید باید انرا بریزد
وضرر ندارد بلي اکر عمداً فرو برد مفسد وموجب قضاء وکفاره است
« هشتم » اخراج مني از خود نمودن است عمداً بغیر جماع هرچند
بملاعبه وملامسه یاتقبیل باحلیله خود باشد بشرط انکه قصد او انزال

باشد یا عادت او خروج مني باشد بلکه در این دو صورت مبطل است
اکر چه منی بیرون نیاید واما اکر عادت او نبوده وقصد انزال هم نداشته
باشد ومنی بیرون آمد موجب بطلان نیست اکرچه احوط قضاء
است (وبدانکه) اکر کسی در روز روزه محتلم شد مثلاً میتواند عمداً
استبراء کند ببول اکر چه یقین داشته باشد بخروج انچه در مجری مانده
از منی « نهم » اماله کردن بمایع است بدون ضرورت وان حرام ومفسد
وموجب قضاء وکفاره است وبجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب
است « دهم » بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر وآن هم حرام
ومفسد روزه وموجب قضاء وکفاره است واین مختص بشهر رمضان
وقضاء انست ودر باقي اقسام روزه ثابت نیست ومثل بقاء برجنابت
است بقاء بر حیض ونفاس ولکن اقوی در ان ثبوت قضاء است نه
کفاره واین حکم مختص بشهر رمضان است ودر غیر ان حتی قضاء
ان هم ثابت نیست اکر چه احوط است ودر حکم تعمد بقاء برجنابت
است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد ان وبیدار نشدن
تا صبح واما اکر از انخواب اول بیدار شد ودو باره خوابید بقصد غسل
کردن وبیدار نشد تا صبح قضاء تنها براو واجب است واین دو خواب

هیچ کدام حرام نیست اکر چه احوط ترك خواب دویم است واما اکر بیدار شد دیکر حرام است براو خوابیدن واکر عصیان کرد وخوابید وبیدار نشد قضاء براو لازم است واحوط کفاره است نیز اکر چه اقوی عدم وجوب ان است واما اکر جنب شد وغافل شد از جنابت یااز غسل کردن یا انکه فردا واجب است روزه بکیرد وغسل نکرد براو چیزی نیست اکر چه احوط قضاء است واکر ممکن نشد ازبرای جنب وحایض ونفساء غسل کردن واجب است برانها تیمم کنند بعد از تیمم واحوط بیدار بودن است تا بصبح اکر چه لازم نیست واما مستحاضه پس صحیح است روزه او وتوقف ندارد صحت روزه او بر غیر اغسال واجبه براو بلکه توقف براغسال هم محل تأمل است ولکن ترك احتیاط ننماید خصوصاً اغسال نهاریه وشب کذشته واحوط انست که مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اکر چه اقوی عدم وجوب ان است

(مبحث چهارم)

در بیان چیزهائي که موجب قضاء تنها میشود وان چند چیز است

«اول» انکه پیش از تفحص از صبح مفطری بعمل آورد ومعلوم شد
که صبح بوده قضاء ان روزه واجب است واکر تفحص نمود ومطمئن
شد بیقاء شب و کشف خلاف شد هرچند مشهور کفته اند قضاء
لازم نیست لکن ترك احتیاط نشود «دویم» انکه اعتماد نمود بقول
کسی که کفت شب است بعد کشف خلاف شد قضاء لازم است
«سیم» اکر کسی خبرداد که صبح است واو کمان شوخي نمود ومعلوم
شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه اکر یقین هم داشته باشد که
شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضاء است «چهارم»
اکر کسی خبر دهد که مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه
کردن نداشت وافطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء براو واجب
است واکر قدرت داشت وملاحظه نکرد کفاره هم لازم است مکر
انکه مخبر عدل یاعدلین باشد واکر بجهة ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب
شده است وافطار کرد بعد معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست

(مبحث پنجم)

دراقسام روزهٔ واجبه وان هفت است «اول» روزهٔ ماه مبارك

رمضان «دویم» قضاء ان «سیم» صوم روز سیم اعتکاف «چهارم» صوم ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع «پنجم» هیجده روز بدل بدنه «ششم» روزهٔ که واجب شود بنذر وعهد ویمین «هفتم» روزه کفاره افطار ماه مبارك رمضان وآن دوماه متوالی است وواجب است بوجوب تخییری مابین ان وعتق واطعام شصت مسکین وروزهٔ کفارات بسیار است (وبدانکه) واجب است بر پسر بزرك قضاء روزهٔ که ازوالدین فوت شده ومعذور بوده اند والاّ واجب نیست وهرکاه وصیت کرده یاغیری تبرعاً از جانب انها بجا آورد ازاو ساقط میشود بلي اکر مریض بود وافطار نمود وبهمان مرض مرد یاقدرت بر کرفتن ان نداشت تامرد قضـاء ان لازم نیست وهرکاه مریض افطار نمود ومرضش باقی ماند تارمضان آینده قضاء ازاوساقط است ولی بدل هر روزی یکمد از طعام کفاره بدهد واحوط قضاء کردن است اما عذر دیکر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء بکیرد واحوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی از طعام واما هرکاه عذرش برطرف شد وقدرت داشت ونکرفت تارمضـان دیکر گنه کاراست وباید قضایش را بکیرد هروقت که بخواهد وبدل هر روزی

مدی از طعام بدهد وهرگاه چند سال براو بگذرد و بعد قضاء کند همان يك كفارهٔ سال اول كافی است

مطلب چهارم

در احکام زکوة است ودرآن دو مقصد است

مقصد اول

درزکوة بدن ودرآن سه مبحث است (مبحث اول) بدانکه واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط «اول» بلوغ «دویم» عقل وعدم اغماء «سیم» آزاد بودن واين سه شرط هم شرط وجوب است وهم شرط صحت (واما) اسلام شرط صحت است نه وجوب چنانچه غني بودن شرط وجوب است نه صحت وغنی بودن متحقق میشود بمالك بودن اخراجات سال خود وعيال واجب النفقه خود اگرچه بصنعتی باشد که بتدريج بان صنعت اخراجات انها را بگذراند ووافی باشد واگر چنين نباشد فقير است وبراو فطره واجب نيست ولي مستحب است واگر يكصاع بيشتر نداشته باشد اولی انست که بدهد از بابت فطره بيكي ازعيالات

خود كه فقيرند واو بديكرى بدهد واو بديكرى تا آخر عيالات واو
ميخواهد بيكي از عيالات بدهد يا بفقير اجنبي (مبحث دويم) بدانكه
واجب است دادن زكوة فطره از براى خود وهر كه عيال او باشد
چه واجب النفقهٔ او باشد يانه بالغ باشد يانه بنده باشد يا آزاد وهم چنين
مهمانيكه از عيالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان كه هلال
شوال ظاهر شود واكر مهمان كننده فقير باشد ومهمان غنى بر خود مهمان
واجب است وزنيكه چيزدار باشد وشوهرش فقير باشد وخرج زن را
بمشقت ميدهد احوط بلكه اقوى وجوب فطره است بر زن واكر
خرج او باغير شوهر است فطرهٔ او بر منفق است وهم چنين است غير
زن از ساير عيالات او (مبحث سيم) در جنس فطره ومقدار آن وزمان
وجوب ومصرف ان ودران چهار فصل است (فصل اول) در جنس
ان وان چند چيز است «اول» كندم «دويم» جو «سيم» خرما
«چهارم» مويز «پنجم» كشك «ششم» شير «هفتم» عدس
ونخود وامثال ان واحوط اقتصار بر چهار اول است وافضل خرما
ومويز است (فصل دويم) در مقدار ان وآن يك صاع است ومقدار صاع
ششصدوچهارده مثقال وربع مثقال صيرفى است از تمام اجناس ودادن

قیمت کافی است (فصل سیم) بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن
افتاب روز آخر ماه مبارك رمضان واولی جدا کردن انست درشب
وجایز نیست تاخیر انداختن ان از نماز عید واکر جدا نکرد تابعد ازنماز
احوط انست که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد وقصد اداء
وقضاء نکند واکر جدا نمود جایز است تاخیر دادن بفقیر را برای
انتظار مستحق معینی (فصل چهارم) در مصرف انست وان فقراء
میباشند واولی انکه اقارب را بر غیر مقدم دارد وهمسایه را برغیر اقارب
واهل علم را بعد از ایشان برغیر انها وعدالت در فقیر شرط نیست اکر
چه احوط است وبهتر در زمان غیبت امام علیه السلم دادن بمجتهد است
وشرط است در کیرندهٔ فطرهٔ انکه هاشمی نباشد مکر انکه فطره
دهنده هم هاشمی باشد ومکر در صورت ضرورت وهم چنین شرط است
درفقیر یکه فطره میکیرد واجب النفقه فطره دهنده نباشد وجایز است زن
فطرهٔ خود را بشوهر فقیر خود بدهد وجایز نیست بهر فقیری کمتر از
فطرهٔ یکنفر بدهد مکر انکه جمع شوند فقراء که بهر یك یك سر فطره نرسد

مقصد دویم

در زکوة مال ودرآن چند مبحث است (مبحث اول) در شرائط تعلق وجوب زکوة غیر از بلوغ وعقل وآن دو چیزاست «اول» مالك بودن نصاب «دویم» امکان تصرف در آن در تمام سال درانچه کذشتن سال درآن معتبراست ودرغیران وقت تعلق زکوة بان انکه غاصبي غصب نکرده باشد بلی اکر توقف داشته باشد امکان تصرف دران بردادن قدر قلیلی از مال ونده‌د احوط زکوة دادن ان مال است واماّ اکر بدون دادن مال ممکن باشد کرفتن از غاصب بعد از کذشتن زماني بالفعل واجب نیست زکوة ومثل انست هرکاه قادر بربیع باشد نه تصرف درعین وزکوة قرض برقرض کیرنده است نه بردهنده وبدانکه معتبر نیست دروجوب زکوة مال غنی بودن بلکه برمالك نصاب واجب است زکوة انرا بدهد اکرچه وافی بمؤنهٔ سال او نباشد وهمچنین قرض داری مانع زکوة نیست پس اکر شخص مالك نصاب باشد ومعادل ان یازیاده قرض داشته باشد زکوة دادن براو واجب است واکر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستأجر زارع است (مبحث دویم) درانچه زکوة ان واجب است وآن نه چیزاست «اول» طلا «دویم» نقره ودراین دوشرط است انکه

مسکوك باشد «سیم» کوسفند «چهارم» شتر «پنجم» کاو ودراین
پنج شرط است کذشتن ســال ومتحقق ومستقر میشود بدخول ماه
دوازدهم اکرچه اتماه ازسال اول محسوب است وباید درتمام سال
مستقر بماند والاّ زکوة ان واجب نیست ودر کوسفند وشتر وکاو
شرط است درتمام سال چرنده باشند درعلف صحراء ومعلوفه نباشند
ومدار بر صدق اسم ســائمه است اکر چه کاهی جزئي ازمال مالك
خورده باشند بنحویکه ازصدق سائمه خارج نشود ومعلوفه بودن متحقق
میشود بخوردن چیزیکه مملوك باشد ودر اولاد انها اعتبار بحال مادر
انها است ومبدء سال دراولاد وقت زائیدن انست وشرط است در
شتر وکاو انکه کارکن نباشد مثل آب کشی وآسیا کردن وسواری
ومدار بر صدق عرفی است که انهارا کارکن نکویند درتمام ســال
«ششم» کندم «هفتم» جو «هشتم» مویز «نهم» خرما وشرط
است دراین چهار انکه مالك انها را پیش ازوقت وجوب مالك باشد
چه بزراعت وچه ببیع وامثال ان وواجب نمیشود زکوة دراین چهار
مکر بعد ازوضع خراج سلطان وآنچه مخارج زراعت ان نموده تابتصفیهٔ
دانه وتاخشکیدن انکور ورطب اکرچه احوط اعتبار نصاب است

قبل از اخراج خراج سلطان وموٴنهٔ زراعت (مبحث سیم) در نصاب انها است ودر آن چند فصل است (فصل اول) در نصاب طلا ونقره است واز برای هریك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است ونصاب دویم سه مثقال ودر نصاب اول ربع مثقال وثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد ودر نصاب دویم عشر مثقال شرعي بدهد ونصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است ونصاب دویم بیست ویکمثقال صیرفی است ودر نصاب اول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید بدهد ودر نصاب دویم نیم مثقال صیرفی وربع عشر آن وضابطه کلیه انکه هروقت بمقدار نصاب از طلا ونقره رسید وبالا رفت چهل یك بدهد اگر چه بعضي اوقات قلیلی زیاده داده ودر حکم زکوة طلا ونقره است زکوة مستغلات ومال التجاره (فصل دویم) در گوسفند پنج نصاب است « اول » چهل وزکوة ان یك گوسفند است « دویم » صد وبیست ویك وزکوة ان دو گوسفند است « سیم » دویست ویك وزکوة ان سه گوسفند است « چهارم » سیصد ویك وزکوة ان چهار گوسفند است « پنجم » چهار صد وزکوة ان وهرچه بیشتر شود هرصد گوسفند یك گوسفند بدهد

و کوسفندیرا که برای زکوة میدهد اکر نر باشد باید داخل سال سیم شده باشد واکر کوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد (فصل سیم) در نصاب شتر وآن دوازده است «اول» پنج وتا پنج نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست وپنج وزکوة هر پنجی یك کوسفند بدهد «ششم» بیست وشش وزکوة ان یك شتری که داخل در سال دویم شده بدهد «هفتم» سی وشش وزکوة ان یك شتریکه داخل درسال سیم شده بدهد «هشتم» چهل وشش وزکوة آن یك شتریکه داخل درسال چهارم شده بدهد «نهم» شصت ویك وزکوة ان یك شتریکه داخل درسال پنجم شده بدهد «دهم» هفتاد وشش وزکوة ان دوشتریکه داخل سال سیم شده بدهد «یازدهم» نود ویك وزکوة ان دوشتریکه داخل سال چهارم شده بدهد «دوازدهم» صد وبیست ویك پس زکوة ان وهرچه بیشتر شود در هر پنجاه شتر یك شتریکه داخل درسال چهار شده یادر هر چهل یك شتریکه داخل سال سیم شده بدهد وآنچه قبل از بلوغ بنصاب یا بین نصابهاست در آن چیزی نیست ومعتبر است در شتریکه برای زکوة میدهد باید ماده باشد (فصل چهارم) در کاو دو نصاب است «اول» سی «دویم»

چهل و بعد از چهل مخیر است در اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هردو
ممکن باشد مثل صد و بیست واما اگر اعتبار هردو ممکن نباشد پس
معین است اعتبار انچه فرا گرفتن دران بیشتر میباشد پس درهر سی
یك گاو یك ساله چه نر باشد وچه ماده ودرهر چهل یك گاو ماده
که داخل سال سیم شده بدهد (فصل پنجم) در نصاب غلات اربع
از گندم وجو وموېز وخرما ونصاب انها یکي است و پیش از رسیدن
بان زکوة واجب نیست وآنچه زائد باشد اگرچه جزئي باشد زکوة
ان واجب است وان سیصد صاع است وان مطابق است باصدوچهل
وچهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی وبمن تبریز دویست
وهشتاد وهشت من الا چهل و پنج مثقال مزبور وبعیار حقه نجف
که نه صد وسی وسه مثقال وهشت نخود است هشت وزنه و پنج
حقه ونیم الا پنجاه وهشت مثقال وثلث مثقال صیرفی وبحقهٔ
اسلامبول که دویست وهشتاد مثقال است بیست وهفت وزنه وده
حقه وسی و پنج مثقال است ومقداریکه باید اخراج نماید در غلات
عُشر است اگر درآب دادن محتاج بچرخ وآلات آب کشی نباشد
وآب نهر خودش دران مي نشسته یاباآب باران عمل امده ونصف عشر

است اکر محتاج بچرخ وآلات آب کشی بوده واکر باشرکت بوده
وبعضی اوقات محتاج بان بوده وبعضی اوقات نبوده سه ربع عشر
بدهد ومناط صدق شرکت وعدم انست نه مساوات واغلبیت پس
بافرض صدق شرکت سه ربع عشر وباغلبه احدهما حکم تابع انست
(وبدانکه) وقت تعلق زکوة صدق اسم کندم یاجو یاغوره یابسر است
اکرچه دراخیرین نیز اعتبار صدق انکور وخرما خالی از رجحان
نیست ومناط درنصاب مقدار خشك انها است (مبحث چهارم)
درمصرف زکوة وآن هشت صنفند « اول ودویم » فقراء ومساکین
بدانکه اکر کسی ادعاء فقر کند وصدق وکذب ان معلوم نباشد
احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بفقر او خصوص کسیکه
سابقا غنی بوده بلی باسبق فقر او قولش مسموع است ومراد از فقیر
درمصرف زکوة فطره کذشت « سیم » کسانیکه جمع زکوة میکنند
« چهارم » مؤلفة قلوبهم « پنجم » درآزادی بنده هائي که درشدت
باشند « ششم » قرض داران « هفتم » مطلق خیرات ازقبیل ساختن
مدرسهٔ ومسجد ورباط وپل واعانت زوّار وحجاج وامثال ان
« هشتم » اشخاصیکه بغربت افتاده اند وبیچاره میباشند ودرولایت

خود شان غنی می باشند بشرط انکه ممکن نشود از برای انها قرض کرفتن (مبحث پنجم) بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت وشرط است در زکوة دادن قصد قربت وکافی است قصد قربت نمودن مالك وقت دادن آن بواسطه که باصناف بر ساند ومستحب است که بیك نفر کمتر از نصاب اول طلا یانقره ندهد بلکه احوط است مکر انکه ان مقداری که باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد وجایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است ودران دو مبحث است

مبحث اول

در انچه خمس بآن تعلق میکیرد وشرایط ان ودران دو فصل است (فصل اول) بدانکه چیز هائي که خمس بان تعلق میکیرد هفت چیز است « اول » مالي که از کفار حربي در جهاد بدست بیاید هرکاه جنك باذن امام باشد وهم چنین هر مالی که از کفار حربی بدزدی

یاحیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط «دویم» معادن
حتی نمك وکوکرد «سیم» کنج «چهارم» چیزهائي که از دریا بفرو
رفتن دران بیرون میاورند مثل مرجان ومروارید وآنچه بغیر فرو
رفتن از دریا میکیرند داخل منافع مکاسب است که مي آید «پنجم»
زمیني که ذمي از مسلم بخرد واکر هبه باو نماید خمس ندارد وخمس
تعلق میکیرد بعین او «ششم» مال حلالی که مخلوط بحرام شده وتمیز
ان ممکن نباشد «هفتم» منافع مکاسب از تجارت وصناعت وجمیع
انواع اکتساب وزیادتي آنچه تدارك نموده از برایے سال چه از
خوراکي باشد یاغیران وهم چنین زیادتی منافع زراعت وکسب اکرچه
کمي باشد بانواع واقسام کسب خمس انها واجب است وهم چنین در
هبه وهدیه وآنچه بجستن یاوصیت باو منتقل شود ودر صیدی که بی
زحمت بدست آید ونماء اکر زیادی عینی باشد ومیراث ممن لایحتسب
احوط دادن خمس انها است بلي زیادتی قیمت مالی که خمس انرا داده
یاحاصل شده بدون اکتساب مثل انکه املاکی را خرید ومقصود او
زراعت بود نه فروش یااصلاً قصد منفعت نداشت ولکن منفعت غیر
عینی دراو بهم رسید خمس دراین نیست (فصل دویم) در شرایط

انها بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و کنج انکه بعد از وضع موٴنه استخراج انها قیمت بقیه بحد نصاب یکي از نقدین رسیده باشد ونصاب نقره صد و پنج مثقال صیرفي ودر طلا پانزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة کذشت وهم چنین درغوص شرط است که بعد از اخراج موٴنه ان قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد ودر تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام ومالك ان و کفایت میکند در حلیت ان دادن خمس ان اکر چه علم اجمالی داشته باشد بزیاد تر بودن حرام از خمس واما اکر مالك وقدر هردو معلوم باشد باید همان قدر بمالك ان بدهد واکر مقدار را بداند ومالکش را نشناسد بعد از یأس از مالك باید تصدق دهد انرا ازجانب مالکش چه بسادات بدهد یاعوام وحاجت باستیذان ازحاکم شرع نیست بلي احوط استیذان ودادن بغیر سادات است مکر باعلم بسیادت ان مالك مجهول واکر بداند مالك را ونداند مقدار را قدر متیقن را بدهد کافیست مکر انکه حالت سابقه معلومه ازید باشد مثل انکه میداند مثلاً ده تومان از مالك نزداو بوده ونصف ان را یقیناً داده ونمیداند بازهم داده یانه دراین صورت باعدم تراضی بصلح

نصف دیکر که تمام پنج تومان است بدهد وشرط است در تعلق
خمس بانتفاعات وارباح مکاسب انکه بعد از وضع خرج سال وعیال
خود چیزی زیاد امده باشد اکرچه جزئي باشد ودر خرج معتبر است
میانه روی برحسب حال خود پس اکر زیادتی نماید از میانه روی
ان زیاده براو محسوب میشود وخمس زیادتی را باید بدهد بخلاف انکه
اکر بر خود تنك کیری کند که احوط دران خمس دادن است
وداخل میشود در مؤنهٔ سال او قیمت کنیز وغلام وحیوان سواری
وظروف وکتب ولباس ومسکن وآنچه برحسب لیاقت خود محتاج
بآن است وهمچنین از مؤنه است صدقات وهدایا وخرج نکاح
وضیافت وسفر طاعت از زیارات وحج مستحبی وهمچنین آنچه لازم
شود براو بنذر وشبه آن وکفارات اکر درآن سال براو لازم شده
باشد وهمچنین اخراجات حج واجب اکر درآن سال مستطیع شود
چنانچه اکر بتدریج سالها جمع شود آنچه درسال آخر بهم رسد داخل
مؤنهٔ ان سال است واکر درآن سال از رفتن حج معذور باشد براو
محسوب نمیشود وخمس آن واجب است بلکه اکر معذور نباشد وعصیاناً
تاخیر بیندازد خمس انرا بدهد بنابر احوط اکرچه پولش تلف شده

باشد چنانچه از مؤنه است اداء دین وخسران انسال اکر چه مثل
غرامت اتلافات باشد وهمچنین اکر از سالهای سابق مدیون باشد وتا
انسال قدرت بر اداء ان نداشته بخلاف انکه اکر دریکي از سالهای
سابق قادر بوده ونداده که از مؤنه محسوب نیست عَلَی الاحوط اکر
چه از دست او رفته باشد واکر کسی میتواند اخراجات خود را از
غیر منافع مکاسب ومزارع بکذراند مثل انکه ارثي باو رسیده اولی
بلکه احوط وضع انست از غیر منافع وابتداء سال ابتداء شروع بکسب
است در مکاسب وحصول فائده است در غیر ان ودر اینجا مراد
بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است وشرط نیست در وجوب خمس
در ارباح مکاسب نصاب ونه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت
اکر چه کمی باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تاخیر دادن
خمس ان تا باخر سال بجهة اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر اقسام که
وجوب دادن خمس در انها فوریست وتاخیر ان جایز نیست

مبحث دویم

در قسمت ومصرف خمس وشرائط آن ودر آن دو فصل است (فصل

اول) درقسمت ان وآن بشش قسم منقسم میشود سه سهم آن ازامام
وآن دراین عصر از حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالى فرجه
میباشد وسه سهم دیکر از ایتام ومساکین وابن السبیل از سادات است
وشرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة
کذشت ازمالك یاوکیل یاوصی او مکر در آنچه ذمي میدهد اززمیني
که ازمسلم خریده است ولازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام
علیه السلم وغیر آن ودرسه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست واکر
خمس را تعیین نمود وبدست مجتهد یافقیر داد جایز نیست عدول ازان
(فصل دویم) درشرایط ان بدانکه شرط است دراصناف غیر ازامام
علیه السلم چند چیز « اول » مؤمن اثنی عشری باشند امّا عدالت در
انها پس شرط نیست « دویم » انکه ازاولاد هاشم باشد که جدّ
حضرت رسول الله صلى الله علیه وآله میباشد ازجانب پدر نه از
جانب مادر تنها « سیم » فقیر بودن ایتام ومساکین ومعنی فقیر کذشت
وشرط است درابن السبیل بیچاره بودن دران بلدیکه خمس میکیرد
وقسمت کردن مابین این سه طایفه شرط نیست واحوط انکه زیاده
از مؤنهٔ سال بانها ندهند بلکه جایز نیست درابن السبیل زیاده از

حاجت باو بدهند واول سال فقیر رسیدن خمس است باو وفرقی نیست
در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام وغیبت
او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم آنحضرت چه سایر سهام وسایر
سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات واما سهم امام علیه السلم
پس اختیار ان بامجتهد عادل است اگرچه غیر اعلم باشد ومصرف ان
تتمه مصرف سادات است پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد
احوط ان است که دوباره بدهد اگر چه دور نیست بامضاء مجتهد
اکتفاء بآن بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد واگر ممکن
نباشد رسانیدن آن بمجتهد ونه حفظ نمودن آن تا بمجتهد برساند جایز است
خودش یاعدول مؤمنین از بابت مرقوم بسادات بدهند وسید نمیتواند
مبلغ کلی خمس را بجزئي مصالحه کند وتضییع حقوق سادات را بنماید
وجایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد
وتصرف دران بنماید مگر باذن مجتهد عادل واگر از سید فقیری طلبی
داشته باشد وخمس براو واجب شود میتواند پای او حساب بکند از
بابت سهم سادات واعلام او واجب نیست وهم چنین است در زکوة
بلکه رد مظالم نیز اگر چه احوط اذن مجتهد است دران وهرگاه

خمس را بسيد داد بامظنه فقر او و بعد معلوم شد كه فقير نبوده اكتفاء
بان مشكل است احوط دو باره دادن است

مطلب ششم

در احكام نذر وعهد و يمين ودر آن چند مبحث است (مبحث اول)
در احكام نذر ودر آن سه فصل است (فصل اول) در صيغهٔ نذر وان
چهار قسم واقع ميشود « اول » انكه مثلاً بكويد ان رزقت ولداً فلله
عَلَيَّ صيامُ شهرٍ وانرا نذر بر ميكويند « دويم » انكه مثلاً بكويد ان
شوفي مريضي فلله عَلَيَّ صدقة عشرين درهماً وآنرا نذر شكر ميكويند
« سيم » انكه مثلاً بكويد ان تركت صلوة الليل فلله عَلَيَّ صومُ يوم
وآنرا نذر زجر ميكويند « چهارم » انكه بدون شرطى ابتداءً مثلاً
بكويد لله عَلَيَّ صيامُ شهرٍ وآنرا نذر تبرّع ميكويند ودر تمام اقسام اكر
ترجمهٔ انرا بزبان غير عربى هم بكويد منعقد ميشود (فصل دويم) در
چيزهائى كه در نذر كننده معتبر است وآن چند چيز است « اول »
تكليف ببلوغ وعقل « دويم » قصد « سيم » اختيار پس نذر صبي
ومجنون وهازل ومكره منعقد نميشود « چهارم » اذن مولى وزوج نسبت

بنذر عبد وزوجه در چیزهائی که منافی اداء حق انها باشد بلکه نذر
زن در مطلق تبرعات بامنع شوهر اکر منافی حق زوج نباشد هم خالی
از اشکال نیست هرچند اقوی صحت انست وهمچنین استیذان از پدر
در نذر فرزند احوط است اکرچه اقوی عدم اشتراط است واین سه
طایفه اکر بدون اذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یازوج یاپدر امضاء
نمودند صحیح است واماّ اذن وامضاء مادر پس مدخلیت در انعقاد
نذر فرزند ندارد واما اسلام پس اقوی عدم اعتبار انست ونذر کافر
منعقد است هرچند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطهٔ
مقدوریت اسلام مقدور است (فصل سیم) شرط است در متعلق
نذر دو چیز « اول » انکه ان فعل یاترك مقدور او باشد « دویم » انکه
راجح باشد که توانست ان کار را بجهة خدا قرار داد وفرق نیست در
متعلق نذر انکه فعل واجب یامستحب باشد یاترك حرام ومکروه
وفرق نیست در انعقاد نذر مابین انکه روزهٔ روز معین را نذر کند
مثلاً یاروزهٔ یك روز را بدون تعیین ان پس در نذر معین واجب
است روزهٔ همان روز وجایز نیست از برای او در آن روز افطار وسفر
کردن واکر در سفر باشد واجب است باامکان رجوع بوطن یاقصد

اقامه در هرجا باشد بنابر اقوی وآن روز را روزه بکیرد بلي اکر نذر
کرد روزه آن روز را سفراً وحضراً سفر جایز واقامه یارجوع بوطن
واجب نیست چنانچه درصوم کذشت بلکه اکر نذر کرد درخصوص
سفر سفر نیز واجب میشود ودرهر سه صورت اکر ترك کرد روزه
آن روز را واجب است قضاء ان بلکه کفاره نیز واکر مانع شرعی
براو پیدا شد مثل انکه دران ایام مریض شد یاحایض شد یامسافر
شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است واماّ درنذر مطلق هروقت
بجا آورد اداء است (مبحث دویم) دریمین است وآن عبارتست ازقسم
یاد نمودن باسماء الله که فعلي را بجا آورد یاترك کند ومنعقد نمیشود بغیر
اسم خدا وصیغهٔ ان بغیر لفظ عربي نیز منعقد میشود ومعتبر است در
انکه قسم مي خورد بلوغ وعقل واختیار وقصد ودر متعلق قسم مقدور
بودن آن واذن مولی بلکه اذن زوج و پدر بناءً برآنچه اِسناد داده شده
است بمشهور لکن معلوم نیست بلی بامنع زوج و پدر منعقد نمیشود واز
برای ایشان است حلّ ان اکر بدون اطلاع واقع سازد واحوط
استیذانست ومعتبر نیست درمتعلق ان رجحان پس قسم برفعل یاترك
مباح هم منعقد است وواجب میشود واکر تخلف نمود کفاره باید بدهد

(مبحث سیم) در عهد است ومعتبر است دران انچه معتبر است در قسم وصیغهٔ ان چنانست که بکوید عاهدت الله ان اصوم شهراً مثلاً یاانکه بکوید عاهدت الله متی شوفی مریضی ان اتصدق بعشرین درهماً وبفارسي هم منعقد میشود وبدانکه کفارهٔ خلف نذر وعهد کفارهٔ افطار روزهٔ شهر رمضان است ومخیر است مابین ازاد کردن یك رقبهٔ مؤمنه یااطعام شصت مسکین یاروزه کرفتن دوماه پی در پی ودر کفارهٔ قسم بر فرض تخلف مخیر است مابین ازاد کردن رقبهٔ مؤمنه یااطعام ده نفر مسکین یاپوشانیدن انها وباعجز ازانها سه روز متوالی روزه بکیرد

مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است ودران چند مبحث است (مبحث اول) بدانکه حلال میشود وطی کردن زن بعقد دائم ومنقطع وبملك یمین وبتحلیل واول ودویم وچهارم بعقد مي باشد ومعتبر است درعقد ایجاب از جانب زن وقبول از جانب مرد وچون امر نکاح شدید است لازم است دران احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین وصداق وماضي

بودن ایجاب وقبول وقصد انشاء تزویج و بعربي جاری نمودن ان

باامکان اکرچه بتوکیل غیر باشد وترتیب در ایجاب وقبول وانکه دو

نفر مباشر عقد باشند پس اکر خود زوجین مباشر عقد باشند زن

بکوید انکحتك نفسی عَلَی الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بکوید

قبلتُ النکاحَ لنفسی عَلَی الصداق یاانکه زن بکوید زوجتك نفسی عَلَی

الصداق المذکور پس مرد بکوید قبلت التزویجَ لنفسی عَلَی الصداق

یازن بکوید زوجتك بنفسی عَلَی المهرِ المذکور پس مرد بکوید قبلت

التزویج لنفسی عَلَی المهر یاانکه زن بکوید انکحتك نفسی من نفسك

بالصداق المذکور پس مرد بکوید قبلت النکاحَ لنفسی بالصداق و بهتر

آنست که همه را بکویند ومعتبراست که صحیح اداء کنند ودر صیغهٔ

متعه هم مراعات احتیاط را بنحو مزبور ترك ننمایند وعلاوه از تعیین

زوجین وصداق معتبراست دران تعیین مدت بنحویکه مضبوط باشد

پس هرکاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بکوید متعتكَ نفسی

فی المدةِ المعلومةِ بالمهرِ المعلوم پس مرد بلا فاصله بکوید قبلت التمتعَ

لنفسی بالمهر یاانکه زن بکوید انکحتكَ نفسی فی المدةِ المعلومةِ بالصداق

المذکور پس مرد بکوید قبلت النکاح لنفسی هکذا یازن بکوید

زوجتُ نفسی نفسك فی المدةِ المذکورةِ بالمهرِ المعلوم پس مرد بکوید
قبلت التزویجَ لنفسی هکذا وجایز است توکیل غیر از برای مرد وزن
یایکی از انها پس بجای کاف انکحتك یازوجتك یامتعتك انکحتُ
یازوجتُ یامتعت موکلك و بجای لنفسی لموکلی بکوید (مبحث دویم)
دراحکام ان است بدانکه زن مالك میشود تمام مهر را بمجرد عقد
وجایز است از برای او قبل از دخول امتناع نماید از تمکین تاتمام مهر را
بکیرد بخلاف بعد از دخول بلی اکر درعقد شرط کنند تمام مهر
یابعض آنرا تامدتی بدهد وفاء بان شرط لازم است واز برای مهر حدّی
نیست از کم یازیاد وکافی است دران اکرچه تعلیم سورهٔ قرآن باشد
بلی مستحب است کم بودن مهر ومهر السنة پانصد درهم میباشد وآن
بحساب قرانهایی این زمان که یکمثقال صیرفیست مطابق است
بادویست وشصت ودو قران نیم وواجب است بر زوجه تمکین نماید
از زوج خود بانواع استمتاع وواجب است بر زوج نفقه زوجه خودرا
بدهد از اکل وشرب ولباس وسکنی وخادمه وامثال ان برحسب
لیاقت او بنحو متعارف وهمچنین واجب است براو نفقه مطلقه رجعیه
خود مادامی که درعدهٔ اوست بخلاف بائنه واکرنداد دین است برذمهٔ

او مکر انکه زن ناشزه باشد وتمکین نکند از شوهر خود که در این
حال مستحق نفقه وهم خوابي نیست و گنه کار است پس شوهر اورا
نصیحت کند واکر اجابت نکرد از فراش او دور مي کند بانکه پشت
کند باو در فراش پس اکر فائده نبخشید اورا بزند پس اکر باز اجابت
ننمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که اورا الزام بتمکین کند واکر زوجین
هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد یکي از
کسان زوج ودیکری از کسان زوجه که مابین انها را اصلاح نمایند
وجایز است از برای مرد اکر ازاد باشد تزویج تا چهار زن حرّه بعقد
دائمي باهم وزیاده ازان جائز نیست واز کنیز بیش از دو نفر نمیتواند
تزویج کند واکر بنده باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد
دائمي واز حرّه بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد ازاد میتواند چهار
حرّه یا سه حرّه ویك کنیز یا دو حرّه ودو کنیز باهم بعقد دائمی داشته
باشد وزیاده نمیتواند وبنده میتواند چهار کنیز یا دو کنیز ویك حرّه
یا دو حرّه داشته باشد وزیادتر نمیتواند واز برای متعه وملك یمین حدّی
نیست وزوجهٔ دائمهٔ هرکاه متعدد باشد بلکه باالتحاد نیز عَلَی الاحوط
اکر حرّه باشد هر چهار شب یك شب حق هم خوابی دارد واکر امه

باشد هر هشت شب یك شب حق دارد وهم چنین اکر حرّه کتابیه
باشد واکر امه کتابیه باشد هرشانزده شب یك شب واکر تزویج نمود
دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص باوست واکر تزویج نمود
ثیبه را سه شب مختص باوست وجایز است از برای مرد سفر کردن
پس حق هم خوابی زن مادامیکه درسفر است ساقط است واما سفریکه
چند سال طول بکشد خصوص در جائیکه بقصد توطن بماند پس
جواز ان بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف
خارج است واز جهت حق المواقعه در هر چهار ماه یك مرتبه امر
اشکل است واحتیاط باسترضاء زوجه ترك نشود وجایز است برای
زوجه که بذل کند حق هم خوابی خود را بشوهر خود وجایز است
رجوع کند در بذل خود وواجب است جماع کردن بازن دائمه درهر چهار
ماه یکمرتبه اقلاً (مبحث سیم) در زنانیکه حرام است تزویج انها ودر
ان چند فصل است (فصل اول) در محرّمات بنسب ورضاع است
وآن هفت طائفه اند « اول » مادر وجدّه وهرچه بالا رود « دویم »
دختر ودختر دختر یاپسر هرچه پائین رود « سیم » خواهر « چهارم »
دختر خواهر هرچه پائین رود « پنجم » عمهٔ خود وعمهٔ پدر وعمهٔ مادر

وعمه جدّ وجدّه « ششم » خالهٔ خود وخالهٔ پدر وخالهٔ مادر وخالهٔ
جدّ وجدّه « هفتم » دختر برادر هرچه پائین رود وحرام میشود برضاع
مثل این هفت طائفه که حرامند بنسب بچند شرط « اول » انکه شیر
ان زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم وچه غیر دائم
ویاملك یمین ویاتحلیل یاوطی بشبهه « دویم » حیوة مرضعه « سیم »
انکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند وبحلق ان طفل بریزد
وبمکیدن باشد نه اینکه درحلق او بدوشند « چهارم » انکه شیر خالص
باشد نه انکه چیزی مخلوط بان باشد « پنجم » انکه شیر از یك شوهر
باشد نه ازدو نفر پس هرگاه مثلاً زن شیرده را طلاق دادند وزن دیگری
شده وازاو حمل برداشت وشیرش متصل بود وقبل از وضع حمل مثلاً
ده مرتبه شیر بطفلي داد ووضع حملش شد پنج مرتبهٔ دیگر هم از شیر
شوهر دویم بان طفل شیر داد نشر حرمت بان نمیشود وهمچنین هرگاه
از شوهری شیر کامل بدهد دختریرا وازشیر شوهر دیگر پسریرا این
دوخواهر وبرادر نمیشوند وباهم محرم نیستند هرچند آن زن مادر رضاعي
هردواست وهمچنین شرط است اتحاد مرضعه باین معني که شیر کامل
ازیك زن باشد پس هرگاه بعض عدد ازیك زن وبعض دیگر از

زن دیکر همان شوهر باشد نشر حرمت نمیکنند «ششم» انکه شیر
خوردن ان طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد ودر
طفل مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع او هرچند
با این حال احوط ترك تزویج ونظر محرمانه است «هفتم» انکه طفل
مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد والاّ احتیاط نمایند «هشتم»
انکه مقداری از شیر او بخورد که کوشتي بروید واستخوانش قوت
بکیرد از آن یا انکه یکشبانه روز هر وقت گرسنه باشد شیر باو بدهد
یا انکه پانزده مرتبهٔ متوالیه شیر باو بدهد که در بین ان رضعات از
دیکری شیر نخورد واحوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد
از تحقق این شرائط آن طفل بمنزلهٔ طفل نسبي مرضعه وشوهر اوست
وآن هفت طائفه که در نسب حرام بودند امثال انها از رضاعي بر آن
طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعي زن مدخوله نیز بر او حرام
میشوند وجایز نیست از برای پدر مرتضع نکاح کند دختر صاحب
شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعي وهمچنین دختر نسبی مرضعه را
اکرچه از غیر صاحب شیر باشد واز اینجا معلوم شد که اکر مادر زن
شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اکرچه آنطفل از غیر دختر او

باشد آن دختر بر شوهرش حرام مؤبد میشود بسبب انکه زن او از
اولاد نسبی مرضعه است و هم چنین اکر زن پدر زن شیر دهد طفل زن
شخص را پس زن بر او حرام مؤبد میشود بسبب انکه اولاد صاحب
شیر است (فصل دویم) در زنانیکه از غیر جهة نسب و رضاع نکاح
انها حرام مؤبد است وانها یازده طائفه اند « اول » مادر زن که
بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود بر عاقد اکر چه بازن وطی
نکرده باشد بلکه اکر چه اورا طلاق داده باشد « دویم » معقودهٔ پدر
که بر پسر حرام است و هم چنین معقودهٔ پسر بر پدر و هم چنین کنیز
منظوره یا ملموسه احدهما بر دیکری حرام است « سیم » دختر زن
مدخوله « چهارم » زنیکه شوهر دارد یا در عدّه رجعیه غیری باشد
و با علم بحال او اورا عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اکر چه باو
دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عدّه است بمجرد عقد حرام
مؤبد نمیشود بر او علی الاقوی بلی عقدش باطل است مکر انکه دخول
هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد میشود « پنجم » زنیکه
مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت ان بلکه هم چنین است
عقد نمودن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اکر مرد محرم نباشد

«ششم» زن آزادی که شوهر اورا نه مرتبه یا کنیزی که اورا شش مرتبه طلاق عدّی داده باشد که بران مرد حرام مؤبد است لکن حرّه بعد از طلاق سیم وششم و کنیز بعد از طلاق دویم وچهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل «هفتم» زوجه ملاعنه یامقذوفه بزنا که از جهة کر یا گنك بودن لعان در آن جاری نیست «هشتم» زنیکه در عدّهٔ رجعیه یاشوهر دار باشد وبااو زنا کند «نهم» خواهر ومادر ودختر پسریکه بااو وطی کرده باشد وظاهراً فرق نیست مابین اینکه هردو صغیرین یا کبیرین یامختلفین باشند «دهم» زنیکه پیش از نه سالکي اورا وطی کرده افضاء کند بنابر مشهور هرچند محل تأمل است «یازدهم» زنای سابق بر عقد که موجب حرمت مادر ودختر ونحوان است بنابر احوط وهمچنین وطی بشبهه اما زنای لاحق منشأ حرمت نمیشود وهمچنین وطي بشبهه (فصل سیم) در زنانی که تزویج انها حرام است در بعض احوال وانها چند طائفه اند «اول» تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکي از ایشان بطلاق بائن مطلقا یارجعی با کذشتن عدهٔ او مانعی ندارد «دویم» خواهر زن دائمی یامتعهٔ خود تزویج نمودن مادامیکه زنش

در حباله او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقا یا رجعی با گذشتن عدهٔ او ضرر ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبهٔ این ضرر ندارد بشرط انقضاء عده بنابر احوط هر چند عدهٔ او باینة است «سیم» دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او واما با اذن او مانعی ندارد «چهارم» زن کافرهٔ غیر کتابیه تا بکفر خود باقی است حرام است بر مرد مسلم نکاح او اگر چه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد واما نکاح کتابیه پس اقوی جواز انست هر چند احوط ترك است خصوصاً در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال (خاتمة) بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنابر احوط وهم چنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه ارادهٔ تزویج اورا نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزی که میخواهد اورا بخرد وهم چنین نظر بزنهای ذمیه در انچه متعارف انها عدم ستران است مادامیکه ریبه وتلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن ومرد بمرد در ماعدای عورت جایز است ودر حکم انها میباشند محارم واز برای هر کدام از زن وشوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی

عورت و بدانکه واجب است بر اولاد باقدرت نفقه دادن بوالدین خود بافقر وعجز انها از کسب وبر پدر است باقدرت او نفقه اولاد فقیر خود را و بانبودن او یاعجز او بر جدّ پدرے و بانبودن یاعجز او برمادر است و بانبودن یاعجز او بر پدر مادر است ونفقهٔ مملوك وحیوانات محترمه برمالك انها است

مطلب هشتم

در طلاق است وآن عبارت است از رهانیدن عیال دائمی را از قید زوجیت ودر آن چند فصل است (فصل اول) در شرایط طلاق دهنده وآن چند چیز است « اول » بلوغ « دویم » عقل « سیم » اختیار « چهارم » قصد داشتن پس طلاق صبی ومجنون ومکره وهازل صحیح نیست وجایز است که ولیّ مجنون طلاق دهد زن اورا بخلاف ولیّ طفل (فصل دویم) در شرایط زنیکه اورا طلاق میدهند وآن چند چیز است « اول » أنکه زن دائمي باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در آن جدائي حاصل میشود بانقضاء مدت ان یابخشیدن زوج مدت اورا « دویم » خالی بودن او در وقت طلاق از حیض

ونفاس مكر انكه غير مدخوله يا ابستن باشد ياشوهر كه اورا طلاق داده
غايب باشد وممكن نباشد اورا اطلاع بحال ان زن اكر چه بعد معلوم
شود كه وقت طلاق درحال حيض يانفاس بوده « سيم » انكه در
طهرى باشد كه دران طهر باو جماع نكرده باشد در غير طلاق صغيره
ويائسه وزن ابستن واما زنيكه درسن حيض است ولكن نمي بيند پس
بعد از كذشتن سه ماه ازوطى كردن باو صحيح است طلاق او « چهارم »
تعيين مطلقه پس صحيح نيست طلاق يكي از زنهاى خود بدون تعيين
(فصل سيم) درشرائط طلاق وآن دو چيزاست « اول » صيغهٔ ان
بلفظ عربي صحيح باينكه مثلا بكويد رُقية ُ طالقٌ وبغير لفظ طالق
واقع نميشود « دويم » حضور دو مرد عادل حال طلاق وشنيدن انها
ان را (فصل چهارم) بدانكه طلاق بر دو قسم است « اول » طلاق
باين كه طلاق دهنده نميتواند رجوع كند وآن در پنج مقام است
« اول » طلاق زن يائسه كه در غير قرشيه حاصل ميشود بتمام شدن
پنجاه سال هلالى از عمر او ودر قرشيه شصت سال وباشك در آن
ملحق بغير قرشيه است اكر چه احوط مراعات احتياط است در آن
« دويم » طلاق صغيره كه نه سال او تمام نشده باشد « سيم » طلاق غير

مدخول بها «چهارم» طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج خود
ومالي را بشوهر بدهد در عوض انکه اورا طلاق دهد وآنرا طلاق
خلعي مینامند وهمچنین اکر زوجین هردو ازهم کراهت داشته باشند
وزوجه چیزیرا بزوج دهد در عوض طلاق دادن او که اورا مبارات
میکویند پس در این دو قسم مادامیکه زن در عدّه خود رجوع نکرده
بر زوج خود در آنچه بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع
باو بنماید بلی اکر زن رجوع بعوض نمود در عدّه رجعیه میشود
«پنجم» طلاق سیم زنیکه سه دفعه اورا طلاق داده است که در
دفعهٔ سیم نمیتواند رجوع کند بان زن قسم دویم طلاق رجعی است
که مادامیکه عدّهٔ او منقضی نشده جایز است باو رجوع کند ومتحقق
میشود رجوع بهرچه دلالت کند بران اکرچه بفعل باشد ومطلقه
رجعیه درحکم زوجه است که ارث میبرد تاعدهٔ او منقضی نشده
وبعد از انقضاء ان دیکر ارث نمیبرد بلی اکر مریضی طلاق داد زوجهٔ
خودرا وبان مرض مرد ان زن ارث میبرد ازاو تایکسال هلالی
بشرط انکه ان زن شوهر نکرده باشد وآن مرض متصل بموت او باشد
وهمچنین مرد ارث میبرد از مطلقهٔ رجعیهٔ خود اکر ان زن در عدّه

بمیرد (فصل پنجم) درعدّه است بدانکه صغیره و یائسه وغیرمدخول
بها عدّه ندارند مگرعدّهٔ وفات وزنیکه حیض می بیند عدّهٔ او سه
طهر است بعد از طلاق ودر طهر اول کفایت میکند یك لحظه بعد
از طلاق وبمجرد دیدن حیض سیم از عدّه بیرون میرود اگرحرّه باشد
وامه عدّه او دو طهر است چنانچه عدّه متمتع بها دو حیض است ودر
این دو اگرخون نمی بیند عدّه انها یکماه ونیم است وعدّه زنیکه آبستن
باشد زائیدن اوست مطلقا اگر چه سقط کند وعدّهٔ وفات چهار
ماه وده روز است مطلقا مگر درابستن که عدّهٔ او ابعدالاجلین است
ومگر کنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقا مگر انکه ابستن باشد
که ابعد الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او
مرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس
الوان وسرمه کشیدن وامثال ان درایام عدّه وجایز نیست از برای
مطلقه رجعیه که ازانخانه که دران بوده دروقت طلاق بیرون
رود وهمچنین برمرد حرام است بیرون کردن او مگر در بعضی موارد
ومبدء عدّهٔ مطلقه طلاق اوست اگر چه ندانسته باشد ومبدء عدّهٔ
وفات شنیدن اوست وفات زوج خود را

(منهج دويم)

در مهمات احکام معاملاتست ودر آن چند باب است

﴿ باب اول ﴾

در احکام خریدن وفروختن ودر آن چند مبحث است (مبحث اول) در آداب تجارت ومستحبات ومکروهات ومحرّمات آن ودر آن چند فصل است (فصل اول) بدانکه تجارت کردن واجب است اکر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقهٔ عیال واجب النفقه بلکه هم چنین است هر کاه اداء دین موقوف بران باشد بنابر احوط وتجارت مستحب انست که اشتغال بان بجهة توسعه روزی بر خود وعیالات باشد یابرای انفاق وتصدق نمودن وزیارت رفتن وامثال ان باشد وآداب ومستحبات ان چند چیزاست « اول » یاد کرفتن مسائل ان بلکه هر کاه نداند صحت وفساد معامله را نمیتواند تصرف کند در عوضیکه میکیرد پس واجب است صحت وفساد را بداند تابتواند تصرف کند « دویم » فرق نکذاردن میان دو خریدار از مسلم در قیمت

« سیم » اقاله کردن با کسیکه از خرید یافروش پشیمان است « چهارم » مسامحه نمودن در معامله « پنجم » انکه در وقت فروش راجح وزن کند ودر خریدن اندکی مرجوح (فصل دویم) در معاملاتیکه مکروه است وعمده انها چند چیزاست « اول » صرافی « دویم » طعام فروشی از کندم وجو وامثال ان « سیم » کفن فروشی « چهارم » قصابي « پنجم » خرید وفروش بامردمان دنی « ششم » معامله باظلمه باانکه ندانی عین اماليکه از او میکیری حرام است « هفتم » ملك فروشی « هشتم » دخول در معامله مردم باقصد خریدن « نهم » بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله کمتر از چهار فرسخ « دهم » قسم راست یاد نمودن درآن « یازدهم » معاملهٔ بین الطلوعین (فصل سیم) در معاملاتیکه حرام است وآن درچند مقام است « اول » خریدن وفروختن عین نجس اکرچه اقوی جواز انتفاعات محللهٔ بانست ولکن متنجس اقوی جواز معاملهٔ بانست برای انتفاعاتی که مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا درچیزیکه تطهیر ان ممکن باشد « دویم » بیع وشری بمال غصب اما اکر چیزرا بذمه بخرد ودر عوض ان مال غصبی بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه

صاحب مال وبايع هر دواست بلكه اكر از حين خريدن بناء داشته باشد كه از مال غصبى اداء مافى الذمه كند صحت معامله هم خالي از اشكال نيست وهم چنين هر كاه بناى دادن عوض نداشته باشد واكر بايع بداند مال غصبى است براو هم حرام است كرفتن بعنوان عوضيت وبايد مال را بصاحبش رد كند «سيم» معامله بچيزهائي كه ماليت ندارد مثل حشرات ومسوخات وسباع «چهارم» معامله بچيزيكه منفعت مقصوده ان منحصر بحرام است مثل الاآت لهو ياانكه قصد متبايعين صرف كردن ان در حرام باشد مثل خريدن انكور براى شراب انداختن «پنجم» معامله بچيزى كه در آن غش كرده باشد ومشترى نداند پس اكر معامله بر كلى نموده اند ومغشوش را داده تفاوت مغشوش بادرست بر ذمه اوست بايد بدهد واكر معامله برهمان شخص نموده اند بيع نسبت بمقدار غش باطل است اكر از غير جنس باشد ودر بقيه خيار تبعض صفقه ثابت است وهم چنين است در جانب مشترى اكر پول قلب بدهد «ششم» زياد نمودن در بين معاملهٔ دو نفر هر كاه قصد خريدن نداشته باشد بلكه براى ترغيب مشترى باشد بزياده «هفتم» معاملهٔ ربوى بدانكه در حديث است كه كناه يك

درهم ربا بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم و رباء در معامله انست
که کسی بخرد یا بفروشد جنسیکه مکیل وموزون باشد بهمان جنس
با زیاده اگر چه ان زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه اگر چه زیاده
غیر عینی باشد مثل ضمیمه شرط وهم چنین است اگر جنس نقدی را
بهمان جنس همان قدر بخرد یا بفروشد بنسیه بلی اگر در هردو طرف
ضم غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضرر ندارد ودر معدود مثل گردو
وتخم مرغ وچیزهائیکه بذراع یا مشاهده تعیین میشود رباء نیست
ومناط در مکیل وموزون بودن بلد معامله است اگر هر بلدی بطوری
تعیین کنند مثل هندوانه و بادنجان که در بعض بلاد عددیست ودر
بعضی موزونست بلی اگر در اغلب بلاد چیزی موزون باشد ودر
بلدی معدود اقوی اجراء حکم رباء است در آن بلد نیز وفرقی نیست
در تحقق رباء مابین جنس خوب و بد وصحیح ومعیوب وواجد صفتی
وفاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدری وگرده
که هردو یك جنس میباشند ومس شکسته بدرست وطلای ساخته
بنساخته ومسکوك بغیر مسکوك اگر چه در عرف تفاوت قیمت داشته
باشد که حکم رباء در همه جاریست واحوط اجراء حکم رباء است

در صلح که در مقام بیع باشد و در هر مقامي که دو جنس محسوب باشند
رباء نیست بلی گندم باجو شرعاً در باب رباء معاملی در حکم یك
جنس میباشد و رباء در آن جاری است و بدانکه رباء در چند مقام
حرام نیست بلکه رباء نیست «اول» در معامله مابین پدر و فرزند
اگر چه دختر باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است «دویم» مابین
زن و شوهر «سیم» مابین سید و مملوك «چهارم» مابین مسلم و کافر
حربي در صورتیکه از حربی زیاده بگیرد و رباء دادن باو جایز نیست
بخلاف غیر حربي که مطلقا جایز نیست (مبحث دویم) در عقد بیع
وشری بدانکه فروختن عبارت است از انکه عیني را تملیك غیر کند
بعوضی و بعد از تعیین مبیع وثمن بایع بمشتري بگوید بعتكَ هذه الدارَ
بالف تومان بلا فاصله مشتری بگوید قبلتُ هکذا یا اشتریتُ هکذا
یا بایع بگوید ملكتكَ هذا الکتابَ بعشرة دراهم مشتری بگوید تملكتُ
یا اشتریت ومعتبر است دران ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف
مشتری و باید معنای صیغه انرا بدانند و قصد انشاء تملیك وتملك کنند
بان ومیتواند هر کدام از بایع ومشتری وکیل کنند کسي را دراجراء
عقد بلکه هردو یك نفر را یا احدهما دیگر یرا وکیل نماید ومباشر

طرفین ایجاب وقبول یك نفر باشد علَی الاقوی بلکه اقوی کفایت
عقد غیر عربي است اگر چه بتواند بعربی اداء کند یا کسی راوکیل
نماید بلکه جایز است معاملهٔ بمعاطات که جنس را بقصد تملیك بدهد
وپول را بقصد تملك بگیرد خصوص درانچه یسیر باشد ومفید ملکیت
است علَی الاقوی بلی مادامي که هیچکدام تصرف درانچه بانها رسیده
نکرده باشند مي توانند رد کنند ومعامله را رهم بزنند بخلاف انکه اگر
یکي ازانها یاهردو تصرف کرده باشند دران باتلاف یانقل اگر چه
خیار فسخ دران داشته باشد یاتلف شده باشد که درهمهٔ صور معامله
لازم شده (مبحث سیم) درشرایط متبایعین وعوضین وآن چند چیز
است « اول » بالغ بودن بایع ومشتری پس جایز نیست معامله نابالغ
اگر چه ممیز وباذن ولی باشد واگر چیزی را ازنابالغ بعنوان خریدن
گرفت ضامن است وباید بولیّ ان طفل برساند وان پولی که بطفل داده
اگر تلف شد از کیسهٔ او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه ازطفل ونه از
ولیّ او « دویم » عاقل بودن متبایعین « سیم » قصد خریدن وفروختن
« چهارم » راضی بودن بان « پنجم » مالك بودن انچه میخرند
ومیفروشند یعنی مالك معامله کردن بان باشند واین شرط لزوم است

پس اكر مال غير يرا فضولاً بدون اذن او بلكه ياعدواناً وغصباً خريدند يافروختند لزوم ان معامله موقوف باجازهٔ مالك است اكر اجازهٔ نمود عوض مالش را ميكيرد والاّ باطل است وهم چنين است اكر مال اورا بامال خود باهم بفروشد بثمني پس آنمعامله در مال فروشنده لازم است ودر مال غير موقوف باجازه او پس اكر اجازه نمود كه هيچ والاّ نسبت بمال غير معامله باطل است واماّ خريدار ميتواند ان معامله را فسخ كند بخيار تبعض صفقه بشرط انكه كيفيت را ندانسته خريده والاّ نميتواند مكر انكه بايع راضى بان شود وعلى كل حالٍ مشترى رجوع ميكند بر بايع بان قدر از قيمت كه در مقابل مال غير باو داده ودر كيفيت معرفت بمقدار ان تفصيلى است « ششم » انكه هيچ يك از عوضين متعلق حق غير نباشد والاّ صحيح نيست وموارد متعلق بودن حق غير بسيار است وعمده انها در چند مقام است « اول » عين مرهونه كه ملك راهن ومتعلق حق مرتهن است پس جايز نيست فروش ان از براى راهن مكر باذن مرتهن ونه از براى مرتهن الاّ براى استيفاء دين خود باذن حاكم شرع اكر چه راهن راضى نباشد « دويم » مال وقف كه متعلق حق موقوف عليه است

وجایز نیست بیع ان مکر در چند موضع «اول» جائیست که مابین موقوف علیهم بواسطهٔ مال وقف نزاع شدید باشد که مظنهٔ تلف مال یانفس در ابقاء ان باشد «دویم» درصورتیکه عین موقوفهٔ خراب ومضمحل شود که منفعت مقصوده از آن حاصل نشود مکر حصیر کهنهٔ مسجد که جایزاست بفروشند و پول انرا صرف در اقرب بغرض واقف نمایند درهمان مسجد بر فرض امکان وموارد دیکر نیز هست «سیم» بیع اُم ولد از آقای خود درصورتیکه انعقاد ان ولد در ملك او باشد وجایز نیست از برای مالك فروش ان کنیز مادامیکه ان ولد نمرده است الاّ درچند جا که درمحل خود ذکر شده ومقامات دیکر نیز هست که در کتب مفصله مسطوراست «هفتم» انکه مبیع عین باشد نه منفعت واما در ثمن پس کافیست منفعت بودن «هشتم» انکه عوضین معلوم باشند بکیل یاوزن یاذرع یاعدد وکافي نیست وزن وکیل ان بعیار غیر معلوم چنانچه جزافاً هم کافی نیست مکر در چیزهائیکه بمشاهده رفع جهالت ان میشود ومناط درهر بلدی رفع جهالت هر جنسی است بمتعارف ان بلد «نهم» قدرت بر تسلیم مبیع یاثمن پس فروش غلام کریخته صحیح نیست مکر باضمیمه که صحیح است اکرچه آنغلام

بدست او نيايد (مبحث چهارم) در خيارات است وآن چند قسم است « اول » خيار مجلس كه مادام يكه متبايعين از هم متفرق وجدا نشده باشند ميتوانند معامله را بر هم زنند وبعد از جدا شدن بيع لازم ميشود « دويم » خيار حيوانست تاسه روز براى مشترى نه بايع مگر انكه ثمن هم حيوان باشد وفرق نيست دراقسام حيوان اگرچه غلام وكنيز هم باشد « سيم » خيار شرط براى هر كه شرط قرار دادند تامدتي كه معين نمودند چه بايع چه مشترى ياهردو چه اجنبي وفرق نيست مابين شرط ردّ مثل ثمن تامدت معينه وغيران از شروطيكه خلاف مقتضاى عقد وكتاب وسنت نباشد پس بدانكه جايز است شرط كردن درضمن العقد بهر شرطى مثل خياطة ثوب معين ياقرض مقدارى باو ولازم است وفاء بان شرط بر فرض قدرت والاّ كسيكه از براى او شرط شده مختار بر فسخ آنمعامله خواهد بود وهمچنين جايز است درضمن العقد شرط كند كه فلان كتاب مال او باشد وانرا شرط نتيجه گويند « چهارم » خيار غبن از براى مغبون باجهل بان غبن دروقت معامله « پنجم » خيار تاخير دادن ثمن يامثمن تاسه روز در چيزهائيكه بماندن يك روز فاسد نميشود ودر آنچه فاسد ميشود تايك

روز بگذرد اگر نیامد مالك مختار بر فسخ معامله است اگر شرط تاخیر
نکرده باشد « ششم » خیار رؤیت وآن چنانست که جنس معینی را
درست ندیده باو صافی بخرد اگر دارای آن اوصاف نباشد مشتری
بعد از دیدن ان مختار بر فسخ است واگر بهتر درامد فروشنده خیار
دارد « هفتم » خیار عیب است اگرچه بعد از عقد وقبل از قبض
حادث شده باشد ومشتری مختار است بر فسخ ان معامله یا امضاء ان
یا گرفتن تفاوت مابین صحیح ومعیب وهم چنین بایع مختار است اگر
ثمن معیوب درآید واین خیار ساقط میشود بچند چیز « اول » علم
مشتری بان عیب در وقت معامله « دویم » انکه بعد از اطلاع بران
عیب مشتری راضی بان شود « سیم » انکه خیار عیب را ساقط کرده
باشد « چهارم » انکه فروشنده تبرّی از عیوب ان کند بانکه بفروشد
باوجود عیب معین یاهر عیبی که دارد بلي اگر تبرّی از عیب معینی
بنماید خیار عیب دیگر ساقط نمیشود « پنجم » تصرف کردن مشتری
دران چه قبل از علم بعیب یابعد از ان که مسقط ردّ است امّا میتواند
ارش بگیرد وخیار عیب فوری است وحضور بایع شرط صحت فسخ
نیست « هشتم » خیار تدلیس است وان چنانست که فروشنده

یاخرنده در مال خود کاری کند که انرا بهتر بنمایاند و بعد از علم بان میتواند فسخ کند یا امضاء نماید بدون ارش «نهم» خیار شرکت است وان چنانست که کسی جنسی بخرد ومعلوم شود که قدری از ان مال غیر بوده وآن غیر امضاء آن معامله را نکند که در این صورت با ان غیر در ان مال شریك است پس مشتری مخیر است مابین فسخ یا کرفتن انچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده وآنرا خیار تبعض صفقه هم میکویند «دهم» خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه کریخته باشد بعد از فروختن وقبل از رسیدن ان بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است

(مبحث پنجم) در بیع صرف است ومراد از ان بیع طلا بطلا یانقره بنقره یاطلا بنقره یانقره بطلا است بدانکه شرط است در صحت آن قبض درهمان مجلس واحکام رباء اکر طلا بطلا یانقره بنقره باشد در آن جاریست بلي فروختن طلا بنقره یانقره بطلا بازیادتی مانعي ندارد پس اکر درهمان مجلس بعضی از انرا قبض کرد وبعضی نزداو ماند واز هم جدا شدند بیع در آن قدری که داده صحیح ودر آن قدری که نه داده باطل میشود وخیار تبعض صفقه از برای انکه تمام ان باو نرسیده ثابتست وفرقی نیست در ثبوت احکام بیع صرف مابین انکه

عوضین هر دو مسکوك باشند یا یکی از ان دو مسکوك باشد یا هیچ کدام مسکوك نباشد واقوی عدم جواز فروختن خاك نقره است که از معدن آن بیرون می آورند بنقرهٔ خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن وهمچنین خاك طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن (مبحث ششم) در نقد ونسیه وسلف است بدانکه مبیع وثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی و بطلان ثانیه نیست واما صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه است وصحیح است وشرط است در آن که تامدت معین قرار دهند مثلا تا یك سال هلالی و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً ببایع بدهد وتامدت ان بسر نیامده باشد بایع مستحق مطالبه ان نخواهد بود بلی اکر مشتری مرد ان دین معجل میشود ومیتواند مطالبه انرا بنماید از ورثه اکر چه مدت منقضی نشده باشد واکر جنسی را بتردید بفروشد مثلاً بکوید فروختم آنرا تبو نقداً بیك تومان یا نسیهً بدو تومان این معامله باطل است بلی تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد واما صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس

آنرا سلف میکویند ودران نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده منّ کندم را مثلاً که یك سال دیکر بدهد بده قران نقد وهم چنین معتبر است معین نمودن ان جنس را باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت ان واحوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مکر انکه منصرف شود بموضع عقد یاجای دیکر وهم چنین معتبر است ان جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد وجایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت ان جنس را که بسلف خریده بغیری بفروشد

باب دویم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد ودر بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است وصیغهٔ ان اقرضتكَ وامثال ان است که دلالت کند بر آن وجایز است قرض بدون صیغهٔ وعلی کل حال قرض اکر چه از عقود لازمه است باشرائط ان ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند مي تواند وقرض کیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول ان واکر شرط کند بر مقرض که چیزی زیادتر باو بدهد رباء وحرام است اکر چه

ان زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اکرچه ان زیاده شرطی یاوصفی باشد وجایز نیست برقرض کیرنده آنمالیرا که باشرط زیادتی قرض کرده بکیرد واکر کرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند واکر تلف شد مثل انرا هرکاه مثلی باشد یاقیمت انرا اکر قیمی باشد باید بدهد بلی زیاده را درضمن العقد شرط نکنند ولی اکر قرض کیرنده برسبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بقرض بدهد ضرر ندارد ودر حرمت رباء در قرض شرط نیست که ان جنسی را که قرض میدهد مکیل وموزون باشد بلکه رباء در معدود نیز جاریست واکر درضمن العقد شرط مدت کنند اقوی وجوب وفاء بان شرط است وجایز نیست قبل ازانقضاء مدت مطالبه کند ازاو و بعد ازانقضاء میتواند مطالبه کند مکر انکه مدیون قدرت براداء ان نداشته باشد بانکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر ازخانه که محل سکنای اوست واسب سواری و کنیز وغلام بااحتیاج بانها وامثال ان که در این صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تامدیون قادر براداء دین شود واکر کسی پولی یاچیزی دیکر بکسی قرض داد وقیمت سوقیهٔ ان کم شد مقترض همان قدریرا که قرض کرده بدهد کافی است

ومعتبر است دران چیزیکه قرض میدهد تعیین مقدار ان وتخمین کفایت نمیکند

باب سیم

در رهن وان عبارت است از کرو کذاردن مالی را نزد کسیکه ازاو طلب کار است بعنوان وثیقه واطمینان او اکر طلب اورا نداد از انمال استیفاء نماید وکرو دهنده را راهن وکرو کیرنده را مرتهن میکویند وان مال را عین مرهونه ومعتبر است در رهن ایجاب وقبول بهر لفظی که بر آن دلالت کند ومعتبر است در راهن ومرتهن بلوغ وعقل ودر راهن جواز تصرف در آن مال ودر عین مرهونه انکه عینی باشد که فروش ان صحیح باشد ودر دین انکه ثابت در ذمهٔ راهن باشد چه عین باشد چه منفعت واکر رهن کذارد مال دیکریرا موقوف باجازهٔ اوست وعین مرهونه ومنافع ان مال مالك انست ولکن جایز نیست از برای او نقل ان عین بدیکری مکر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف در آن مکر باذن راهن پس اکر یکی از انها در آن تصرف نمود بدون اذن دیکری موقوف بر اجازهٔ اوست واکر مرتهن

انرا باذن راهن فروخت ثمن ان نیز رهن است بشرط انکه باین قید
فروخته باشد که ثمن ان رهن باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاری
است وهر وقتی که جایز باشد از برای مرتهن مطالبهٔ دین بعد از
مطالبه وندادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد واستیفاء طلب
خود را از آن بنماید اکرچه عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید
با امکان باذن حاکم شرع باشد واکر قیمت عین زائد از طلب او باشد
تتمه را براهن بدهد واکر دیون دیکری هم داشته باشد ومفلس شده
ومالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء بامرتهن شریك نخواهند بود
درمقدار طلب او بلی سائر غرماء در آن تتمه باهم شریکند واکر مرتهن
طلب دیکری هم از راهن داشته باشد غیر از آن دینی که انمال را رهن
ان کذارده حال اوحال سائر غرماء است در آن

باب چهارم

درحجر است وآن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف درمال
خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است «اول» بالغ نبودن که مانع
از تصرف اوست درمال خود وشناخته میشود بلوغ به بیرون امدن منی

یاروئیدن موی خشن بر عانهٔ او یا کذشتن پانزده سال هلالي تمام از عمر پسر ونه سال تمام از عمر دختر « دویم » دیوانه بودن تا کامل شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانکي ممنوع از تصرف است بخلاف حال افاقهٔ وملحق میشود باو در حکم سفیه واو کسی است که صرف میکنند مال خود را در غیر اغراض عقلائیه « سیم » بنده بودن اکر قائل شویم بمالك شدن او که صحیح نیست تصرف در مالش مکر باذن مولی « چهارم » مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط « اول » ثبوت دین او نزد حاکم شرع « دویم » رسیدن وقت ان اکر دین او مؤجل باشد « سیم » انکه مالش کمتر از دین باشد « چهارم » مطالبهٔ طلبکاران واما مریض پس اقوی صحت تصرفات اوست در مال خود اکر چه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هر کاه وصیت نمود بزائد از ثلث مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مکر بامضاء ورثه وهم چنین است وصیت غیر مریض پس اکر بعضی امضاء کردند و بعضی ردّ نمودند بمقدار سهم ان بعض که امضاء نموده اند از آن زیاده نافذ است نه غیر آن

باب پنجم

در ضمان و کفاله است وضمان عبارتست از تعهد نمودن و بذمه کرفتن طلب کسی را از دیکری ومتعهد را ضامن وطلبکار را مضمون له ومدیون را مضمون عنه کویند ومعتبر است در ضمان رضای ضامن ومضمون له اکرچه ضامن مال دار نباشد باعلم مضمون له بان والاّ جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمهٔ مضمون عنه بریٔ میشود از آن دین وذمهٔ ضامن مشغول میشود وضامن باید اداء دین نماید پس اکر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده ازاو میکیرد والاّ مستحق نخواهد بود وصحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دینرا در ذمهٔ خود بکیرد که یکسال دیکر مثلاً اداء نماید اکرچه دین مدت نداشته باشد وآنچه ذکر شد در صورتی است که ضامن مال شود امّا اکر ضامن نفس مدیون شود پس انرا کفاله کویند که هروقت طلبکار مدیونرا بخواهد کفیل باید اورا تسلیم نماید چنانچه اکر کسي مدیوني را از دست طلبکارش قهراً رهانید درحکم کفیل میباشد وذمهٔ کفیل بریٔ میشود بیکي از چند چیز

«اول» بتسلیم نمودن مدیون «دویم» بری شدن ذمهٔ مدیون از دین
باداء ان یاباداء کفیل یابابراء دائن «سیم» بمردن مدیون «چهارم»
باابراء مکفول له کفیل را از کفالة چنانچه در ضمان نیز ذمهٔ ضامن
بری میشود باداء او یامضمون عنه یاباابراء دائن ذمهٔ اورا یاضمان اورا

(باب ششم)

در حواله وآن عبارتست از منتقل شدن مالی از ذمهٔ کسی بذمهٔ
دیکری مثل انکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرورا حوالهٔ بکر
کند که طلب خودرا ازاو بکیرد پس زیدرا محیل وعمرورا محتال
وبکررا محال علیه میکویند وذمهٔ زید که مشغول بود برای عمرو
فارغ میشود ازامال ونقل میشود بذمهٔ بکر بشرط انکه ذمهٔ بکر
مشغول باشد برای زید بمثل ان مال پس باید بکر که محال علیه است
امال را بعمرو که محتال است بدهد وشرط است رضای محیل ومحتال
اما رضای محال علیه پس ان نیز شرط است در صورتیکه مدیون محیل
نباشد بانچه براو حواله شده است واکر مدیون باشد بان پس دراعتبار
رضای او اشکال است واحوط اعتبار انست واکر مدیون محیل باشد

لكن بغير جنس آنچه حواله كرده است در اين صورت نيز بلا اشكال رضاى او معتبر است وبايد ذمهٔ محيل مشغول باشد براى محتال واما اكر ذمه محيل مشغول نباشد براى محتال وحواله كند بمحال عليه كه مالي را باو بدهد پس حواله مصطلحه نيست بلكه توكيل است

﴿ باب هفتم ﴾

در اجاره است ودر آن معتبر است چند چيز « اول » عقد كه مؤجر بكويد آجرتكَ هذه الدارَ الى سنةٍ بخمسين قراناً ومستأجر بكويد قبلتُ هكذا وامثال ان از چيزهائيكه دلالت كند بر تمليك منفعت عين در زمان معيني بعوض معلوم وجايز است بلفظ غير عربي ومباشرت يك نفر از جانب هر دو وهم چنين جايز است معاطات در آن چنانچه در بيع كفته شد وعقد اجاره از عقود لازمه است ودر معاطات جايز است مكر بعد از تصرف احدهما « دويم » تعيين عيني را كه باجاره ميدهد اكر چه بكسر مشاع باشد مثل نصف وثلث وامثال ان « سيم » تعيين مدت بطوريكه مضبوط باشد پس اجاره در مدت غير معين صحيح نيست كه بكويد خانه را اجاره دادم هر ماهي بيك تومان

مثلاً «چهارم» تعيين مال الاجاره از جنس وقدر وزمان اداء واكر زمان اداء را معين نكرده بايد نقد بدهد وباطل نميشود اجاره بمردن مؤجر يامستأجر وبفروش ان عين وجايزاست كسي اجير غير شود وتمام منافع او ملك مستأجر ميشود چنانچه جايزاست اجير غير شود براى عمل معيني.

باب هشتم

در مضاربه بدانكه مضاربه انستكه كسى قدر معين از پول طلا يانقره خودرا بكسى دهد كه بان تجارت كند وشرط كند براو كه ربح ان مابين هردو باشد بنسبت معينه بروجه اشاعه مثل تنصيف يا تثليث پس مالك را مضارب وآن ديكرى را عامل ميكويند واما اكر شرط كنند كه تمام ربح مال از مالك باشد پس انرا بضاعت كويند وهمچنين اكر شرطى نكنند پس در اين دو صورت تمام ربح از مالك است وعامل مستحق اجرت المثل است واماً اكر شرط كنند كه تمام ربح از براى عامل باشد پس اكر بدادن آن پول قصد قرض دادن كرده صحيح است والاّ باطل است چنانچه اكر جنسى غير از پول طلا يانقره باو بدهد

یاانکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل انکه بکوید ده تومان ربح ازبرای عامل وبقیه ازمالك یابعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار داد انها باطل وتمام ربح دراین صور ازبرای مالك است وعامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد واکر مالك برعامل شرط کند تجارت مخصوصی را برعامل معین است که وفاء بشرط او کند واکر تخلف نمود فضولیست بااجازهٔ مالك صحیح وبدون ان باطل وبرهردو تقدیرنه مستحق ربح است ونه اجرة المثل الاّ برضای مالك وعامل مضارب امین است پس اکر مال مالك بدون تعدی وتفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب نهم

در شرکت است بدانکه شرکت درابدان باطل است مثلاً چند نفر دلاّك ونحوان باهم قرار دهند که انچه کسب کردند برروی هم بریزند وقسمت کنند وهم چنین شرکت وجوه باطل است باینکه دو نفر بي چیز که آبرو داشته باشند باهم قرار دهند که هریك هرچه بخرند بنسیه وبفروشند دران شریك باشند ومنفعت را باهم قسمت کنند وهم چنین

باطل است شرکت مفاوضه باینکه باهم قرار دهند که هریك بهر وجه مالی را مالك شوند شریك باشند امّا ماعدای اینها از شرکت در اموال صحیح است وسبب شرکت چهار چیز است «اول» انکه بمعامله حاصلشود مثل عامل مضارب که در ربح بامالك شریکند یا انکه دو نفر هر کدام یکتومان میدهند ویك خروار گندم مثلاً میخرند یاخانه اجاره میکنند «دویم» انکه بارث مالی بانها منتقل شود «سیم» بممزوج شدن مال احدهما بمال دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند «چهارم» شرکت عقدیست باینکه دو نفر هریك مقداری از مال بیاورند وبر روی هم ریخته قرار دهند که بان معامله کنند ودر ربح شریك باشند واین محتاج است بایجاب وقبول قولی یافعلی وقرار شرکت در ربح بنحویست که باهم قرار دهند وباطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف وخسارت نیز بنسبت مالین است ودر تمام صور جایز نیست از برای یکی از ان دو تصرف کند در انمال مگر باذن دیگری واگر هردو راضی ببقاء شرکتند فبها واگر یك کدام از انها بان راضی نباشد دیگریرا جبر میکنند بقسمت وطریق قسمت نمودن انمال بیکی از دو طریق است «اول» انکه همان مالرا تنصیف

كنند يا تثليث و نحو ان بر حسب شركت انها در انمقدار وقرعه ميزنند هر قسمتي باسـم هر كدام در آمد مختص باو ميشود واين طريق قسمت در صورتى است كه قسمت كردن آنمال باعث نقص قيمت ان نشود بطوريكه ضرر وارد آيد والاّ نميتواند احدهما جبر كند ديكرى را باين قسمت بلي تراضي مانعي ندارد « طريق دويم » انستكه ان مالرا باهم بفروشند و قيمت انرا باهم قسمت كنند بطريق سابق وشريك امين است كه ضامن نيست هر كاه آنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدّى

باب دهم

در وكالت است وآن عبارتست از نائب كردانيدن غيريرا در تصرفى از مال يا حق يا اجراء عقد وامثال ان وجايز نيست براى وكيل تصرف كند بغير انچه موكل معين كرده والاّ فضوليست واكر اورا وكيل مطلق كند بايد وكيل اقتصار كند بر آنچه مصلحت موكل را ميداند ووكيل امين است پس اكر بدون تعدى وتفريط مال موكل در دست او تلف شود ضامن نيست ووكالت عقديست جايز از طرفين كه هر كدام ميتوانند آنرا فسخ كنند وشرط نيست كه ديكريرا اعلام كند

بر فسخ خود پس هرگاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در انمال تصرف نماید مگر باعلم برضای موکل واکر موکل فسخ نماید وو کیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در انمال صحیح وممضی است ومحتاج باجازهٔ موکل نیست

باب یازدهم

در ودیعه وعاریه است ودر آن دو فصل است (فصل اول) در ودیعه است وآن عبارت است ازانکه کسی چیزیرا بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن ان وآن عقدیست جایز ومادامیکه نزد اوست واجب است براو حفظ ان برحسب عادت واو امین است و باتلف شدن بدون تعدی ضامن نیست واکر مالك معین کند براو که ان را حفظ کند درجای معینی متعین است واکر تخلف کند وتلف شود ضامن است مکر انکه خوف تلف ان را در انجا داشته باشد وبرحسب عادت مصلحت حفظ ان تغییر مکان ان باشد واکر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً ان امانت را بورثه او برساند (فصل دویم) درعاریه است وان عبارتست از دادن مالی را بکسی که ازان منتفع شود

به پوشیدن یاسکنی وامثال ان واکر بهمان تصرف معین قیمت ان کم شود
یادر دست او تلف شود ضامن نیست مکر انکه شرط ضمان کرده
باشند یاعاریه ذهب وفضه باشند وباید عاریه دهنده جایز التصرف
باشد پس اکر غاصب عین مغصوبه را بعاریه بدهد ودر دست او
ناقص القیمه یاتلف شود هردو ضامن میباشند اکرچه جاهل باشد
بغصبیت آن وباید غرامت آنرا بکشند واکر یکی ازان دوغرامت
کشید وبمالکش رسانید ازدیکری ساقط میشود وبرفرض غرامت
کشیدن مستعیر اکر وقت تصرف جاهل بغصبیت ان بوده رجوع
میکنند بان برغاصب معیر وازاو میکیرد

باب دوازدهم

در غصب وآن استیلاء برمال یامتعلق حق غیراست بدون رضای او
وان حرام است وبراو واجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه اکر
انمال بتصرف هرکس رسیده باشد همه ضامن میباشند واکر تلف شد
برهمه واجب است که ازعهدهٔ ان بیرون آیند وکذشت که اکر بعضی
ازانها جاهل بغصبیت بودند وغرامت کشیدند رجوع میکنند بر

غاصب اول وقرار ضمان بر اوسپت که اکر ان مثلي است از قبیل کندم وجو وامثال ان مثل انرا واکر قیمی است قیمت یوم الاداء آنرا باید بدهد واکر در زمین غصبی زراعت نمود حاصل ان از زارع واجرة المثل زمین از برای مالك بر ذمهٔ زارع است

﴿ باب سیزدهم ﴾

در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش مابین دو نفر چه برای رفع نزاع وچه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء وان عقدیست لازم ومستقل که فائده مذکورات را دارد ویکي از آن دو نفر را مصالح ودیکری را مصالح له کویند وان چیزیکه نقل میشود مصالح عنه میکویند اکرچه دعوی یا حقی باشد وان مالی که بان صلح میکنند مصالح به ومال المصالحه میکویند وبعد از تعیین همهٔ مذکورات مصالح بمصالح له میکوید صالحتك عمّا ذکر بما ذکر ومصالح له قبول میکند وصیغه ان بغیر عربی نیز صحیح است واکر خیاری برای احدهما یا هردو یا ثالثی قرار دهند جایز است والاّ لازم است واکر کسی ادعائي بر کسی داشته باشد واو منکر باشد جایز است که

مدعی به خود را صلح کند بمنکر بمبلغي واو هم قبول کند واین قبول
کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود واین مصالحه رفع نزاع دنیا را
میکند امّا اکر حقي ازیکي در ذمهٔ دیکری باشد میان خود وخدا
مشغول ذمهٔ او خواهد بود ودر آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل
انکه ده تومان زید ادعاء میکرد و به پنج تومان مصالحه نمودند ودر
واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیکر بر ذمهٔ او میماند
چنانچه اکر زید هیچ طلب نداشت وادعای دروغ نمود آن پنج تومان
که کرفته است مشغول ذمه است بلي اکر هر دو باطناً از یکدیکر راضي
شوند مواخذهٔ اخرویه هم نخواهند داشت وهم چنین اکر قدر طلب
زید معلوم نباشد وامّا مدعی علیه میداند اکر مصالحه کنند ودر باطن
زید انچه استحقاق دارد بکذرد ضرر ندارد والاّ بقیه را در آخرت
مواخذ است وخیار عیب وغبن در صلح جاریست چنانچه در بیع
ذکر شد وجایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت وعین بعین یا بمنفعت
وحکم بیع صرف در صلح نقدین جاری نیست وحکم رباء در آن
جاریست پس اکر صلح کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست
مکر باضمیمهٔ در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم

در هبه است وآن عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیکری بعوض معینی یابدون عوض ومعتبر است در آن ایجاب وقبول بهر لفظی که بر آن دلالت کند وکافی است در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن واو بکیرد ومعتبر است در آن قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشده بلی اکر طلبکار طلب خود را بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است وابراءَ است وهبه عقد جایز است که میتواند پس بکیرد مکر در چند مقام که لازم است «اول» انکه موهوب له از ارحام واهب باشد «دویم» انکه موهوب له درعین موهوبه تصرفی کرده باشد باتلاف یابنقل وامثال ان یاتلف شده باشد نزداو «سیم» انکه هبهٔ معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است ودر آن چند مطلب است (مطلب اول)

در وقف است وآن عبارت است از حبس نمردن عین وتسبیل منفعت
ان ودر آن دو فصل است (فصل اول) در شرایط وقف وواقف
وموقوف علیه وعین موقوفه بدانکه شرائط صحت وقف چند چیز است
« اول » عقد بگفتن وقفت وسبلت هذا المال ونحوان باقبول موقوف
علیه یاوکیل یاولی او در اوقاف خاصه ودر وقف بر جهات ومصالح
عامه ونحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل تأمل است هرچند
احوط است « دویم » قصد قربت نمودن در آن بنابر احوط لکن اعتبار
ان محل اشکال است ووقف کافر صحیح است بنابر اقوی « سیم »
دوام پس وقف منقطع الاول مثل انکه از سال دیگر وقف کند
یامنقطع الوسط مثل انکه سال اینده را بیرون کند از وقف یامنقطع
الاخر که از حال الی یك سال وقف کند صحیح نیست « چهارم »
قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یاوکیل یاولی او بلی
اکر وقف کند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست وحاصل
میشود قبض مسجد بیك نماز در ان واما شرایط واقف پس بلوغ وعقل
وجواز تصرف در اموال است واما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است
« اول » موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست

بلي بتبع موجود صحیح است مثل انکه وقف کند بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد انها نسلاً بعد نسل که طبقهٔ لاحقه بالفعل موجود نباشند «دویم» معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست ووقف بر عناوین عامه مثل فقراء ومؤمنین وطلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه ومدارس ومساجد وقناطر ومقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است ومتولی ان تابع قرار داد واقف است و باعدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع الشرایط متولی است وجایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف در آن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست «سیم» انکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اکر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سائر فقراء است واز شرائط عین موقوفه انکه بتوان از آن منتفع شد بابقاء عین آن پس وقف ماکولات ومشروبات که انتفاع ازانها متوقف برافناء ان است صحیح نیست وهم چنین وقف نقدین ونحوان که انتفاع بان

متوقف بر نقل واخراج از ملك است صحيح نيست بلى اكر نقدين را
وقف كنند براى زينت ونحوان صحيح است (فصل دويم) دراحكام
وقف است بدانكه بعد از تحقق شرائط عين موقوفه بوقف كردن از
ملك واقف خارج ومنتقل ميشود بموقوف عليه حتى در وقف بر عناوين
عامه بلكه حتى وقف بر جهات عَلَى الاقوى ولى اختيار ان در وقف بر
عناوين ياجهات بامتولى خاص ميباشد اكر معين نموده والّا باولى عام
كه حاكم شرع است ميباشد وجايز نيست عين موقوفه را بفروشند
مكر در بعض مقامات كه دوسه مورد ان در باب بيع كذشت چنانچه
جايز نيست هبه كنند انرا وارث بر ده نميشود واما اجارهٔ ان صحيح
است واكر اجاره داد موقوف عليه عين موقوفه را تازمان معيني ودر
بين مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل ميشود واكر
مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقيه مدت بزمان كذشته
از تركهٔ او ميكيرد بلى بموت متولى كه مالك معين نموده يامتولي شرعي
كه اجاره داده باطل نميشود ومسجد ومدرسه وامثال ان بخراب شدن
از وقف بودن بيرون نميرود

(مطلب دویم)

در وصیت است وآن عبارت است از تملیك عینی یامنفعتی بکسی بعد از مردن خود ودر آن دو فصل است (فصل اول) در شرایط وصیت وموصي وموصی له وموصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصي هر لفظی که دلالت کند بران وقبول موصی له اکرچه بعد از زمانی باشد بلکه اکرچه بعد ازموت موصي باشد ومنتقل نمیشود مال باو مکر بعد از قبول وموت موصی ووصیت عقدیست جایز وبفسخ باطل میشود وکافی است در فسخ ان عدول موصي ازان پس اکر دو مرتبه وصیت کند دویمی معتبر است هرچند ملتفت وصیت اولی نباشد وهمچنین بفروختن عین موصی بها باطل میشود ومعتبر است در موصی له انکه وقت وصیت موجود باشد اکرچه حمل باشد پس اکر سقط شد وصیت باطل میشود واکر زنده بدنیا امد ومرد بورثه او منتقل میشود ومعتبر است در موصی به انکه مالیت داشته باشد وزائد از ثلث مال موصي نباشد واکر زائد باشد موقوف بامضاء ورثه موصي خواهد بود وجایز است که عین معیني را که از ثلث مال بیشتر نیست

وصيت كند براى كسى يابراى عنوانى مثل فقراء وامثال ان پس اكر وصي مخصوصى معين نموده كه انمالرا بفقراء ونحوان بدهد فبها والا حاكم شرع ولىّ ايشان است (فصل دويم) بدانكه اكر كسى دينى ياحقى ياواجبي بر عهدهٔ اوست واجب است اداء نمايد واكر نكرد واجب است وصيت كند باداء آن چه واجبات ماليه مثل خمس وزكاة ومظالم عباد وچه بدنيه مثل صوم وصلوة وچه مركب از هر دو مثل حج وامثال آن ومستحب است وصيت كردن بمستحبات از قبيل صلهٔ ارحام وصدقات وبناء مدارس وزيارات ائمه انام عليهم الصلوة والسلام وامثال ان

مطلب سيم

در احكام ميراث ودران دو مبحث است (مبحث اول) در اسباب ارث دران دو چيز است « اول » نسب « دويم » سبب ودران دو مقصد است (مقصد اول) در طبقات ارث نسبي وان سه طبقهٔ مرتبه است كه ماداميكه طبقهٔ سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقهٔ لاحقه است پس دران سه فصل است (فصل اول) در طبقهٔ اولى وانها دو طايفه اند طائفهٔ اولى پدر ومادر است ودران چند مسئله

است « اول » بانحصار وارث به پدر تمام مالرا ارثاً میبرد و بانحصار بمادر ثلث مالرا ارثاً وبقیه را رداً میبرد واکر یکي از زوجین باپدر یامادر باشد نصیب اعلَی را میبرد و بقیه را پدر یامادر « دویم » بااجتماع پدر بامادر ثلث ازمادر است باعدم حاجب وتتمه از پدر است اکر یکی از زوجین نباشد والاّ زوج یازوجه نصیب اعلای خود را میبرد ومادر ثلث را باعدم حاجب وتتمه را پدر میبرد « سیم » بااجتماع پدر ومادر چه یکي از زوجین باشند یانه اکر میت دو برادر یایك برادرودو خواهر یاچهار خواهر پدر مادری یاپدری داشته باشند وانها حرّ ومسلمان باشند وقاتل هم نباشند بنابر قولي لکن محل اشکال است که انها اکرچه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند ازارث بردن او زیاده ازسدس مالرا وهم چنین است هرکاه ابوین بابنت واحده باشند که اخوه حاجب میشوند مادر را ازبردن زیاده پس سدس زاید ارباعاً قسمت میشود بر پدر وبنت « طائفه دویم » اولاد است ودران چند مسئله است « اول » بانحصار وارث بیك پسر تمام مالرا میبرد وباتعدد انها باهم بالسویه قسمت کنند وبانحصار بیك دختر نصف را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وباتعدد انها دوثلث مالرا ارثاً وتتمه را رداً

بالسویه قسمت کنند «دویم» با اجتماع پسر ودختر با تعدد وانفراد
تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند «سیم» با اجتماع پسر
ودختر یاپسر تنها با پدر ومادر هریك از والدین سدس مال وتتمه را
با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت نمایند وبا انفراد پسر مختص باوست
«چهارم» با اجتماع یك دختر با پدر تنها یامادر تنها ربع مالرا پدر
یامادر میبرد ارثاً ورداً وتتمه از دختر است ارثاً ورداً ودر این فرض
اکر دو دختر یازیاده ازان باشد خمس از پدر یامادر وتتمه از بنات
است بالسویه «پنجم» با اجتماع والدین بایك دختر دو خمس ازوالدین
است ارثاً ورداً بالسویه وتتمه از دختراست اکر از برای مادر حاجب
نباشد والاّ مادر سدس میبرد وپدر ربع بقیه ودختر سه ربع بقیه
واکر دو دختریازیاده باشند هر کدام از والدین سدس وتتمه از بناتست
بالسویه ودر این صور اکر یکي از زوجین نیز باانها باشد نصیب خودرا
میبرد وهریك از پدر ومادر سدس را وتتمه ازاولاداست واکر نقص
باشد براولاداست واکر زیاده باشد ابوین هم میبرند «ششم» هرکاه
میت اولاد نداشته باشد ولي اولاد اولاد دارد سهم هریك ازانها را
باولاد انها میدهند ارثاً ورداً «هفتم» بدانکه ازمال میت چهار چیز

است که مختص پسر بزرك است اکر داشته باشد وسائر ورثه بااو
شریك نیستند «اول» رختهای میت «دویم» انکشتراو «سیم»
شمشیراو «چهارم» قرآن او بلکه احوط در مطلق سلاح وکتب
ورحل وراحله تراضی باسائر ورثه است وهم چنین با تعدد چهار چیز
اول ورخوتیکه برای پوشیدن مهیا کرده وهنوز نه پوشیده (فصل دویم)
در طبقهٔ دویم وآن نیز دو طائفه اند اول برادر وخواهر ودرآن سه
مسئله است «اول» برادر پدر مادری یاپدری تنها بانبودن پدر مادری
تنها باانفراد تمام مالرا میبرد وباتعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر
پدر مادری یاپدری تنها باانفراد نصف را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وبا
تعدد ان دو ثلث را ارثاً وتتمه را رداً بالسویه قسمت کنند وبرادر
یاخواهر مادری باانفراد سدس را ارثاً وتتمه را رداً میبرد وباتعدد
ثلث را ارثاً وتتمه را رداً مابین خود قسمت کنند وخواهر وبرادر
مادری بالسویه قسمت کنند «دویم» هرکاه اخوه پدری باپدر
مادری جمع شود اخوه پدری ارث نمیبرد وتمام از اخوه پدر مادریست
هرچند یك خواهر باشد چه اخوه مادری تنها باایشان باشد چه نباشد
«سیم» خواهر وبرادر ابوینی تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین

قسمت کنند وهم چنین خواهر و برادر پدری تنها بافقد ابوینی وهر گاه
جمع شود برادر وخواهر پدر مادری یاپدری تنها بافقد پدر مادری
بابرادر وخواهر مادری اخوة مادری باوحدت سدس و با تعدد ثلث را
بالسویه میبرند وتتمه از پدر مادری یاپدری تنها است ودر تمام صور
اگر یکي از زوجین نیز باشد نصیب اعلای خود را میبرد ونقص بر
اخوه پدر مادری یاپدری وارد میاید «طائفهٔ دویم» جدّ وجده است
ودر آن پنج مسئله است «اول» جدّ یاجده چه پدر مادرے چه
پدری تنها چه مادری باانفراد تمام مالرا میبرد وبااجتماع جدّ باجده
پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند واگر مادری تنها باشند
بالسویه میبرند «دویم» بااجتماع جدّ یاجده پدرے باجدّ یاجدهٔ
مادری ثلث مال از مادری است باانفراد وباتعدد بالسویه وتتمه از
پدری است باانفراد وباتعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند
«سیم» بااجتماع یکی از زوجین بااجداد وجدات باتعدد وانفراد انها
هریك از زوجین باشند نصیب اعلای خود را میبرند ونقص ان برجد
وجدهٔ پدری است «چهارم» جدّ وجده ابی هرگاه مجتمع شود بابرادر
وخواهر ابي یا ابوینی جد بمنزلهٔ برادر وجده بمنزلهٔ خواهر است وهم چنین

درجدّ وجده امیّ با برادر وخواهر امیّ واماّ درصورت اختلاف باینکه جدّ وجده ابی مجتمع شود بااخوه امیّ یابعکس پس چنین نیست ودر صورت اولی برادر وخواهر امیّ بااتحاد سدس وباتعدد ثلث میبرند وبقیه ازجدّ یاجده یاهردواست ودرصورت ثانیه جد یاجده یاهردو ثلث میبرند وثلثان ازاخوه ابي یاابوینی است متحد باشند یامتعدد «پنجم» مادامیکه یکی ازبرادر یاخواهر موجود باشند اولاد برادر وخواهر مطلقاارث نمیبرد وبانبودن انها اولاد انها بجای پدر یامادرند وسهم اورا میبرند چه باانحصار وارث بانها چه بااجتماع باجدّ وجده پس اولاد برادر وخواهر مادری بالسویه قسمت کنند وابوینی یاابي للذکر مثل حظ الانثیین (فصل سیم) درطبقهٔ سیم وانها نیز دوطائفه اند طائفهٔ اولی عمو وعمه ودران یك مسئله است وآن عمو یاعمه باانفراد تمام مالرا میبرد وباتعدد بالسویه مالرا تقسیم میکنند وبااجتماع عمو باعمه باتعدد وانفراد مالرا للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند «طائفهٔ دویم» خالو وخاله ودرآن چهار مسئله است «اول» خالو یاخاله باانفراد تمام مالرا میبرند وباتعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه بااجتماع خالو باخاله نیز بالسویه قسمت کنند «دویم» بااجتماع اعمام

با اخوال ثلث از اخوال وتتمه از اعمام است و با اجتماع یکي از زوجین
با اعمام یا اخوال یا هردو زوج یا زوجه نصیب اعلاے خود را میبرد
« سیم » با نبودن اعمام و عمات یا اخوال و خالات اولاد هر یك از انها
باشند بجای پدر یا مادر میباشند وسهم انها را میبرند ومادامیکه یک نفر
از اعمام و عمات موجود است اولاد انها ارث نمیبرند مکر در یك
صورت که جمعشود ابن عم ابویني با عموی پدری که تمام مال از ابن
عم است « چهارم » با نبودن اعمام واخوال واولاد انها اعمام واخوال
پدر یا مادر بجای اعمام واخوال میت میباشند (مقصد دویم) در میراث
بسبب وآن دو چیز است (اول) زوجیت ودر آن چند مسئله است
« اول » بدانکه زوج از مال زوجهٔ دائمه خود نصف مالرا میبرد اکر
زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والاّ ربع میبرد چنانچه زوجه
از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اکر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته
باشد والاّ ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را در هردو صورت
بالسویه قسمت کنند « دویم » بدانکه فرق نیست در ارث بردن
زوجین مابین انکه هردو یا یکي از انها صغیره باشند یا نه چنانچه فرق
نیست مابین انکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه « سیم » بدانکه زوج

از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یانباشد
که از زمین خانه وزمین زراعت وامثال ان نمیبرد واز قیمت اعیان
عمارت واشجار میبرد واز تتمه اموال درعین انها باورثه شریك است
ومجرای آب چه قنات باشد چه غیر ان درحکم اراضی است مکر
چیزهائیکه دران کار کرده باشند ازآجر وغیره که مثل ابنیه است
ولکن ابیکه حین الموت درمجری موجوداست از منقولات است وآبهای
بعد ازان تابع مجرای ان است «چهارم» اکر کسی در حال مرض
زنیرا برای خود عقد کرده وهنوز باو دخول نکرده وبهمان مرض
مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد ونه مهر واکر دخول کرده
هردورا میبرد بخلاف مریضه که شوهر کرد وبهمان مرض مرد
که زوج ازاو ارث میبرد اکرچه باو دخول نکرده باشد «پنجم»
کذشت درباب طلاق که زن مادامیکه درعدّه رجعیه میباشد درحکم
زن است ارث میبرد وهم چنین بعکس ودرعدّه باینه وبعد از انقضاء
عدّه ولو رجعیه هیچکدام ازهم ارث نمیبرند مکر دریك صورت وآن
این است که مریض زن خود را طلاق دهد وبهمان مرض بمیرد پس
تایکسال هلالي آن زن ارث میبرد ازشوهر بشرط انکه شوهر نکرده

باشد (دویم) ولاء است وآن درسه مقام است « اول » ولاء عتق « دویم » ولاء ضامن جریره « سیم » ولاء امامت ودرآن تفصیلی است که ازوضع رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یابسبب موانع ارث ممنوع است ازارث بردن مال حضرت حجة الله فی السموات والارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد ودر زمان غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار آن بدست حاکم شرع جامع الشرایط است (مبحث دویم) درموانع ارث است وآن سه چیزاست « اول » کفر بااسلام مورث بدانکه کافر ازمسلم ارث نمیبرد وحاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اکرچه ازطبقهٔ سیم باشد ارث میبرد باوجود طبقات سابقه اکرتمام کافر باشند وکافر ازکافر ارث میبرد اکرهیچ وارث مسلم نداشته باشد وهم چنین مسلم ازمسلم اکرچه باهم مختلف باشند درمذهب ودراینجا دومسئله است « اول » اکرکافر مسلم شد بعد ازمردن مورث وپیش ازقسمت کردن مال ارث خودرا میبرد « دویم » اکرمسلم مرتد شد بافطرت اسلام بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود بوارث مسلم او وزنش اززوجیت او بیرون میرود بدون طلاق وباید عدهٔ وفات بکیرد ازوقت ارتداد

وبحکم حاکم شرع اورا میکشند ولکن اکر توبه کرد ومسلمان شد اقوی قبول توبهٔ اوست مابین خود وخدا وطاهر میشود لکن مع ذلك واجب القتل است ومال وعیال او باو بر نمیکردد بلی مالی را که تازه کسب کند مالك میشود بلکه عیالش را هم بعد از عدّهٔ وفات بلکه در عدّه اکر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف بتوبه میکنند اکر توبه کرد مال وعیال او از اوست والاّ اورا میکشند ومال او بقتل منتقل بوارث مسلم او میشود واکر وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلم است واما زن اکر مرتد شود اکرچه فطری باشد اورا حبس میکنند واوقات نماز میزنند اورا تامسلمان شود یابمیرد «دویم» از موانع ارث قتل است بدانکه اکر وارث مورث خودرا بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیبرد بلکه اولیاء مقتول اورا باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اکر خطاء نمود ومورث را کشت باید دیهٔ کامله بدهد واز آن دیه ارث نمیبرد بلکه خویشان ابويني یاپدري وزوجین دیه را میبرند برحسب طبقات واز غیر دیه ارث میبرد «سیم» از موانع رقیت است پس مملوك نه وارث میشود نه مورث ومیراث او از مولای اوست والحمد لله رب العالمین

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هرگاه
امر یرا اراده کنی شش رقعهٔ کاغذ بگیر ودر سه تای انها بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم خیرةٌ من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة افعل
ودر سه تای دیگر بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرةٌ من الله العزیز
الحکیم لفلان بن فلانة لاتفعل و بجای فلان بن فلانه اسم خود ومادر
خود را بنویسد پس انرقعها را در زیر مصلای خود گذار ودو رکعت
نماز بکن چون فارغ شوی برو بسجده وصد مرتبه بگو استخیر اللهَ برحمته
خیرةً فی عافیة پس درست بنشین و بگو اللهم خرلی واخترلی فی جمیع
اموری فی یسر منك وعافیة پس دست بزن ورقعها را مشوش کن یعنی
بیکدیگر مخلوط کن و یك یك انها را بیرون اور اگر سه افعل پیاپی
دراید پس بکن ان کار را که اراده کردهٔ واگر سه لاتفعل
پیاپی دراید مکن ان کار را واگر بعضی افعل باشد و بعضی
لاتفعل تا پنج رقعه بیرون اور اگر افعل بیشتر است
عمل کن واگر لاتفعل بیشتر است ترك کن
وحاجت نیست به بیرون اوردن رقعهٔ
ششم والله العالم

در فهرست کتاب

در فهرست کتاب

صفحه

﴿ در فهرست کتاب ﴾

در فهرست کتاب

امیداست ازاخوان مؤمنین که ملاحظه این چند غلط را نموده بعداز تصحیح اخذ مسائل دینیه ازاین رساله شریفه نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	۱	فوموده	فرموده
۲۷	۷	غسله	غسل
٦٦	۱	بخوابد	بخواند
۷۰	۹	ندار	ندارد
۷۸	٥	نخواندن	بخواندن
۷۹	۱۰	وضرر دارد وضرر ندارد	ضرر دارد ضرر ندارد
۹۳	۱۱	درنمار	درنماز
۹٤	۷	وهم	اوهم
۱۰۱	۱۲	بکذارند	بکذراند
۱۰۳	٦	خلال کردن	خلال نکردن
۱۰۳	۱۲	بیندزاد	بیندازد
۱۰٤	۱۳	واواصیاء	واوصیاء
۱۰۸	۸	بعد از تیمم	وبعد از تیمم
۱۰۸	۸	واحوط	احوط
۱۱۷	۱	اکر نر	اکر بز
۱۵۵	٦	هردر	هردو